

1- زندگی انسان عموماً در سه رابطه خلاصه می‌شود. یکی رابطه‌ی «انسان با خدا»، و دیگر رابطه‌ی «انسان با خود»، و سوم رابطه‌ی «انسان با دیگران»، و موفقیت هرکس در تمام زندگی به اصلاح این سه رابطه بستگی دارد، و تمام مشکلات انسان‌ها - اعم از زندگی فردی و یا اجتماعی- به جهت مختل‌شدن این سه رابطه است. در دعای مکارم‌الاخلاق اصلاح این سه رابطه توسط امامی معصوم، یعنی حضرت سجاد ♦ از خداوند تقاضا می‌شود.

در این دعا زوایای ظریف نیازهای روحی و قلبی و روانی رابطه‌ی انسان با خدا و با خود و با دیگران موشکافی شده و با شناخت راه اصلی، در صدد جوابگویی حقیقی به آن نیازها برآمده.

2- دعای مکارم‌الاخلاق؛ روابط انسان را طوری در بستر سلامت سوق می‌دهد که اگر انسان همت کرد تا مراتب عالی‌ی معنوی را طی کند، به بحران روحی و افراط و تفریط در عمل دچار نشود و به واقع تحقق روحیه‌های مطرح شده در این دعا برای توسعه‌ی معنوی به عنوان مقدمه‌ی سیر و سلوک ضروری است.

3- در این دعا از راه‌هایی که انسان را به ناکجاآباد گرفتار می‌کند، به شدت پرهیز شده است و از کاربردی‌ترین روش‌ها سخن گفته می‌شود، تا اگر کسی با عزمی جدی تصمیم گرفت بار سنگین اضطراب‌ها را از روان خود فرو نهد، بی‌دلیل خود را بازی ندهد، بلکه به خوبی راه درمان را بشناسد و با تمام وجود در صدد رفع مشکل برآید و نتیجه بگیرد، زیرا در مقابل انبوه راه‌های انحرافی، مسلم یک راه صحیح وجود دارد، و راه صحیح در شکل دادن به روابط سه‌گانه‌ی انسانی، همان راهی است که امام معصوم ♦ معرفی می‌نمایند. عمده آن است که برخورد ما با این دعا برخورداردی کاربردی باشد

و بخواهیم از آن در اصلاح روابط سه‌گانه‌ی خود بهره‌برداری کنیم.

4- امروزه مکتب‌های روان‌درمانی به روش‌های مختلف در صدد تخلیه‌ی فشارهای روانی بشر دوران مدرن هستند، ولی در تمام آن مکتب‌ها یک نقطه ضعف اساسی نهفته است و آن عبارت است از راه‌مایی به سوی ناکجاآباد؛ و نهایتاً آن مکاتب در تلاش‌اند تا با خالی‌کردن روان از اضطراب‌ها، انسان‌ها را خالی و بی‌محتوا کنند. به اصطلاح روش این مکتب‌ها روش «تخلیه‌ی هرگونه دغدغه از روان انسان‌ها یا به عبارت دیگر پر از هیچی‌کردن انسان‌هاست» و اگر هم بخواهند چیزی را جایگزین موضوع عامل آزار روانی کنند، موضوع جایگزین شده چندان تفاوتی با همان تخلیه‌ای که عرض شد ندارد، حتی اگر موضوعی معنوی جایگزین شده باشد. چرا که معنویت و همی باز همان تخلیه است و آن غیر از آن نوع جایگزینی است که در مجموعه‌ی یک مکتب توحیدی پیشنهاد می‌شود. پس باید در جایگزینی اضطراب‌ها، انوار عالی‌ی خدای قادر مدّ نظر باشد که آن نیز در دل یک دین محکم و قابل اعتماد عملی است؛ و در دعای مکارم‌الاخلاق درست همین هدف دنبال شده است. به همین جهت وقتی تقاضایی را با خدا در میان می‌گذاری، می‌گویی: «بِقُدْرَتِكَ» یعنی؛ چنین کمالی را به کمک قدرت و توانایی‌ای که می‌دانم در خدا هست طلب می‌کنم، زیرا هرگز به خودی خود نمی‌توانم مشکل خود را حل کنم. یا پس از طرح تقاضای مورد نظر از خدا، می‌گویی: «بِمَا عِنْدَكَ» یعنی؛ به جهت آن لطف و کمالی که در نزد تو است، امیدوارم که این موضوع حل گردد و این کمال واقع شود.

5- جا دارد در چنین دورانی که فشار مناسبات حاصل از دنیای ماشینیسم بیش از پیش بر روح و روان بشر سنگینی می‌کند، به راه‌کار مناسب متوسل شد که به واقع ما را نجات دهد. اگر امروز ماشین، فشاری را از بازوی ما کم کرد، همان فشار را بر روان ما افزود و راه نجات از این فشار روانی از طریق رهنمودهای معنوی اولیاء الهی ممکن است.

به امید آن که به کمک این دعا دست خود را در دست امام سجاد ♦ بگذاریم و از آن طریق به سرچشمه‌ی لایزال، رب‌العالمین بیش از پیش نزدیک گردیم و به مکارم‌الاخلاق - که اوج ارتباط صحیح انسان با خدا و خود و دیگران است - دست یابیم.

إن شاء الله

گروه فرهنگی المیزان

مقدمه مؤلف

1- مسلّم ذات انسان چنان سرشته شده است که در ارتباط صحیح با «خدا» و با «خود» و با «دیگران» به فعلیت می‌رسد و به گفته‌ی ملامصدرای «رحمة‌الله‌علیه» جان انسان مثل همه‌ی موجودات ذاتی است که در نظام تکوین «عین ربط» به خالق خود است. حال اگر در نظام تشریح این ربط را مدیریت نکند و بین تشریح و تکوین او ناهماهنگی ایجاد نشود، به پوچی و سرگردانی دچار می‌گردد، و قوه‌ی واهمه‌ی او فرمانده روابط سه‌گانه‌ی فوق می‌گردد.

2- بشر امروز اگر چه تحت تأثیر فرهنگ مدرنیته، دست‌هایی از ابریشم دارد، ولی قلبش آهنین شده و ماشینیسم تمام زوایای روان او را تسخیر کرده است و لذا تمام ارتباطاتش را

.....

از تعادل خارج نموده، در چنین بحرانی هوشیاری بزرگ آن است که انسان بتواند روان خود را طوری مدیریت کند که نه تنها از بحران خشونت بار و خشونت‌زای دوران جدید آزاد شود، بلکه بر خطاهای گذشته خود نیز اصرار نرزد و در کلیه روابط خود تجدید نظر کند.

3- آدمی در همه اوقات و هر جا که هست، چه بداند و چه نداند، وجودش با نسبت‌هایی که دارد متعین می‌شود. حضرت سجاد ♦ در دعای مکارم الاخلاق در نیایش با خدای خود در طلب کشف بهترین نسبت‌ها با خود و دیگران و جهان و با خدای خود می‌باشند و ما را به دستیابی نکاتی دعوت می‌کنند که برای سکنی‌گزیدن و به سربردن در زندگی اجتماعی از ضروریات است.

4- وقتی متوجه شدیم «خشونت‌ن بنیاد تفکر را می‌خشکاند، و وقتی بنیاد تفکر خشکید دیگر امیدی برای ارتباط با عالم قدس نخواهد ماند. آری! وقتی متوجه شدیم «خشونت» چگونه ریشه بشر را می‌خشکاند، جایگاه عظیم دعای مکارم الاخلاق را در ریشه‌کن کردن خشونت در بین افراد جامعه در می‌یابیم و این‌که چرا این اندازه حضرت سعی دارند این بلای بزرگ با تجلی انوار الهی از بین انسان‌ها برطرف شود.

5- اگر اخلاق و زیبایی‌های روابط بین انسان‌ها در میان نباشد، نه تنها مردم از دین بهره‌ای نمی‌برند، حتی علم و تکنیک و هنر نیز راه خود را گم می‌کند و چه بسا جهان در ورطه خطر و تباهی سقوط کند.

ما همواره نیاز به اخلاقی قدسی داشته ایم، همچنان که نیاز به هوا داریم. خطر از آن‌جا شروع می‌شود که اهمیت هوا را به جهت آن

که جسم ما را محفوظ می‌دارد بیشتر از اخلاق بدانیم که قلب و روح ما را محفوظ می‌دارد.

6 - طرح جهان مدرن طرح قهر و غلبه و قدرت بود و اگر بخواهیم نام یکی از تمدن‌های طول تاریخ را تمدن خشونت بنامیم، استحقاق تمدن جدید به این نام از همه بیشتر است. و برای نجات بشر از این مشکل بزرگ باید طرح دیگری براندازیم و آن برگشت به اخلاق قدسی است، به آن صورتی که حضرت سجاد \blacklozenge در دعای مکارم الاخلاق زمینه‌هایش را پایه‌ریزی کرده‌اند و راه بشر را به سوی آسمان برای تجلی چنین اخلاقی گشوده‌اند.

7 - اگر دستورالعمل‌های مربوط به آرامش روان بدون مبانی دینی و قدسی باشد، هرچند احوالاتی را نصیب انسان می‌کند، ولی آن احوالات دوام پیدا نخواهد کرد و متأسفانه وقتی کار از کار گذشت متوجه می‌شویم نیروی خویش را بیهوده هدر داده‌ایم.

8 - آنچه در بحران روانی موجود کمتر شنیده می‌شود، روشی است که دین برای رفع بحران پیشنهاد می‌کند، زیرا روش دینی با نفس امّارة ما برخورد می‌کند و ما متأسفانه می‌خواهیم بدون درگیری با نفس امّارة از مشکلات روحی خود نجات یابیم و این غیر ممکن است و باید به خود بگوییم:

صد انداختی تیر و هر صد خطاست

اگر هوشمندی یک انداز و راست

9- مسلم «انسان آرام، بیش از انسان فاضل، نافع است» و آرامش واقعی در اصلاح رابطه‌ها بین خود با «خدا» و با «دیگران» و با «خود خویشتن» نهفته است، و این با مددگرفتن از چشمه لایزال الهی ممکن است، همان

.....

راهی است که امثال دعای مکارم الاخلاق در جلو ما قرار می‌دهد.

10- هیچ کس از اصلاح رفتار خود گریزی ندارد، ولی روش اصلاح رفتار؛ اولاً: باید روشی مطمئن باشد. ثانیاً: تغییر رفتار به سوی اهدافی باشد که آن اهداف به واقع در نظام هستی ارزش واقعی داشته باشند. ثالثاً: مبتنی بر فطرت و سرشت انسان‌ها باشد، و این‌ها محقق نمی‌شود مگر از طریق فرهنگی که امامی معصوم آن را پیشنهاد کنند، کسی که تمام زوایای بیرونی و درونی انسان را بشناسد.

11- توصیه می‌کنم به هرکدام از فرازهای دعا در فرصتی مناسب رجوع بفرمایید و در مطالعه مباحث این‌طور نباشد که تلاش بفرمایید پشت سر هم کتاب را تمام کنید، بلکه بر عکس؛ روح و قلب خود را آماده نمایید تا از طریق تأمل در فرازی از دعای شریف مکارم الاخلاق به خود آید و آماده‌ی جذب انوار الهی شود و سپس به فراز مورد نظر خود رجوع کنید تا إن شاء الله بیشترین بهره را نصیب خود کنید.

با توجه به نکات فوق؛ امیدوارم عزیزان بتوانند در اُنسی طولانی با دعای مکارم الاخلاق، جان و روان خود را به ساحتی وارد نمایند که فوق غم‌ها و شادی‌ها در نابترین رفتارها سیر کند. گفت:

گرچه در خشکی هزاران رنگ‌هاست..... ماهیان را با
 یبوست جنگ‌هاست

این جهان خود حبس جان‌های شماست..... هین روید آن
 سو که صحرای شماست

این جهان محدود و آن خود بی‌حد است..... نقش و
 صورت پیش آن معنی سد است

دعای مکارم الأخلاق زیباترین ارتباط با خدا، خود و دیگران

باسمه تعالی

با توجه به این که بهترین راه شناخت دعا، روبه‌رو شدن با خود ادعیه اسلامی می‌باشد، به عنوان نمونه دعای شریف مکارم الاخلاق حضرت امام سجاد ♦ را به اختصار شرح می‌دهیم، تا این شاء الله با فرهنگ روحانی دعا بیش از پیش آشنا گردیم و ملاحظه نماییم که امام معصوم ♦ چگونه عمیق‌ترین ابعاد فردی و اجتماعی انسان را به سوی صلاح سیر می‌دهد. زیرا همواره تأکید بزرگان اهل سلوک این است که ابتدا باید دعا را آموزش دید و سپس از طریق آن با خدا به نیایش نشست. پس اجازه دهید با چنین قصیدی بحث را شروع کنیم، چون وقتی عقل و قلب، مطلب را تصدیق کرد، پیرو آن عمل کردن به آن دعا بسیار محتمل است، علاوه بر این، روشی که دعای مکارم الأخلاق مطرح می‌فرماید، موجب می‌شود انسان در عین زندگی متعادل، توسعه معنوی لازم را به دست آورد.

تقاضای اوج ایمان و یقین

حضرت سجاد ♦ این چنین شروع می‌کنند:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَبَلِّغْ بَايْمَانِي أَكْمَلَ الْإِيْمَانِ، وَاجْعَلْ يَقِيْنِي أَفْضَلَ الْيَقِيْنِ، وَأَنْتَهِ بِنَيْتِي إِلَى أَحْسَنِ النَّيَاتِ، وَبِعَمَلِي إِلَى أَحْسَنِ الْأَعْمَالِ».

بار خدایا! بر محمد و آلش درود فرست
و ایمانم را به درجه‌ی کامل‌ترین ایمان، و
یقینم را به برترین یقین‌ها برسان، و نیتم
را به بهترین نیت‌ها منتهی ساز، و کردارم را
به بهترین کردارها تبدیل کن.

«اللَّهُمَّ» یعنی «یا الله»، چون انسان خلیفه
ی «الله» است، پس تحت تربیت اسم الله - که اسم اعظم
خداوند است - می‌باشد، پس ربّ و سرپرست انسان،
«الله» است یعنی «الله» است که انسان را از اسفل
سافلین به سوی نور می‌کشانند چرا که فرمود: «الله
وَلِیُّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمٰتِ اِلَى النُّوْرِ»¹ پس؛ خداوند
سرپرست تکوینی و تشریحی مؤمنان است و آن‌ها
را از ظلمت‌ها به سوی نور و حقایق معنوی سیر
می‌دهد، و در نتیجه انسان در مسیر ایمان به
نور ربّ خود، بار سفر را از تاریکی به سوی
نور برمی‌بندد. آری شیطان راهزن این راه است
ولی اسم «الله» نگهبان اوست و با گفتن «اللَّهُمَّ»
یا با گفتن «یا الله» به نگهبان و مربی خود
توسل می‌جوید، این است که اکثر دعاها با اسم
«الله» شروع می‌شود، هرچند توسل به دیگر اسماء
الهیة مثل - یا حی و یا قیوم - نیز خوب است،
به هر حال با گفتن اللّهُمَّ، اظهار عبودیت شروع
می‌شود.

در مورد ابتدا کردن هر دعایی به صلوات
بر محمد و آل او، امیرالمؤمنین ♦ می‌فرمایند:
«اِنْ كَانَتْ لَكَ اِلَى اللّٰهِ سُبْحٰنُهُ حَاجَةٌ فَاَبْدَأْ بِمَسْأَلَةِ الصَّلٰوَةِ عَلٰی
رَسُوْلِهِ»² ثم سَلْ حَاجَتَكَ فَاِنَّ اللّٰهَ اَكْرَمُ مِنْ اَنْ يُسْتَلَّ حَاجَتَيْنِ فَيَقْضِيَ
اِحْدَاهُمَا وَيَمْنَعُ الْاُخْرٰی»؛² اگر از خداوند حاجتی

1 - سوره بقره آیه 257
2 - نهج البلاغه، حکمت 361.

داری آن را با صلوات بر پیامبر^ﷺ شروع کن، سپس حاجت خود را بخواه، چرا که خداوند کریم تر از آن است که چون دو حاجت از او خواسته شود، یکی را برآورده سازد و دیگری را رد کند. در ابتدای بخش‌های آینده باز در مورد صلوات عرایضی پیش خواهد آمد.

حضرت سجاد[ؓ] در این فراز از دعا پس از صلوات بر پیامبر و آل او،³ تقاضای کمال ایمان و افضل یقین و احسن نیت و احسن اعمال را دارند. «اَکْمَلِ اَیْمَانَ»، آن اعتقاد دائمی است که مبتلا به آفت ضعف نمی‌شود و موجب می‌شود تا نشاط ایمانی مؤمن همچنان پا برجای بماند، زیرا ضعف ایمان موجب اضطراب‌ها و افسردگی‌هاست، و چون دنیا محل تزاحم است اگر ایمان به صورتی کامل و فعال و درخشان در قلب انسان تحرك نداشته باشد، سختی‌های زندگی دنیایی، انسان را می‌شکند و در نتیجه انسان آنچنان مشغول روزمره‌گی‌ها می‌شود که از هدف اصلی‌اش که بندگی خدا است باز می‌ماند. و از آن طرف هرچه ایمان شدیدتر شود انسان از سختی‌ها راحت تر می‌گذرد.

در روایات داریم: «الْاَیْمَانُ اَرْبَعَةٌ اَرْكَانٌ: الرِّضَا بِقَضَاءِ اللّٰهِ، وَالتَّوَكُّلُ عَلَی اللّٰهِ، وَتَفْوِیضُ الْاَمْرِ اِلَی اللّٰهِ، وَالتَّسْلِیْمُ لِاَمْرِ اللّٰهِ».⁴ ایمان چهار رکن دارد: رضا به قضا و حکم الهی، توکل بر خدا و اعتماد به مدیریت الهی در همه‌ی ابعاد زندگی، و واگذارن امور به خداوند، و تسلیم امر الهی بودن که «هرچه آن خسرو کند شیرین کند».

³ - جهت بررسی بیشتر به کتاب «صلوات بر پیامبر^ﷺ؛ عامل قدسی شدن روح» رجوع فرمایید.

⁴ - کافی، ج 2، ص 56.

از خدا «افضل یقین» را می‌طلبیم، تا از «عِلْمُ الْیَقِینِ»، - که از آثار خدا به خدا پی بردن است- بگذرم، و به عینُ الْیَقِینِ برسم و چشم دلم در همه عالم با آثار جلال و جمال حق روبه‌رو شود و هرچه می‌بینم حق ببینم. و از این هم بگذرم که این اندازه معرفت هنوز در مرحله‌ی دوگانگی بین عبد و رب است، و به «حَقُّ الْیَقِینِ» برسم که دیگر خودی نبینم. لذا وقتی در این فراز تقاضای «أَفْضَلُ الْیَقِینِ» را می‌کنی، در واقع می‌گویی: خدایا! تو آنچنان بر قلبم تجلی کن که به انانیتِ خودم، آتش بزنم و دیگر من در صحنه نباشم و فقط تو باشی. که گفت:

روي بنمائي و وجود خودم از یاد ببر.....خرمن
سوختگان را تو بگو باد ببر

«وَأَنْتَهُ بِنَيْتِي إِلَى أَحْسَنِ النَّيَّاتِ» یعنی: نیاتم احسن نیات باشد، به عبارت دیگر؛ نیاتم قربه‌الیه‌الله باشد و تماماً در صحنه‌ی قلبم تو باشی و بس. «وَبِعَمَلِي إِلَى أَحْسَنِ الْأَعْمَالِ» و نه تنها نیاتم بهترین نیات، عملم نیز که مظهر نیاتم است، بهترین اعمال باشد، و موفق شوم آن بهترین نیات را به صحنه‌ی عمل خود بیاورم. زیرا هرکس به اندازه‌ی اهداف بلندی که مد نظر دارد بزرگ است و در نتیجه چنین انسانی را با آنچنان اهدافی، جذبه‌ها و میل‌های پست به زانو در نمی‌آورد. وقتی تقاضای انسان، «کمال ایمان» و «افضل یقین» شد اولاً: به کمک نور کمال ایمان، شهوات بر او حکومت ندارند. و ثانیاً: در پرتو نور خورشید افضل یقین، حقیقت دنیا و آخرت برای او روشن می‌شود، و آدم و عالم را آن‌طور که هست می‌یابد و چهره ملکوتی

عالم برای او نمایان می‌گردد، همچنان‌که برای حضرت ابراهیم **♦** به سبب افضل یقین نمایان شد.⁵

در روایات هست که رسول خدا **ﷺ** در صف نماز صبح جوانی را دیدند که سخت نحیف و لاغر شده است، حضرت حال او را پرسیدند: جواب داد: «**أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِنًا**» ای رسول خدا! صبح کردم در حالی‌که در یقین هستم. حضرت از سخنش تعجب کردند و فرمودند: «**إِنَّ لِكُلِّ يَقِينٍ حَقِيقَةً فَمَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ؟**» برای هر یقین حقیقتی است، حقیقت یقین تو چیست؟ گفت: یا رسول الله یقین من قلبم را اندوهگین ساخته، شبها بیدارم می‌دارد و روزهایم را به تشنگی کشانده، نفسم از دنیا و آنچه در آن است جدا گشته، به طوری که گویا عرش پروردگارم را می‌بینم و نصب حساب و حشر خلاق را که من هم در بین آنها هستم می‌یابم، گویا اهل جهنم و بهشت را می‌گرم، و صدای زفیر جهنم در گوش من طنین انداخته است. حضرت رو به اصحاب کردند و فرمودند: «**هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ**»⁶ این بنده‌ای است که خداوند قلب او را به نور ایمان منور کرده است. سپس فرمودند: نگهبان حال خود باش تا این یقین برایت بماند. شما نیز در این فراز از دعای مکارم الأخلاق، با تقاضای «افضل یقین» چنین احوالی را از خدا طلب می‌کنید، و ابتدا شرط آن شناختن چنین مقامی است تا بتوانید از خداوند آن مقام را تقاضا بنمایید.

⁵ - خداوند در آیات 75 تا 79 سوره انعام روشن می‌فرماید، چگونه با روشن‌نمودن جنبه‌های ملکوتی عالم برای حضرت ابراهیم **♦** او را به یقین رساندیم. «**وَ كَذَلِكَ نُرِي اِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ**».

⁶ - کافی، ج 3، ص 53.

در راستای نقش یقین و حاکمیت بر عالم، به پیامبر^ﷺ عرض کردند: حضرت عیسیٰ^ﷺ بر آب راه می‌رفتند، فرمودند: «لَوْ زَادَ يَقِينُهُ لَمْشَى فِي الْهَوَاءِ»⁷ اگر یقین ایشان بیشتر بود در هوا راه می‌رفتند. پس متوجه شوید «یقین» مقامی است که با شدت و ضعف همراه است و هرچه شدت آن بیشتر باشد انسان بیشتر از حاکمیت طبع و طبیعت آزاد می‌شود، چنانچه مؤمن اهل یقین متوجه است که «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»، لذا همه چیز را از خدا می‌بینند، و از علامت ضعف یقین، تعلق قلب است به نقش استقلالی اسباب دنیا و به نفس خود.

ابراهیم خواص گوید: در بیابان عربستان جوانی را دیدم که عازم مکه بود، گفتم بدون زاد و راحله! گفت: یا ضعیف الیقین آن که آسمان و زمین را حفظ می‌کند قادر نیست مرا به خانه اش برساند؟ در مکه او را در حال طواف دیدم به من گفت: آیا از آن ضعف به یقین رسیدی که «إِنَّ مَنْ وَتَّقَ بِاللَّهِ فِي رِزْقِهِ لَمْ يَطْلُبِ الرِّزْقَ قَبْلَ وَقْتِهِ» آن‌که در مورد رزقش به خدا اعتماد کرده است، قبل از وقت رسیدن رزقش آن را نمی‌طلبد. نظر امام^ﷺ در دعای مکارم در راستای طلب «افضل یقین» چنین احوالی است.

امام صادق^ﷺ می‌فرمایند: «إِنَّ الْإِيمَانَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِسْلَامِ، وَإِنَّ الْيَقِينَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِيمَانِ، وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَعَزَّ مِنَ الْيَقِينِ»؛⁸ ایمان از اسلام برتر است، و یقین از ایمان برتر، و هیچ چیز به اندازه یقین عزیز

⁷ - بحار الانوار، ج 67، ص 179.

⁸ - کافی، ج 2، ص 51.

نیست. و امام رضا ♦ می‌فرمایند: «وَأَلَمْ يُقَسِّمَ بَيْنَ الْعِبَادِ شَيْءٌ أَقَلُّ مِنَ الْيَقِينِ»؛⁹ هیچ چیز در بین بندگان خدا کمتر از یقین قسمت نشده است. همچنان که در روایت داریم؛ «عمل کم و دائمی همراه با یقین، افضل از عمل زیاد با بی‌یقینی است». سالک آنجا که تقاضای منتهی شدن به «افضل نیات» را دارد، می‌خواهد که قلب او جز خدا نخواهد، و همه اعمال و افکارش به یک مقصد منتهی شود و آن توجه به حق است، و از کسانی نباشد که خداوند در موردشان فرمود: «أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنِ ذِكْرِنَا»¹⁰ قلبشان را از یاد خودمان غافل کردیم، بلکه تقاضا می‌کند برعکس آن‌ها، سراسر زندگی‌اش در سیر و توجه به خداوند باشد و این در واقع تقاضای تطهیر نفس است از صفات ذمیمه دنیایی، و نورانی کردن قلب از عرفان و یقین. همان‌طور که حضرت علی ♦ می‌فرماید: «تَخْلِيصُ النِّيَّةِ مِنَ الْفَسَادِ أَشَدُّ عَلَى الْعَامِلِينَ مِنْ طُولِ الْجِهَادِ»؛¹¹ سختی خالص کردن نیت - که فقط خدا مد نظر باشد - از کاری که جهادگران در حین مبارزه با دشمن انجام می‌دهند، بیشتر است. لذا در روایت داریم: «نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ»؛¹² نیت مؤمن از عمل او برتر است. چون در قلب خود توجه به حقایق عالیه‌ای دارد که هرگز در عمل ظاهر نمی‌شود. دعاکننده در دعای مکارم؛ آن عملی را می‌طلبد که از نیت صادق سرچشمه گرفته باشد، عملی که همراه با خشیت الهی است. یعنی «الْعَمَلُ

⁹ - کافی، ج 2، ص 52.

¹⁰ - سوره کهف آیه 28

¹¹ - کافی، ج 8، ص 22.

¹² - کافی، ج 2، ص 84.

الْخَالِصُ الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَمْدِحَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ؛ آن عمل خالصی که نخواهی جز خدا کسی مدح و تعریف تو را به جهت آن عمل، انجام دهد. یعنی «إخراج الخلق عن مُعاملة الحق»؛ خلق را در معامله با حق از میان خارج کردن و از طریق چنین نیّتی است که «أحسن اعمال» واقع می‌شود و در راستای آن نیّت، سالك تقاضای توفیق انجام احسن اعمال را می‌کند. عملی که عامل آن در دنیا و آخرت برای آن عوضی نخواهد مگر نظر حق را و بس؛ نه به جهت ترس از آتش، عبادت کند، و نه به جهت طمع بهشت، بلکه خدا را به جهت خود خدا عبادت کند. با این توضیحات إن شاء الله شما با معنی فرازی که گذشت آشنا شدید و معنی «أَلْهَمَ» و «اکمال ایمان» و «افضل یقین» و «أحسن نیّات» و «أحسن اعمال» روشن شد. و حال با قلبی آماده آن را اظهار می‌داری و جزء تقاضای اصلی خود قرار می‌دهی و می‌گویی:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ بَلِّغْ بِإِيمَانِي أَكْمَلَ الْإِيمَانِ، وَ اجْعَلْ يَقِينِي أَفْضَلَ الْيَقِينِ، وَ أَنْتَهُ بِنَيْتِي إِلَى أَحْسَنِ النَّيَّاتِ، وَ بَعْمَلِي إِلَى أَحْسَنِ الْأَعْمَالِ.

تقاضای اصلاح نفس

در فراز دوم دعا، تمام و کمال کردن نیّت را می‌طلبی، تقاضا می‌کنی:

«اللَّهُمَّ وَفَّرْ¹³ لِطُفْئِكَ نَيْتِي وَ صَحِّحْ بِمَا عِنْدَكَ يَقِينِي وَ اسْتَصْلِحْ بِقُدْرَتِكَ مَا فَسَدَ مِنِّي».

الهی نیّتم را طوری کامل کن که فقط وجه کریم تو مدّ نظرم باشد - چرا که مدد الهی به بنده اش به اندازه نیّت بنده است- پس خدایا!

نیتم را تمام و کامل کن، تا مدد خود را بر من، تمام و کامل کرده باشی و با کامل کردن نیت، در واقع نیتم را صیانت و حفاظت فرموده‌ای تا به ریا آلوده نشود، و هرچه نیت قوی شود، عمل آسان می‌گردد و به کمک آنچه نزد تو است یقینم را صحیح گردان و اصلاح کن به قدرت خود آنچه از من فاسد شد.

جهت «کمال نیت»، لطف او را می‌طلبی و تقاضا می‌کنی: «وَقَرُّ بِلُطْفِكَ نِيَّتِي» که «لطف» عبارت است از تصرف حق در عالم آن هم تصرفی خفی، و بعد تقاضا می‌کنی: «وَصَحِّحْ بِمَا عِنْدَكَ يَقِينِي» یقینم را صحیح و ثابت و پایدار بدار تا شک بر آن نفوذ ننماید: عرضه می‌داری: «بِمَا عِنْدَكَ» یعنی؛ به امید آنچه از رحمت و لطف، نزد تو است، بدون امید به غیر تو.

چنانچه امام صادق ♦ فرمودند: «حَدِّ يَقِينِ این‌که با بودن خدا از احدی نترسی». ¹⁴ در چنین حالی است که انسان همه‌ی اسباب و مسببات را به خدا اسناد می‌دهد و لذا آرامشی خاص در خود می‌یابد. بعد تقاضا می‌کنی: «وَأَسْتَصْلِحْ بِقُدْرَتِكَ مَا فَسَدَ مِنِّي»؛ خدایا آنچه را که موجب فساد روح و قلب من می‌شود از جان من خارج بفرما، تا آن‌جا که من در تمام ابعاد وجودم اصلاح گردم و مستقیم شوم، چرا که تا عوامل فساد از جانم بیرون نرود، خودم هم خودم را نمی‌پذیرم.

هوشیاری نسبت به هدف خلقت

در این بخش از دعا به نور حضرت سجاد ♦ تقاضا می‌کنی که:

14 - قَالَ الصَّادِقُ ♦: «مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ لَهُ حَدٌّ قُلْتُ: فَمَا حَدُّ الْيَقِينِ؟ قَالَ: أَنْ لَا تَخَافَ مَعَ اللَّهِ شَيْئًا» (بحار الأنوار، ج 67، ص 180).

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَكَفِّنِي مَا يَشْغَلُنِي إِلَّا هَتَمًا
بِهِ، وَاسْتَعْمِنِي بِمَا تَسْتَأْنِي غَدًا عَنْهُ وَاسْتَقْرِعْ أَيَّامِي فِيمَا
خَلَقْتَنِي لَهُ».

اولاً: خدایا صلوات و سلامت بر مجاری
فیض باد که آن‌ها وسیله‌ی هدایت ما شدند.
ثانیاً: تو خودت کفایت کن مرا نسبت به
کارهایی که مشغول می‌دارند و از اهدافم
بازم می‌کنند، تا اسیر آن کارهای پر مشغله
نشوم و از تو باز بمانم. و مرا به کارهایی
موفق بدار که فردای قیامت در رابطه با آن‌ها
از من سؤال خواهی نمود. و روزگرم را در
مقصد و جهتی قرار ده که برای آن مقصد و جهت
خلقم نمودی.

در این فراز از دعا تقاضا می‌کنی؛
خدایا! از هر آنچه که مرا از تو منصرف می‌کند
نجاتم بده و به هر آنچه هدف اصلی زندگی من
است متوجه‌ام کن.

از جمله چیزهایی که در قیامت مورد
سؤال واقع می‌شود عمر و مال است، بنا به
روایت می‌پرسند: جوانی‌ات را چگونه طی کردی؟
عمرت را در چه راه گذراندی؟ مالت را از کجا
به دست آوردی؟ و آن را در چه راه صرف کردی؟¹⁵
چون فرصت دوره‌ی جوانی را به ما دادند تا در
نفس و جان خود، ملکات معنوی و معارف الهی را
مستقر کنیم، و فراغت‌ها را دادند تا دل
بتواند با خدایش خلوت داشته باشد. حضرت رضا
می‌فرمایند: «لَوْ دِدْتُ أَنَّ أَصْحَابِي ضُرِبَتْ رُؤُسُهُمْ بِالسَّيَاطِ
حَتَّى يَنْفَقَهُوا»¹⁶ من دوست دارم که تازیانه بر سر
اصحابم زده می‌شد تا در دین تفرقه کنند، زیرا

¹⁵ - بحار الأنوار، ج 70، ص 69 .

¹⁶ - الکافی، ج 1، ص 31 .

این اندازه کسب معارف دین و تعمق و تفکر در آن اهمیت دارد و موجب نجات انسان است و فقط در فرصت جوانی چنین کاری ممکن است. و نیز در رابطه با کسب مال حلال، پیامبر^ص فرمودند: ای اباذر: کسی که باک ندارد از چه راه کسب مال کند و مقید به حلال و حرام آن نیست، خدا هم باک ندارد که او را از چه دری وارد جهنم نماید. چون کسب مال حلال شخصیت انسان را خدایی می‌کند و نهایت کار با روبه‌رو شدن با رحمت خدا ختم می‌شود.

وقتی متوجه شویم که ما برای بندگی خدا

خلق شده‌ایم و خود خداوند هم می‌فرماید: «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»¹⁷ پس هر آنچه که جدای جهت بندگی ما باشد وسیله بی‌محتوا شدن زندگی ما خواهد بود، همچنان‌که درخت سیب با سیب دادن معنی پیدا می‌کند، اصل وجودی انسان هم با بندگی معنی می‌یابد، و اگر به بندگی بپردازد به اصل خود نزدیک شده و هرچه از بندگی خدا غفلت کند از اصل وجود خود دور شده است. لذا در این فراز از دعا سالك از خدا می‌خواهد مشغول دنیا نشود و گرنه از قیامتش باز می‌ماند و نسبت به هدف اصلی حیات زمینی خود حساسیت لازم را از دست می‌دهد.

فرموده‌اند: اگر دنیا را بشناسیم، از دنیا صدمه نمی‌بینیم، همان‌طور که اگر سم را بشناسیم از آن ضرر نمی‌بینیم، و اگر دنیا را نشناسیم به دنیا و آخرت خود ضرر می‌زنیم. امیرالمؤمنین ♦ فرمودند: «إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارٌ مَّجَازٍ وَ

.....

 الأخره دارُ قرارٍ وَ خُدُوا مِنْ مَمَرِّكُمْ لِمَقَرِّكُمْ»؛¹⁸ دنیا جایگاه سیر و رفتن است و آخرت محل ماندن، از محل عبورتان یعنی دنیا، برای محل استقرار ابدی تان بهره گیرید. کسی می‌فهمد در این دنیا چکار کند که بداند برای چه هدفی به این دنیا آمده است و چه چیزی نسبت به آن هدف بزرگ مشغله است و باید از آن فاصله گرفت و لذا از خدا می‌خواهد به آن مشغول نشود و می‌فهمد بر چه کاری باید همت گمارد که فردا از آن بازخواست می‌شود و از خداوند می‌خواهد که زندگی‌اش را برای آنچه مسئله اصلی خلقتش حساب می‌شود، فارغ گرداند تا از آن مقصد اصلی بازماند. چقدر بیدار کننده است چنین تقاضایی که انسان از خدا بخواهد، شرایطی را برای او فراهم کند تا مشغول کاری شود که برای آن خلق شده است و تنها چنین کسی است که معنی زندگی دنیایی را می‌فهمد که گفت:
 هرکه غافل گشت از کشت بهار..... او چه داند
 قیمت این روزگار

می‌گوید:

در تمام کارها چندین مکوش..... جز به کاری که
 بُود در دین مکوش
 عاقبت تو رفت خواهی ناتمام..... کارهایت ابتر و
 نان تو خام

عالي‌ترین خصلتها

و سپس تقاضا می‌کند:

«وَ اغْنِنِي وَ اَوْسِعْ عَلَيَّ فِي رِزْقِكَ، وَ لا تَقْتِنِي
 بِالنَّظَرِ، وَ اعِزَّنِي وَ لا تَبْتَلِنِي بِالْكِبْرِ وَ عَبْدَنِي لَكَ وَ لا تُفْسِدْ

عِبَادَتِي بِالْعُجْبِ وَ أَجْرَ لِلنَّاسِ عَلَى يَدِي الْخَيْرَ وَ لَا تَمَحَّهٗ
بِالْمَنِّ وَ هَبْ لِي مَعَالِيَ الْأَخْلَاقِ وَ اعْصِمْنِي مِنَ الْفَخْرِ».

و بی نیازم گردان، و روزیات را برمن
و سعت ده، و به چشم داشت مبتلایم مکن، و
ارجمندم بدار، و گرفتار کبرم مگردان و برای
بندگی خودت رامم ساز و عبادتم را به آلودگی
خودپسندی تباه مساز و خیر و نیکی به مردم
را به دست من جاری ساز و آن را از منت‌گذاری
دور دار، و برتری اخلاق عطایم کن و از اینکه
فخر بورزم مصونم دار.

دعا کننده در این فراز با تقاضای وسعت
رزق از خدا می‌خواهد نیازمند مردم نباشد و
دست تمنا به سوی مردم دراز نکند. خداوند به
حضرت موسی ♦ می‌فرماید: بدترین مردم نزد من آن
کسی است که در شب چون مرداری می‌خوابد و در
روز به جای فعالیت برای کسب مال حلال، عمرش
را به بطالت می‌گذراند؛ «جِبْفَةٌ بِاللَّيْلِ وَ بَطَالٌ بِالنَّهَارِ»¹⁹،
لذا طفیلی مردم است و چشمش به مال مردم
دوخته شده است و نه به توانایی که خدا به او
داده است. این نوع از فقر که به جهت عدم تلاش
فرد می‌باشد، حتی ممکن است به کفر کشیده شود
و در این رابطه فرمودند: «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا»²⁰
این است که حضرت سجاد ♦ تقاضای وسعت رزق
می‌کنند تا نگرانی از رزق، همه زندگی را
اشغال نکند و روح را تنگ و کدر ننماید.
البته تقاضای توسعه‌ی رزق در متون دینی در
مقابل تنگی رزق است، و هرگز به معنی
ثروتمند شدن نیست. چرا که در روایات دیگر

¹⁹- مستدرک الوسائل، ج 6، ص 340.

²⁰- کافی، ج 2، ص 307.

تقاضای کفاف می‌نمایند که بعداً به آن پرداخته می‌شود.

و بعد تقاضا می‌کنند: «وَلَا تَفْتِنِّي بِالنَّظَرِ» یعنی؛ خدایا! با توجه و نظر به اموالی که در دست ثروتمندان است، مرا مورد آزمایش قرار مده، مرا آنچنان به غنای روحی برسان که نظری به اموال دیگران نداشته باشم. پیامبر[✎] فرمودند: «مَنْ أَتْبَعَ بَصَرَهُ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ طَالَ هُمُهُ وَ لَمْ يُشَفَّ غَيْظُهُ»؛²¹ هرکس چشمش به چیزهایی باشد که در دست مردم است، اندوهش طولانی می‌شود و غیظش هرگز شفا نیابد. و لذا است که تقاضا می‌کنی؛ خدایا! غنای نفسم عطا فرما. چنان که امام جواد[◆] می‌فرماید: غنا عبارت است از کمی تمنیات درونی و راضی بودن به همان چیزی که انسان را کفایت می‌کند، و فقر، همان حرص نفس و شدت یأس است.

در این فراز از خداوند تقاضا می‌کنی: خدایا! مرا از فتنة نگاه یا اندیشه‌ی بیهوده محفوظ بدار.²²

در ادامه‌ی دعا امام[◆] تقاضا می‌کنند: «وَأَعِزَّنِي» خدایا! موجبات عزت نفسم را فراهم آور تا مقهور نگردم و در نتیجه آزادگیم در مقابل ارباب دنیا از کفم برود، چرا که عزت واقعی همان بندگی تو است، وقتی تو ربِّ من باشی، چنانچه حضرت امیرالمؤمنین[◆] در مقابل خدای

²¹ - بحار الأنوار، ج 69، ص 41.

²² - «نظر»؛ به معنی «نگاه کردن» و «اندیشیدن» هر دو به کار می‌رود. ولی در بعضی نسخ «بَطْر» آمده که در آن صورت معنی این فراز، عبارت می‌شود از این‌که خدایا! مرا گرفتار بَطْر و طغیانی که به جهت وسعت رزق حاصل می‌شود، مگردان، که البته این معنی با سیاق این بخش بیشتر هماهنگ است.

خود عرضه می‌دارند: «الهی کفی بی عزاً ان اكون لك عبداً و کفی بی فخراً ان تكون لی رباً»²³ الهی! همین عزت مرا بس است که بنده‌ی تو هستم، و همین فخر مرا بس است که تو پروردگار من هستی. چون بنا به فرمایش علی ♦ ثمره‌ی طمع، خواری دنیا و آخرت است، پس خدایا از طمع بازم دار تا عزیزم کرده باشی. پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ عَظَمَ صَاحِبَ دُنْيَا وَ أَحَبَّهُ لَطَمَ دُنْيَاهُ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِ»؛²⁴ هرکس صاحب دنیا را بزرگ شمارد و او را به سبب طمع به دنیای او، دوست بدارد، خداوند بر او خشم می‌کند. حضرت سجاد ♦ در راستای حفظ عزت، از خطر کبر غافل نماندند. عرضه داشتند: «وَلَا تَبْتَلِنِي بِالْكَبْرِ» خدایا! مرا به کبر مبتلا مدار و از شیرینی تواضع محروم مگردان. چرا که بنا به فرمایش پیامبر ﷺ تواضع موجب رفعت بنده و رحمت خدا بر او می‌شود و کبر موجب خواری فرد در دنیا و آخرت است و در زمره جبارین در خواهد آمد. همچنان که توجه به عزت نفس، یعنی اینکه انسان قدر و کرامت خود را بشناسد، تا خود را به دنیا آلوده نکند.

و در ادامه می‌گویی: «وَعَبْدَنِي لَكَ وَ لَا تُفْسِدْ عِبَادَتِي بِالْعُجْبِ» و برای بندگی‌ات رادم گردان. و عبادتم را به آلودگی خودپسندی تباه مساز. خدایا! من افتخاری بلندتر از بندگی تو نمی‌شناسم، پس توفیق بندگی‌ات را به من مرحمت فرما، و تو نیز مرا به بندگی خود برگزین و مرا به عبودیت خودت مشغول دار و البته لطف

²³ - بحار الأنوار، ج 74، ص 402.

²⁴ - وسائل الشیعه، ج 17، ص 171.

کن که در این راستا به عجب گرفتار نشوم و گرنه کارهای خود را عظیم شمارم و کوتاهی‌های خود را نبینم و عملاً عبادات خود را فاسد کنم. پیامبر^ص فرمود: هیچ بنده‌ای نیست که از اعمال نیک خود عجب پیدا کند مگر این‌که هلاک گردد.²⁵ لذا است که امام^ص نیز در این فراز از دعا متذکر می‌شوند که؛ عجب عبادات انسان را فاسد و غیر مفید می‌کند، پس خدایا عباداتم را از

25- قَالَ الصَّادِقُ^ص : «الْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ مِمَّنْ يُعَجَّبُ بِعَمَلِهِ وَلَا يَذَرِي بِمَا يُحْنَمُ لَهُ فَمَنْ أُعَجِبَ بِنَفْسِهِ وَفَعَلَهُ فَقَدْ ضَلَّ عَنْ مَنَهِجِ الرُّشْدِ وَادَّعَى مَا لَيْسَ لَهُ وَ الْمُدَّعِي مِنْ غَيْرِ حَقٍّ كَاذِبٌ وَ إِنْ خَفِيَ دَعْوَاهُ وَ طَالَ دَهْرُهُ وَ إِنْ أَوَّلَ مَا يُفَعَلُ بِالْمُعَجَّبِ نَزْعُ مَا أُعَجِبَ بِهِ لِيَعْلَمَ أَنَّهُ عَاجِزٌ حَقِيرٌ وَ يَشْهَدُ عَلَى نَفْسِهِ لِيَكُونَ الْحُجَّةَ عَلَيْهِ أَوْ كَذَّ كَمَا فَعَلَ بَابِلَيْسَ وَ الْعَجَبُ نَبَاتٌ حَبُّهَا الْكُفْرُ وَ أَرْضُهَا النِّفَاقُ وَ مَائُهَا الْبَغْيُ وَ أَغْصَانُهَا الْجَهْلُ وَ وَرَقُهَا الضَّلَالَةُ وَ ثَمَرُهَا اللَّعْنَةُ وَ الْخُلُودُ فِي النَّارِ فَمَنْ اخْتَارَ الْعَجَبَ فَقَدْ بَدَّرَ الْكُفْرَ وَ زَرَعَ النِّفَاقَ وَ لَا بُدَّ لَهُ مِنْ أَنْ يُثْمَرَ»؛

امام صادق^ص فرمودند: تعجب حقیقی از آن کسی است که از اعمال خود راضی به نظر می‌رسد ولی نمی‌داند که پایان کارش چه خواهد شد، هر کس از خود راضی باشد و کارهای خود را به رخ مردم بکشد از طریق راست و مستقیم منحرف خواهد شد و طالب مقامی خواهد شد که شایسته آن نیست. کسی که طالب مقامی باشد که شایسته آن نیست دروغگو به شمار می‌رود اگر چه در ادعای خود آشکارا چیزی نگوید و مدت‌ها هم بر این بگذرد. اولین چیزی که از خودپسند گرفته می‌شود همان چیزی است که موجب خودپسندی او شده است تا او بفهمد که عاجز و ناتوان می‌باشد. خودپسند و خودخواه و از خود راضی باید گرفتار شود تا بنگرد و توجه پیدا کند که بدون جهت از حد خود تجاوز کرده است و برهان گمراهی بر او آشکار شود، همان گونه که برای شیطان آشکار گردید و رسوا شد و همگان دانستند که او در باطن چگونه می‌باشد. عجب و خودپسندی گیاهی است که دانه‌های آن کفر می‌باشد و زمین آن نفاق و آتش ستم، شاخه‌های نادانی، برگ‌های گمراهی و میوه‌اش لعنت خدا و سقوط در آتش دوزخ برای همیشه است، هر کس گرفتار عجب شد بذر کفر و نفاق را پاشیده است و ناگزیر حاصل آن خواهد رسید و میوه خواهند داد.

عُجِبَ حَفْظَ كُنْ، تا بندگی‌ام نسبت به تو افزون شود و این‌که طلب‌کاری از تو برایم به وجود آید و از نوری که می‌توانستم از طریق عبادت به دست آورم، محروم گردم.

در این فراز تقاضای تحقق بندگی برای خداوند می‌کنی، چون هیچ منزلت و کمالی برای انسان بالاتر از بندگی خداوند نیست و تمام برکات ممکنه در راستای بندگی خدا برای انسان محقق می‌شود. به گفته‌ی مولوی:

گر تو خواهی خُزّی و دل زندگی..... بندگی کن،

بندگی کن، بندگی

از خودی بگذر که تا یابی خدا..... فانی حق شو

که تا یابی بقا

سپس عرضه می‌داری: «وَأَجْرٍ لِلنَّاسِ عَلَى يَدَيِ الْخَيْرِ، وَ

لَا تَمَحِّفُهُ بِالْمَنْ» و خیر و نیکی به مردم را، به دست

من جاری ساز، و آن را از منت‌گذاری دور دار.

خدایا! نه عبادتم با عجب فاسد شود و

نه خیری که به مردم می‌رسانم، با منت‌گذاری

از بین برود. خدایا! می‌خواهم در طول زندگی

خیر من به طور مستمر به مردم برسد و در قلبم

محبت به مردم ریشه دوانده باشد. چنانچه

پیامبر^ص فرمود: «خَيْرُ النَّاسِ مَنْ أَنْفَعَ بِهِ النَّاسَ»؛²⁶

بهترین مردم کسی است که مردم بیشترین بهره

را از او ببرند. ولی نگرانم که با منت

گذاردن، بهره‌ی آن خیر را از بین ببرم، پس

توفیقم ده که آن عمل را به منت آلوده نسازم.

چرا که خودت فرمودی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا

صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنْ وَالْأَذَى»²⁷ ای مؤمنان! صدقات خود را

با منت‌نهادن و آزار رساندن، باطل و بی‌اثر

²⁶ - مستدرک، ج 12، ص 77.

²⁷ - سوره بقره آیه 264

نکنید. و سپس ادامه می‌دهی: «وَهَبْ لِي مَعَالِيَ الْأَخْلَاقِ وَ اعْصِمْنِي مِنَ الْفُخْرِ»؛ خدایا به من معالی²⁸ و برتری اخلاق عطا فرما، و از این‌که در بین مردم به دارا بودن مکارم اخلاق افتخار کنم و فخر بورزم مصونم دار.

مَعَالِيَ اخلاق یعنی آن فضائل روحی که به فرومایگی آلوده نیست و صاحب آن بزرگوارتر از آن است که به کارهای پست میل کند. سالک در این فراز آن نوع کرامت نفسی را از خداوند تقاضا دارد که به راحتی بتواند از چیزهای مادون بگذرد و نسبت به کل دنیا بی‌اعتنا باشد و همّت خود را در پی کمال معنوی مصروف دارد در آن حدّ که مثلاً حتی از انتقام کشی‌های سطحی خود را رها نماید، و نسبت به انحراف افراد همچون باران رحمت برخورد کند و برتری اخلاقی خود را به آنها برساند. در قسمت دوم این فراز از خدا می‌خواهد تا در اثر روحیه‌ی بی‌اعتنایی به دنیا، به خودبرتربینی و فخر نسبت به بقیه‌ی افراد دچار نشود، که این به خودی خود روحیه‌ی ای مهلك، و یادآور صفات مردم جاهلیت است، و وای به حال کسی که علاقمند است بر بقیه فخر بفروشد و شرایط مباحات و فخر بر دیگران را در زندگی برای خود فراهم کند که در این حال دریچه‌های ریش رحمت الهی را بر جانش مسدود می‌کند، زیرا خلق خدا را کوچک می‌بیند، در حالی که همه یکسان‌اند و همه مخلوق خدا.

28 - «المعالي» جمع معلاة به معنی کرامت و رفعت است.

امام صادق **♦** در رابطه با معالی اخلاق می‌فرمایند: «**أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا**»؛²⁹ کامل ترین مؤمنان از نظر ایمان خوش خوترین آنان است. و یا می‌فرمایند: «**إِنَّ الصَّبْرَ وَ الصَّدْقَ وَ الْحِلْمَ وَ حُسْنَ الْخُلُقِ مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ وَ مَا يُوضَعُ فِي مِيزَانِ أَمْرِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ شَيْءٌ أَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ**»؛³⁰ شکیبایی، راستی و درستی، بردباری، و خوی خوش از اخلاق و خواهی پیامبرانست و هر چه در میزان مرد روز قیامت از اعمال شایسته بگذارند به حسن خلق نخواهد رسید.

و پیامبر **ﷺ** فرمودند: «**أَكْثَرُ مَا يُدْخِلُ النَّاسَ الْجَنَّةَ تَقْوَى اللَّهِ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ**»؛³¹ قوی‌ترین عاملی که امت مرا وارد بهشت می‌کند، تقوای الهی و حسن خلق است. زیرا انسان در ابتدا بیش از آنکه انسان باشد، حیوان است و از طریق معالی و مکارم اخلاق، انسان می‌شود.

پیامبر **ﷺ** فرمودند: من سرور فرزندان آدم هستم، و بدان افتخار ندارم، چرا که این از جهت نفس من نیست بلکه از فضل پروردگار من است، لکن شکر خدا را می‌کنم و یادآور نعمت او هستم...»

وقتی پیامبر خدا **ﷺ** می‌فرماید: «**بُعِثْتُ لِأَنْتَمَّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ**»³² من مبعوث شدم تا اخلاقی را که همه‌ی انبیاء و اولیاء پایه‌ی آن را گذاردند، به انتها و اکمال برسانم و صورت کامله‌ی آن را ارائه دهم، می‌فهمیم هدف اصلی زندگی انسان

29 - إرشاد القلوب إلى الصواب، ج 1، ص 133

30 - همان

31 - إرشاد القلوب إلى الصواب، ج 1، ص 194

32 - بحار الأنوار، ج 67، ص 372 .

.....

ها در بندگی خدا برای کامل کردن اخلاق خودشان است و لذا جا دارد که از خداوند تقاضا کنیم: «هَبْ لِي مَعَالِيَ الْأَخْلَاقِ» و بخواهیم صورت عالی‌ی آن اخلاق را به ما مرحمت فرماید و در این راستا از فخر مصون‌مان دارد.

تبادل بیرونی و درونی

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَلَا تَرْفَعْنِي فِي النَّاسِ دَرَجَةً إِلَّا حَطَّطْتَنِي عِنْدَ نَفْسِي مِثْلَهَا وَلَا تُحْدِثْ لِي عِزًّا ظَاهِرًا إِلَّا أَحْدَثْتَ لِي ذِلَّةً بَاطِنَةً عِنْدَ نَفْسِي بِقَدْرِهَا».

خدایا: برمحمد و آلش درود فرست، درودی که ما نیز در زمره‌ی درودفرستادگان به آن خانواده باشیم، و نیز در بین مردم در هیچ درجه‌ای مرا بالا مبر، مگر آنکه معادل آن، در نزد خودم پستم گردانی، و نیز برایم عزت ظاهری ایجاد مکن، مگر آن‌که در ازاء آن عزت، ذلت درونی برایم ایجاد کنی.

علت چنین تقاضایی از خدا این است که تواضع به هنگام رفعت مانند شکر است به هنگام نعمت، وگرنه به نعمت مشغول می‌شویم و از منعم غافل می‌گردیم. و چه بسیار انسان‌ها که چون در هنگام رفعت تواضع پیشه نکردند، به انحطاط اخلاقی افتادند. در همین رابطه پیامبر^ص فرمودند: «هرکس برای خدا تواضع کند خدا او را بلند مرتبه می‌دارد و هرکس تکبر کند، او را خوار می‌گرداند» زیرا تعادل بیرونی و درونی موجب استحکام روح از افراط و تفریط می‌گردد، و در شرایط رفعت بیرونی است که گوهر انسانی به امتحان گرفته می‌شود و حقیقتش نمایان می‌گردد. پیامبر^ص می‌فرمایند: «أَفْضَلُ

النَّاسِ عَبْدًا مَنْ تَوَاضَعَ عَنْ رَفْعَةٍ؛³³ برترین مردم از جهت بندگی کسی است که هنگام رفعت اجتماعی، تواضع پیشه کند. حضرت شرایط امتحان انسان‌ها را وقتی می‌دانند که نظرها به او جلب شده و لذا وقتی در شرایط رفعت و برتری اجتماعی، اهل تواضع بود، فضیلت اخلاقی خود را به دست آورده است.

انسانی که متوجه خطر گرفتار شدن به کبر در موقعیت‌های برتر اجتماعی هست، از خدا تقاضا می‌کند تا در هنگام برتری اجتماعی، او را متوجه فقر ذاتی خود کند تا متوجه شود در ذات خود هیچ است هیچ، و به جای آن که به جهت پرهیز از کبر از مسئولیت‌های اجتماعی فرار کند، با اصلاح درون خود مسئولیت‌ها را به بهترین نحو انجام خواهد داد.

در ادامه‌ی این فراز تقاضا می‌کنی: «وَلَا تُحَدِّثْ لِي عِزًّا ظَاهِرًا إِلَّا أَحَدَّثْتَ لِي ذِلَّةً بَاطِنَةً عِنْدَ نَفْسِي بِقَدَرِهَا» خدایا! برایم در منظر مردم عزت و احترامی پدید نیآور، مگر آن که به همان اندازه در ضمیر و باطنم ذلت و خواری پدید آوری. تا خریدار احترام مردم نگردم و در نتیجه از توجه به بندگی خود باز بمانم»، زیرا اگر انسان به عزت ظاهری رسید ولی ذلت باطنی خود در مقابل خدا را ندید، از دست می‌رود. به گفته‌ی مولوی:

او چو بیند خلق را سرمست خویش
از تکبر می‌رود از دست خویش

سالک واقعی در چنین شرایطی نجوا سر می‌دهد که خدایا! اگر عزتی هست، از تو است، و تو خواستی که من عزیز باشم پس چرا من آن را

به خود بگیرم و از توجه به عزت و جلال تو محروم شوم. من عزتی می‌خواهم که در دست تو باشد، نه عزتی که در دست خلق باشد و بخواهند مرا به هماهنگی با خود شان بکشانند و از هماهنگی با تو محروم کنند. عزتی می‌خواهم که نفسم را احیاء کنم و آن ذلیلانه به عزیز دل سپردن است و به دست عزت‌های ظاهری خود را غرقه نکردن. در این حالت است که انسان به خودی خود به دنبال عزت‌های اجتماعی نمی‌دود و اگر هم خدا مصلحت دید که به ظاهر برای او مقاماتی پیش آورد، آن را به چیزی نمی‌گیرد. امام صادق **◆** فرمود: «مَلْعُونٌ مَنْ تَرَأَسَ، مَلْعُونٌ مَنْ هَمَّ بِهَا، مَلْعُونٌ مَنْ حَدَّثَ بِهَا نَفْسَهُ»؛³⁴ ملعون است هرکس که ریاست بر خود ببندد، ملعون است کسی که همت کند تا رئیس شود، ملعون است کسی که خود را برای ریاست آماده سازد.

یکی قطره باران ز ابری چکید
 خجل شد چو پهنای دریا بدید
 چو خود را به چشم حقارت بدید
 در کنارش به جان پرورید
 بلندی از آن یافت، کو پست شد
 در نیستی کوفت تا هست شد

امیرالمؤمنین **◆** می‌فرمایند: «وَأَعْتَمِرُوا وَضَعِ التَّدَلُّ عَلَى رُؤُسِكُمْ وَالْقَاءَ التَّعَزُّزِ تَحْتَ أَقْدَامِكُمْ وَحَلَعَ التَّكْبَرِ مِنْ أَعْنَاقِكُمْ»؛³⁵ فروتنی را بر سر نهید و عزت‌مداری را به زیر پا گذارید و حلقه‌ی تکبر را از گردن خود باز گیرید.

34 - الکافی، ج 2، ص 298 .

35 - نهج البلاغه، خطبه 192

حضرت عیسیٰ ♦ از حواریون خود تقاضا کردند
 اجازه دهید پاهایتان را بشویم، و چون چنین
 کردند، فرمودند: «إِنَّ الزَّرْعَ يَنْبُتُ فِي السَّهْلِ وَلَا يَنْبُتُ فِي
 الصَّفَا وَكَذَلِكَ الْحِكْمَةُ تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَلَا تَعْمُرُ فِي قَلْبِ
 الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ»؛³⁶ با فروتنی بنیاد حکمت برپا
 می‌شود و نه با تکبر، همان‌طور که در زمین نرم
 گیاه می‌روید و نه در زمین سخت.
 امام صادق ♦ علامات تواضع را چنین
 برمی‌شمارند:

1- اعتراف به اشتباه 2- سبقت‌گرفتن در
 سلام و جواب سلام را به گرمی‌دادن 3- در
 هر مجلسی به پائین‌ترین مکان را ضی‌بودن 4-
 قبول فقراء و مستمندان 5- در مقابل هر
 تجدید نعمت، تجدید تواضع کردن.
 این است که باید به واقع از خداوند
 تقاضا نمود اگر بنا است عزت ظاهری نصیب من
 کنی، حتماً به همان اندازه، خواری باطنی‌ام را
 به من نشان بده تا از هلاکت من جلوگیری کرده
 باشی، زیرا:

آن جمال و قدرت و فضل و هنر
 آفتاب حُسن کرد این سو سفر
 پس هر کمالی که در ما ظاهر می‌شود سایه‌ی
 جمال اوست، وای اگر از این حقیقت غفلت کنیم،
 در آن حالت است که با کبر خود، خودخواهی‌ها و
 برخوردارهای تند ما با بقیة خلق خدا شروع می
 شود. مولوی سخن خدا را به زبان شعر بیان
 کرده که:

آن جمال و قدرت و فضل و هنر
 آفتاب حُسن کرد این سو سفر

.....

واستائیم آن که تا داند یقین

خرمن آن ما است، خوبان خوشه چین

یعنی ما گاهی آن جمال و قدرت و فضل و

هنر را می‌گیریم تا انسان‌ها متوجه باشند

«خرمن آن ماست، خوبان خوشه چین».

تقاضای مهلت‌های مفید

سپس عرضه می‌داري:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَ مَنِّعْنِي بِهُدَى
 صَالِحٍ لَا أَسْتَبِدُّ بِهِ، وَ طَرِيقَةَ حَقٍّ لَا أَرْبِغُ عَنْهَا، وَ نِيَّةَ رُشْدٍ
 لَا أَسْكُ فِيهَا، وَ عَمْرِي مَا كَانَ عُمْرِي بِذَلَّةٍ فِي طَاعَتِكَ، فَإِذَا
 كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَأَقْبِضْنِي إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ مَقْتَاكَ
 إِلَيَّ، أَوْ يَسْتَحْكِمَ غَضَبَكَ عَلَيَّ».

بارخدايا! بر محمد و آلش درود فرست.

و مرا از روشی پسندیده بهره‌مند کن که آن را

با روش و برنامه‌ای دیگر عوض نکنم. و مرا به

طریق حق رهنمون شو، آن گونه که از آن روی

برنتابم، و نیستی درست و استوار به من مرحمت

کن، انسان که در آن به تردید نیفتم، و مرا

تا آن زمان زنده بدار که عمرم در طاعت تو

به کار رود و چون بخواهد عمرم چراگاه شیطان

شود، جانم را باز گیر، قبل از آن‌که دشمنیت

به من رو کند و یا خشمت بر من مستحکم گردد.

پس از توجه به انوار مجاری فیض حق،

یعنی محمد و آل او^ﷺ، و اظهار سپاس و درود

خداوند بر آنان که هرچه رحمت به ما رسیده به

واسطه‌ی آن‌ها بوده است، تقاضا می‌کنی مرا

هدایتی شایسته و بر وفق صلاح، مرحمت فرما، و

آن هدایت طوری سعادت بخش باشد که من آن را

با هیچ چیز عوض نکنم. همچنان‌که تکویناً جوجه‌ی

مرغ را تا مرغ شدن هدایت می‌فرمایی، مرا

تشریحاً تا انسان شدن هدایت فرما. هدایت

صالحی که تو بر آن فرمان برانی و نه غرایز و

امیال خودم، و نه سایر انسان‌ها، چرا که تو بهتر از بقیه مصلحت‌بنندگان را می‌دانی، ماوراء هدایت تو هدایتی نیست. پس مرا از آن برخوردار فرما و در این حال است که به نصایح ناصحان دل می‌سپارم و آن‌ها را به کار می‌برم و می‌فهمم آن نصایح در راستای هدایتگری تو است و وسیله‌ای برای نجات از مهالك دنیایی و آخرتی است که در پیش روی دارم.

«و طَرِيقَةً حَقًّا لَا أَرِيبُ³⁷ عَنْهَا»؛ و مرا آنچنان

از راه حق بهره‌مند کن که هرگز آن را ترک نگویم.

من صراط مستقیمی را می‌خواهم که به رضایت و بهشت تو منتهی می‌شود و در این راه هرگز استقامت خود را از دست ندهم، و از کسانی نباشم که در مواقع سخت، از دینداری کوتاه بیایم، زیرا مهم آن است که انسان بتواند بار ایمان خود را به سلامت به آخر برساند، زیرا چه بسیارند کسانی که بعد از هدایت‌شدن گرفتار ضلالت می‌شوند. چنان‌که رسول‌الله ﷺ فرمودند: «ثَلَاثٌ أَخَافُهُنَّ عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي، الضَّلَالَةُ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ، وَ مَضَلَّتْ الْفِتْنُ، وَ شَهْوَتُ الْبَطْنِ وَ الْفَرَجُ»؛³⁸ از سه چیز برای امتم بعد از خود می‌ترسم؛ از گمراهی بعد از معرفت، از فتنه‌های گمراه‌کننده، و از شهوت شکم و افراط در شهوات جنسی.

پس خدایا! مرا از هدایتی برخوردار فرما که هرگز از آن روی برنگردانم و به ضلالت بعد از هدایت گرفتار نشدم.

37 - الزَّيْبُ = الْمَيْلُ عَنِ الْإِسْتِقَامَةِ

38 - الكافي، ج 2، ص 79.

«و نِيَّةٍ رُشِدٍ لَا أَشْكُ فِيهَا»؛ و بهره‌مندم فرما از نیت صحیحی که از شك و تردید مبرا باشد.

نیّتی می‌خواهم که پشتوانه آن علم و معرفت باشد، نیّتی که از ضمیری آگاه و خاطری مطمئن سرچشمه گرفته باشد. چرا که در سایه چنین نیّتی انسان بدون تردید و دودلی می‌تواند وظایف الهی خود را انجام دهد و از سردرگمی در کارها نجات یابد. و این مسلم است که هر ملتی آنگاه دچار فتنه‌ها و مشکلات می‌شود که در راه حق دچار شك شود و حضرت سجاد \blacklozenge نجات از همین خطر را می‌طلبند. لازمه چنین نیّتی توجه دادن قلب است به واقعی‌ترین و کامل‌ترین واقعیات، یعنی حضرت حق. چون در راستای ارتباط با حق است که همواره سالک از انوار الهی بهره‌مند می‌شود و احساس غنا می‌نماید و لذا هرگز سست و خسته نمی‌شود. اگر عقاید انسان پشتوانه‌ی عقلی و قلبی نداشته باشد و صرفاً تحت تأثیر افکار عمومی و مشهورات زمانه اسلام را پذیرفته باشد نمی‌تواند از برکات مخصوصی که نور ایمان به مؤمنین می‌رساند و همواره ایمان آن‌ها را زنده و پایدار می‌دارد بهره‌مند شود و در این قسمت تقاضای ایمانی را می‌کنید که بتوانید دائم از نور آن استفاده نمایید.

«وَعَمْرُنِي مَا كَانَ عُمْرِي بِذُلَّةٍ³⁹ فِي طَاعَتِكَ، فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَأَقْبِضْنِي إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ مَقْتُكَ إِلَيَّ أَوْ يَسْتَحْكِمَ غَضْبُكَ عَلَيَّ».

تا زمانی که عمرم در اطاعت تو مصروف می‌گردد مرا از نعمت طول عمر برخوردار فرما

و هرگاه عمرم چراگاه شیطان شود به آن پایان ده، پیش از آنکه خشم تو متوجه من شود و یا خشم تو بر من استوار گردد.

خدایا! می‌خواهم تمام عمر در طاعت تو باشم و از شیرینی اطاعت از تو مشعوف باشم، چنین عمری برای من ارزشمند است، نه عمری که فقط بودن و نفس‌کشیدن در این دنیا باشد. هرگز عمری را نمی‌خواهم که شیطان مرا در آن بازی دهد و ظاهر و باطنم را در تصرف خود درآورد و از حق ناامیدم کند و به خلق امیدوارم نماید و نور فطرتم را تیره نماید و از پروردگارم جدایم کند و نَفْسِ اَمَّارَه ام را بپروراند که با میل‌های پراکنده‌اش، میدان‌دار زندگیم گردد و آرزوهای بلند را بر من القاء کند و از قیامتم بازم دارد و معصیت را برایم زینت بخشد و از فقر در دنیا بترساندم و خشم و شهوت را بر من چیره گرداند و از این طریق عمر مرا چراگاه شیطنت خود قرار دهد. خدایا! حال که زندگی شیطانی مورد خشم و غضب و دشمنی تو است، پس مرا فرصتی چنین مده.

خداوند می‌فرماید: **«الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»**؛⁴⁰

شیطان شما را از فقر می‌ترساند و به کارهای زشت راغب می‌کند، در حالی‌که خداوند به شما وعده‌ی مغفرت و فضل می‌دهد. پس هر وقت زندگی انسان در دست چنین شیطانی بیفتد حرص دنیا در او زیاد شود و به کارهای زشت رغبت پیدا کند، لذا است که تقاضا می‌کنی در این حالت جانم را بگیر تا به چنین رذیله‌ای آلوده نشوم.

مدار و محور این فراز از دعا؛ طلب استقامت در اعتقادات و اخلاق و عمل صحیح است و به واقع استقامت در کار نیک، بسیار مشکلتر از اعتقاد به آن است و آنچه که طاقت مؤمنان را می‌برد، عدم استقامت است، و به همین جهت است که از خدا درخواست می‌کنی تا استقامت در اعمال و عقاید الهی برایت بماند. و خداوند هم به کسانی که در راه دینداری استقامت ورزیدند، نتایج بزرگ می‌دهد و می‌فرماید: «وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا»؛⁴¹ و خداوند جزای آن‌ها را به جهت پایداری و استقامتی که در دینداری داشتند، بهشت و حریر داد.

در این فراز سالک با هوشیاری تمام نظر به زندگی افرادی می‌اندازد که در راه دینداری خوب شروع کردند ولی خوب به انتها نرساندند و آرام آرام از آن زنده‌دلی که باید در راه دینداری هرچه بیشتر رشد می‌کرد کاسته شد تا آن جایی که به صورتی عادی نماز می‌خوانند و دیگر هیچ.

نقطه‌هی ایده‌آل دینداری باید مراحل بعدی دینداری باشد، باید طوری قلب نسبت به حقایق معنوی ارادت بورزد که یک لحظه جهت آن به جای دیگر نیفتد. اگر در ابتدا با عبادات؛ جهت قلب را به سوی حق و حقیقت سیر می‌کنند باید مواظب باشد در مراحل بعدی آن عبادات حالت عادی به خود نگیرد، بلکه با انواع برنامه‌ها توجه قلب به حق و حقیقت زنده بماند. اگر یک طلبه یا هرکس که فعالیت فرهنگی انجام می‌دهد در ابتدای امر با خلوص تمام وارد شد، باید متوجه باشد کسانی از این مسیر بهره‌ی کامل

.....

 بردند که مواظب بودند گرفتار روزمرگی نشوند و در نتیجه کارشان برایشان عادی گردد. اگر ایمان را زنده نگه داریم و اگر با هوشیاری تمام خلوص خود را حفظ نکنیم یا از کار فرهنگی خود بهره‌ی کامل نمی‌گیریم و به صورت عادت ادامه می‌دهیم و یا آن را رها می‌کنیم و به کارهایی که شیطان از آن کارها راضی است، راضی می‌شویم. پس جا دارد عاجزانه از خدا بخواهیم «تا زمانی که عمرم در مسیر طاعت تو است مرا زنده نگه‌دار»، و با تمام دلوپرسی نگران حضور شیطان در زندگی خود باشیم و این که خدای ناکرده ادامه‌ی زندگی‌مان در مسیر غضب الهی باشد. آری اگر برای من و شمایی که ادعای دینداری داریم جای نگرانی نداشت امام سجاد عزیز ♦ چنین تقاضایی را نمی‌کردند.

طلب اصلاح همه‌جانبه

«اللَّهُمَّ لَا تَدَعْ خَصْلَةَ تُعَابٍ مِنِّي إِلَّا أَصْلَحْتُهَا. وَلَا عَائِبَةً أُؤْتَبُّ بِهَا إِلَّا حَسَّنْتُهَا، وَلَا أُكْرِمَةً فِيَّ نَاقِصَةً إِلَّا أَنْمَمْتُهَا».

خدایا! برای من هیچ خویی و خصلتی را که زشت تلقی می‌گردد وامگذار، جز این که اصلاحش فرمایی، و هیچ روش ناپسندی را که مایه سرزنشم می‌شود وامگذار، جز آن‌که پسندیده‌اش سازی، و هیچ کرامت نفسی را که در من ناتمام است وامگذار، مگر آن‌که تکمیلش کنی.

چون هرکس به اندازه‌ی تهذیب نفسی که انجام داده کرامت و ارزش دارد، و چون اصل توفیق در تهذیب نفس با لطف خدا ممکن است، با چنین بصیرتی تقاضای تهذیب نفس می‌کنی و عرضه می‌داری خدایا! عیب‌هایی که موجب عیبجویی مردم می‌شود و مانع ارتباط صحیح من با مردم می‌گردد

.....

را از من بزدای. چرا که من به جهت حبّ ذات، ناخودآگاه فکر و عملی را که مربوط به خودم باشد خوب می‌بینم و لذا نمی‌توانم عیوب خود را درست بشناسم و چنین بصیرتی جز به لطف تو ممکن نیست. در همین راستا پیامبر^ص فرمود:

«إِذَا ارَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا زَهَّدَهُ فِي الدُّنْيَا، وَفَقَّهَهُ فِي الدِّينِ وَبَصَّرَهُ

عُيُوبَهَا»؛⁴² وقتی خداوند برای بنده‌ای خیر و سعادت اراده کرده باشد، روح تعمق در دین را به او عنایت می‌نماید، و او را نسبت به امور دنیا بی‌اعتنا می‌کند، و نسبت به عیوبش آگاه می‌سازد. تا نسبت به اصلاح آن‌ها بکوشد. پس خدایا! بصیرتی عطا کن تا عیوبم را بشناسم، و لطفی عطا کن تا بتوانم آن‌ها را برطرف کنم. خدایا! عیب‌هایی در من هست و مرا به کارهایی می‌کشاند که موجب ملامت من می‌گردد، غضب بر من چیره می‌شود و کارهایی از من سر می‌زند که به واقع قابل سرزنش است و من به خودی خود نمی‌توانم آنها را فرو نشانم مگر آن‌که تو به لطف خودت آن را به نیکی تبدیل نمایی. خدایا! من هیچ چیزی را به اندازه کرامت و بزرگواری نفس، عزیز نمی‌دانم و لذا آن را بدون نقص می‌خواهم، چون هر نقصی در نفس من، جای پای روح حیوانی من است و تا من از همه این ابعاد حیوانی آزاد نشوم، به ساحت عصمت تو وارد نخواهم شد، بی‌شک تو مقلب القلوب هستی و می‌توانی مرا از نقص‌هایم آزاد کنی و روحم را از این تنگی‌ها برهانی.

به همان اندازه‌ای که عیب‌های اخلاقی من به طور کامل اصلاح نشده، از حالات روحانی

اولیاء تو محروم و زندگی زیبا و آرامش قلب
 آن‌ها را نمی‌توانم داشته باشم، پس:
 بازخر ما را از این نفس پلید
 کاردش تا استخوان ما رسید
 به قدرت الهی امیدواریم که او کژی‌های ما
 را راست کند که گفت:
 شاخ را بر تیشه دستی هست؟ نی
 هیچ شاخ
 از دست تیشه جست؟ نی

اصلاح بین خود و دیگران

عالی‌ترین امنیت روانی

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَوَأَبْدِلْنِي مِنْ
 بَغْضَةِ⁴³ أَهْلِ الشَّنَانِ، الْمَحَبَّةِ وَ مِنْ حَسَدِ أَهْلِ الْبَغْيِ، الْمَوَدَّةِ وَ
 مِنْ ظَنَّةِ أَهْلِ الصَّلَاحِ، الثَّقَّةِ وَ مِنْ عَدَاوَةِ الْأَدْنِيِّينَ، الْوَلَايَةِ وَ
 مِنْ عُقُوقِ نَوِي الْأَرْحَامِ، الْمَبْرَةِ وَ مِنْ خِذْلَانِ الْأَقْرَبِيِّينَ،
 النَّصْرَةِ وَ مِنْ حُبِّ الْمُدَارِيِّينَ، تَصْحِيحِ الْمَقَةِ وَ مِنْ رَدِّ
 الْمُلَابَسِيِّينَ، كَرَمِ الْعِشْرَةِ وَ مِنْ مَرَارَةِ خَوْفِ الظَّالِمِينَ، حَلَاوَةِ
 الْأَمْنَةِ».

بارخدا یا! بر محمد و آلش درود فرست، و
 شدت کینه‌ی کینه‌توزان را به محبت، و حسد اهل
 تجاوز را به مودت، و بدگمانی اهل صلاح را به
 اطمینان، و دشمنی نزدیکان را به دوستی، و
 گسستن خویشاوندان را به خوشرفتاری، و
 روبر تافتن نزدیکان را از یاری نکردن به
 یاری، و دوستی ظاهر سازان را به دوستی
 حقیقی، و خوار انگاشتن مصاحبان را به حسن
 رفتار، و تلخی ترس از ظالمان را به شیرینی
 ایمنی، مبدل ساز.

در ابتدای این بخش اظهار می‌داري؛ ای خدا! درود تو بر مجاری فیضت که ما هر چه داریم از این خاندان پر برکت است، سپس عرضه می‌داري؛ «وَأَبْدَلْنِي مِنْ بَغْضَةِ أَهْلِ الشَّنَّانِ الْمَحَبَّةِ» بارالها! کینه‌ی شدید دشمنان مرا به دوستی مبدل فرما، تا زندگی‌ام گرفتار این دشمنی‌ها و کینه‌ها نشود و از اصلاح خود باز بمانم، بلکه رابطه‌ام با انسان‌ها رابطه‌ای محبت‌آمیز باشد، همچنان که امام‌الموحیدین ♦ می‌فرمایند: «الْمُؤْمِنُ أَلْفُ مَأْلُوفٍ، وَ لَا خَيْرَ فِي مَنْ لَا يَأْلَفُ وَ لَا يُؤْلَفُ»؛⁴⁴ مؤمن اهل الفت با مردم است، و هرکس با مردم الفت نگیرد و مردم هم با او الفت نگیرند، خیری در او نیست. عمده آن است که می‌دانیم خداوند قدرت آن را دارد تا روحیه‌ی دشمنی افراد را نسبت به ما تغییر دهد و راه رسیدن به اهداف بلند الهی را از همین طریق بر روی ما بگشاید، در همین راستا خود را نیز آماده می‌کنیم که از چنین رحمتی محروم نگردیم و بر دشمنی با دیگران اصرار نوزیم زیرا «اگر فرشتگان در پای ما به سجده افتادند، چرا ما یکدیگر را تکریم نکنیم؟» وقتی تمام زیبایی‌ها در محبت نهفته است، چرا از خدا نخواهیم که دشمنی‌ها را به دوستی و محبت تبدیل کند؟ شیطان است که زیبایی‌ها را زشت جلوه می‌دهد و کینه‌ها و کبرها را می‌افزاید.

درهای گلستان ز برایت گشوده‌اند

در خارزار چون زوی ای برهنه‌پا؟

اگر به نور الهی نگاه خود را به عالم و آدم عوض کردیم و عالم را نمایش حق دیدیم

بسیاری از خشم‌ها و زشتی‌ها فرو می‌ریزد و به جایی می‌رسیم که همدل با حافظ خواهیم گفت:

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم

ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما

و در این راستا است که باید از خدا

خواست تا کینه‌ها را به محبت تبدیل کند، چرا

که «در سینه‌ی پر کینه اسرار نمی‌گنجد».

«وَمِنْ حَسَدِ أَهْلِ الْبَغْيِ الْمَوَدَّةُ»، و نیز خدایا! حسد

اهل معصیت و ستم را به دوستی مبدل نما. حَسَدُ

یعنی تمنای زوال نعمت از کسی که استحقاق آن

نعمت را دارد. به همین جهت حضرت محمد ﷺ

می‌فرمایند: «وَأَسْتَعِينُوا عَلَىٰ قِضَاءِ حَوَائِجِكُمْ بِالْكَثْمَانِ فَإِنَّ كُلَّ

ذِي نِعْمَةٍ مَّحْسُودٍ». ⁴⁵ برای تأمین حوائجتان از پنهان

کردن نعمت‌هایی که دارید، کمک بگیرید، زیرا

همه صاحبان نعمت مورد حسد دیگران‌اند. در این

فراز دعا از خداوند دفع حسد حسودان را

می‌خواهی، آنگاه که آن حسدورزی به مرز بَغْيِ و

تجاوز برسد و شخصیت انسان حسود برای آزار

رساندن به محسود، فعال شود و تقاضای تبدیل

چنین حسد فعال به محبت و دوستی موجب می‌شود

ریشه کینه‌توزی آن فرد با انسان از بین برود

و مزاحمت‌های او مانع بندگی انسان نگردد. چون

در فضایی حسادت، رقابت‌های آزاردهنده‌ای حاکم

می‌شود که انسان از هیچ‌نگاهی احساس امنیت

نمی‌کند و زیبایی‌های اعمال و اخلاق انسان‌های

صالح به صورت زشت تفسیر می‌شود، در حالی که

در فضای مودت و دوستی درست عکس آن است. وقتی

رابطه‌ها مودت‌آمیز شد، انسان‌ها نسبت به

همدیگر جذب‌ه پیدا می‌کنند و در نتیجه

استعدادهای درونی‌شان به زیباترین شکل ظاهر

.....

می‌شود. به عنوان مثال؛ تمام مثنوی مولوی حاصل مودّتی است که مولوی به حسام‌الدین چلپی داشت، و لذا چون او را در جلو خود می‌دید، اشعار بلند مثنوی از درون مولوی فوران می‌کرد، خود او نیز در این رابطه می‌گوید:

همچنان مقصود من از مثنوی
 ای ضیاء الحق حسام‌الدین تویی

و به همین جهت آن مدتی که همسر حسام‌الدین بیمار گشت و فوت نمود و حسام‌الدین به مولوی سر نمی‌زد، مولوی هم هیچ شعری نسرود. و آثار مودّتی بین انسان‌ها تا این حدّ نقش‌آفرین است که موجب آنچنان شوری می‌شود که حاصل آن مثنوی مولوی است و این که همه‌باید بدانیم هیچ‌کس نیست که نیاز به ارتباط‌های محبت‌آمیز نداشته باشد، پس نباید از پدیدآوردن مودّتی غفلت کرد و باید از خداوند خواست آن را برای ما به‌وجود آورد.

«وَمِنْ ظَنَّةِ أَهْلِ الصَّلَاحِ النَّقَّةُ»، و بدگمانی افراد صالح را به اطمینان تبدیل بفرما. طوری هدایت‌م فرما که کارهای موجب بدگمانی افراد صالح نگردد و آن بدگمانی که در قلب آن‌ها پیش آمده است، خودت به اطمینان و خوشبینی تبدیل فرما. چون ما به رابطه‌ای بین یکدیگر نیاز داریم تا بتوانیم به انگیزه‌های همدیگر احترام بگذاریم و به یکدیگر بدبین نباشیم. و خودمان نیز نباید وسیله‌ی بدبینی افراد شویم، چنانچه رسول‌الله ﷺ فرمودند: «أَوْلَى النَّاسِ بِالتُّهْمَةِ مَنْ جَلَسَ أَهْلَ التُّهْمَةِ»؛⁴⁶ سزاوارترین افراد برای متهم شدن کسانی هستند که با اهل تهمت مجالست می‌نمایند. پس از يك طرف انسان باید مواظب

باشد خودش با حضور در جلسات آنچنانی موجب متهم کردن خود نشود، و از طرف دیگر گاهی شیطان تلاش می‌کند ذهن افراد صالح را نسبت به انسان مُکَدِّر کند، این‌جاست که باید از خدا خواست چنین بدگمانی را خدثی نماید. زیرا بعضاً سم‌پاشی‌های افراد حسود گاهی ارتباط افراد صالح را نسبت به انسان کدر می‌کند و انسان از نعمت ارتباط با افراد صالح محروم می‌شود و از تجلیات معنوی که خداوند مخصوص آن‌ها کرده محروم می‌گردیم. پس جا دارد از خدا تقاضا کنیم بدگمانی افراد صالح را به اطمینان تبدیل نماید.

«وَمِنْ عَادَةِ الْأَدْنِيِّينَ الْوَلَايَةُ»، و بارالها! دشمنی

نزدیکان را به دوستی مبدل فرما.

اگر دشمنی افراد نسبت به من به‌جاست، اعمال خلاف را به اعمال نیک مبدل نما که جایی برای دشمنی آن‌ها نماند، و اگر دشمنی آن‌ها نابه‌جاست، قلب آن‌ها را نسبت به من تغییر ده، تا نیت آن‌ها نسبت به من خوشبینانه باشد، تا در چنین فضایی صفا و دلدادگی جاری گردد.

علی ♦ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يُجِبُّ أَنْ يَكُونَ نِيَّةُ الْإِنْسَانِ

لِلنَّاسِ جَمِيلَةً»؛⁴⁷ خداوند دوست دارد که نیت انسان

ها نسبت به همدیگر نیک و خیر باشد. و سالك در این فراز از دعا چنین شرایطی را تقاضا می‌کند. چون در شرایط دشمنی اولاً: قلب از وظیفه‌ی اصلی خود غافل می‌شود و گرفتار عداوت‌ها می‌گردد. ثانیاً: واقعیات را از پشت حجاب کینه‌ها می‌بیند و عملاً از شناخت واقعیات دور می‌افتد. در رابطه با خلافِ واقع دیدن موضوعات و ضرورت توجه به آن، مولوی می‌گوید:

.....

تا یکی مو باشد از تو پیش چشم

در خیالت گوهری باشد چو یشم

و در آن صورت انسان آنچه واقعی است غیر واقعی می‌پندارد و آنچه را غیر واقعی است گمان می‌کند واقعی است و عمر خود را در پای فریبها تمام می‌کند چون تلاش نکرد ریشه‌ی دشمنی‌ها را بسوزاند و آن‌ها را به دوستی تبدیل کند.

«وَمِنْ عُقُوقِ نَوَى الْأَرْحَامِ الْمَبْرَّةِ»، و کدورت با

ارحام را به پیوستگی و نیکی با آنها مبدل فرما.

صله‌ی رحم يك و سیله‌ی بزرگ عبادی است و برعکس آن عقوق و جدایی از ارحام، مورد خشم خدا است. چون در جدایی ارحام نسبت به هم، طبیعتی‌ترین و الهی‌ترین ارتباط که می‌تواند بستر بسیاری از توفیقات شود، از بین می‌رود و زشت‌ترین نوع جدایی ارحام، جدایی از والدین است. چنان‌که پیامبر[×] فرمودند: سه چیز است که با شتاب عقابش به انسان می‌رسد؛ 1- عقوق والدین 2- ظلم 3- ناسپاسی احسان

مردی به امام صادق[◆] عرض کرد: «إِنَّ لِي

أَبَوَيْنِ مُخَالِفِينَ» پدر و مادری دارم که مخالف اسلام

و ولایت هستند، حضرت فرمودند: «بَرَّهُمَا كَمَا تَبَرَّ

الْمُسْلِمِينَ مِمَّنْ يَتَوَلَّانَا»؛⁴⁸ به آن‌ها نیکی کن همان‌طور

که به دوستان ما نیکی می‌کنی. و نیز رسول‌خدا[×]

بارها فرمودند: «وَقَرُّوا كِبَارَكُمْ وَارْحَمُوا صِغَارَكُمْ وَصَلُّوا

أَرْحَامَكُمْ»؛⁴⁹ به بزرگسالان احترام و به خردسالان

⁴⁸- کافی، ج 2، ص 162.

⁴⁹- وسائل، ج 10، ص 313.

ترحم نمایید و ارحام خود را صله کنید. امیرالمؤمنین ♦ می‌فرمایند: «أَكْرَمُ عَشِيرَتِكَ فَإِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي بِهِ تَطِيرُ وَ أَصْلُكَ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ وَ يَدُكَ الَّتِي بِهَا تَصُولُ»؛⁵⁰ عشیره‌ی خود را گرامی بدار که آن‌ها بال‌های تو هستند، و به وسیله‌ی آن‌ها می‌توانی در جامعه پرواز کنی، و اصل تو هستند و بالاخره به آن‌ها برمی‌گردی، و دست‌ها و قدرت تو هستند، که صولت و مهابت تو به آن‌هاست. اساساً «رَحِمٌ» يك حقیقت آسمانی دارد که اگر در زمین رعایت ارحام نشود، رابطه آن حقیقت قدسی با انسان قطع می‌شود و رسول‌خدا ﷺ می‌فرمایند: «شَجْنَةُ مِنَ الرَّحْمَنِ فَمَنْ وَصَلَهَا وَصَلَهُ اللَّهُ وَ مَنْ قَطَعَهَا قَطَعَهُ اللَّهُ»؛⁵¹ «رَحِمٌ» رشته‌ای از رحمان است، هرکس به آن وصل شود خداوند با او پیوند برقرار می‌کند، هرکس از آن قطع رابطه کند خداوند نیز با او قطع رابطه کند. باز در روایت دیگر داریم که رسول‌خدا ﷺ فرمودند: «الرَّحِمُ مُعَلَّقَةٌ بِالْعَرْشِ يَقُولُ: مَنْ وَصَلَنِي وَصَلَهُ اللَّهُ وَ مَنْ قَطَعَنِي قَطَعَهُ اللَّهُ»؛⁵² رحم در حالی‌که به عرش آویزان است می‌گوید: هرکس به من وصل باشد، خدا به او وصل می‌شود و هرکس از من قطع رابطه کند، خدا با او قطع رابطه می‌کند. و به همین دلیل است که از خدا تقاضا می‌کنی جدایی ارحام را به نزدیکی و نیکی به ارحام تبدیل فرما.

«وَ مِنْ خِذْلَانِ الْأَقْرَبِينَ النَّصْرَةَ»، و ترك یاری بستگان را به حمایت و نصرت تبدیل فرما.

⁵⁰ - مستدرک، ج 15، ص 248.

⁵¹ - نهج الفصاحه، حدیث شماره 1690 - كشف الغمه، ج 1، ص 553.

⁵² - نهج الفصاحه، حدیث شماره 1691.

.....

چون بهترین یاران و طبیعی ترین آن ها بستگان انسان هستند و بریدن از آن ها و محروم شدن از پشتیبانی های آن ها، يك نوع تنهایی اساسی در جامعه است و در نتیجه روح را مضطرب و انسان را از انجام يك زندگی طبیعی باز می دارد. لازم است که فرد از خداوند بخواهد از چنین رابطه سالمی که بین او و بستگانش برقرار است محروم نگردد و از پناه گرفتن در نزد بستگان برخوردار باشد، تا در حادثه ها تنهایی اش او را آزار ندهد و نیز از عاطفه سالم بین بستگان و دلسوزی نسبت به همدیگر بهره ببرد. چنان که امیرالمؤمنین ♦ می فرمایند: «هرگز نباید آدمی نسبت به فامیل خود بی اعتنا باشد و آنان را با چشم بی رغبتی بنگرد اگرچه خودش دارای مال و اولاد باشد». انسان نباید دوستی و کرامت اخلاقی و دفاع از آنان را که با دست و زبان باید انجام دهد، فراموش کند. اگر او با مصیبتی مواجه شود یا با ناملایمی روبه رو گردد، عطفترین افراد، و جمع کننده ی مدافع، عطفترین افراد، و جمع کننده ی پراکنده گی های وی هستند. «اگر کسی از اقارب و بستگان خود دست کشید او يك دست را از آنان قبض نموده، اما در مقابل دست های متعدد فامیل و بستگان از وی قبض شده است».⁵³ پس ملاحظه می کنی چقدر ضرورت دارد که از خدا بخواهیم تا یاری بستگان برایمان پایدار بماند و ترك یاری آن ها به حمایت و نصرت تبدیل شود. عمده آن است که ما حقوق آن ها را ناچیز نشمریم تا خدا هم کمک کند و آن ها نیز از یاری ما کوتاه نیایند.

«وَمِنْ حُبِّ الْمُدَارِينَ تَصْحِيحُ الْمِقَّةِ»، بارالها!

دوستی کسانی را که صرفاً به عنوان مدارا و تنها به صورت ظاهری با من برخورد می‌کنند، به دوستی حقیقی تبدیل فرما. خدایا! مداراهای تلخ و رنج‌آوری را که ناشی از ترس و فرصت‌طلبی است، به برخوردهای سالم و صمیمی تبدیل فرما، تا انسان‌ها مجبور نباشند دائماً یکدیگر را بپایند و برخوردهای هزارلایه با همدیگر داشته باشند. خدایا! کمک کن رابطه‌ها غیر از آن نوع از رابطه‌های سرد و مدارایی باشد، رابطه‌هایی باشد سراسر با صمیمیت و وفاداری.

«وَمِنْ رَدِّ الْمَلَابِسِينَ كَرَمِ الْعِشْرَةِ»؛ بارالها! آمیزش‌های و هن‌آور و حقارت‌آمیز را به معاشرت‌های کریمانه مبدل نما.⁵⁴

رابطه‌ی کریمانه باعث می‌شود تا با سایر انسان‌ها در ارتباطی امن به‌سر بریم و جنبه‌های کمال همدیگر را بنگریم و به ضعف‌های جزئی همدیگر نظر نکنیم. چون انسان شدیداً نیاز دارد که دیگران به جنبه‌های کمالی او احترام بگذارند و از این طریق است که شوق حفظ کرامت‌ها در انسان رشد می‌کند، و سخت‌ترین زندگی وقتی است که معاشرت‌ها تحقیرآمیز باشد و کرامت‌های انسانی افراد مورد نظر قرار نگیرد. در اجتماعاتی که عنایات الهی جاری نیست متأسفانه انسان‌ها در چشم همدیگر جز ابزارهای بی‌ارزش، چیز دیگری به حساب نمی‌آیند. و برعکس آن، شرایطی است که رابطه‌ها کریمانه باشد در آن صورت رابطه‌ی انسان‌ها نسبت به همدیگر چنان است که گفت:

⁵⁴ - عِشْرَة = آمیزش ملا بس = آمیزش‌کننده رَدّ = اهانت

.....

گر هنري دارد و هفتاد عيب

دوست نبيند به جز آن يك هنر

«وَمِنْ مَرَارَةِ خَوْفِ الظَّالِمِينَ حَلَاوَةُ الْأَمْنَةِ»؛ بارالها!

تلخی ترس از ستمکاران را به شیرینی امنیت تبدیل فرما. تا در حیات فردی و اجتماعی، کسی متعرض دیگری نگردد و بتوانم در مسیر زندگی الهی بدون اضطراب از حواشی زندگی، راه اصلی خود را طی نمایم و سایر انسان ها را نیز به این راه دعوت نمایم. زیرا در زیر سایه‌ی شیرین امنیت است که استعدادهای انسانی به راحتی رشد می‌کنند و دین الهی شکوفایی خود را به دست می‌آورد، و این نیز ممکن نیست مگر از طریق ایجاد حکومتی اسلامی که آن حکومت عامل تحقق آرزوهای مؤمنین خواهد بود، و در واقع در این فراز عملاً تقاضای تحقق حکومت اسلامی را می‌فرماید که نه جاسوسان حکومت مانع زندگی ایمانی مؤمنین باشند و مؤمنین مورد تحقیر قرار گیرند، و نه حکومت نسبت به ارزش‌های مورد نظر اهل ایمان بی‌تفاوت باشد، و نه تنها حیات دینی مورد تعرض قرار نگیرد، بلکه جنبه‌ی ارزشی نیز داشته باشد.

در راستای این تقاضا که طالب شیرینی امنیت در مقابل تلخی خوف از ظالمین است، تقاضای قدرتی را دارد که تمام زمینه‌های ظلم را از بین ببرد و به عبارت دیگر متقاضی نهاد قدرت یا حکومت دینی است و در فراز بعدی عرضه می‌دارد.

خواری؛ خلیل درونی آرد

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْ لِي يَدًا عَلَى مَنْ ظَلَمَنِي، وَ لِسَانًا عَلَى مَنْ خَاصَمَنِي، وَ ظَفْرًا بِمَنْ عَانَدَنِي، وَ هَبْ لِي مَكْرًا عَلَى مَنْ كَايَدَنِي، وَ قُدْرَةً عَلَى مَنْ اضْطَهَدَنِي،

و تَكْذِيباً لِمَنْ قَصَبْنِي، وَ سَلَامَةً مِّمَّنْ تَوَعَّدْنِي، وَ وَفَّقْنِي
لِطَاعَةِ مَنْ سَدَّدْنِي، وَ مُتَابَعَةِ مَنْ أَرَشَدْنِي.»

یا الله! درود بر محمد و خاندان او فرست و همه برکات ممکنه را بر آنها ارزانی‌دار که منشأ دینداری واقعی هستند و در نمایش اسلام واقعی از اسلام غیرواقعی چه آزارها دیدند. و مرا در مقابل تجاوزگران به حقوقم توانا گردان و زبان دفاع در مقابل دشمنانم و پیروزی بر آنها را عطایم کن، و قدرت چاره جویی در مقابل آن‌هایی که بر ضد من نقشه می‌کشند را به من ببخش، و توان مقابله با هر زورگو و رسواکردن هر تجاوزگر به حقوقم و سلامت در مقابل هر تهدیدی را به من عطا فرما و در پذیرفتن نصیحت دلسوزان و متابعت ارشادکنندگان موفقم بدار.

«وَ اجْعَلْ لِي يَدَاً عَلَى مَنْ ظَلَمَنِي»؛ مرا در مقابل تجاوزگران به حریم شخصی و اجتماعی و اعتقادیم، توانا بگردان. زیرا این یک قاعده است که «خواری؛ خلل درونی آرد» اگر انسان ظلم‌پذیر شد روان او دیگر از نشاط و امید محروم می‌شود. و در همین رابطه ادامه می‌دهی:

«وَ لِسَاناً عَلَى مَنْ خَاصَمَنِي»؛ و قدرت دفاع از خود و دین و ملت خودم را در مقابل سخن‌پراکنی کسانی که پایه دشمنی با مرا گذارده‌اند عطا کن. «وَ ظَفراً بِمَنْ عَانَدْنِي»؛ خدایا! نه تنها قدرت مقابله با چنین قدرت‌هایی را عطایم کن، بلکه در نهایت بر دشمنانم پیروزم گردان و حق را حاکم کن. «وَ هَبْ لِي مَكْرَراً عَلَى مَنْ كَايَدْنِي»؛ و توان مکر و چاره‌جویی با هر توطئه‌گری را به من بده که بتوانم برنامه‌های درازمدت برای نفي دشمنانم بریزم. «وَ فُؤَادَةً عَلَى مَنْ اضْطَهَدْنِي»؛ و قدرت مقابله

.....

با هر زورگویی را به من عطا کن تا روحیه‌ی سلحشوری در من شکوفا شود. «و تَكْذِيبًا لِّمَنْ قَصَبْتَنِي»؛ و بتوانم آن‌هایی را که سعی در ضایع کردن من دارند، رسوا کرده و تکذیب نمایم. و توانایی خنثی کردن شرایط تبلیغاتی دشمن اسلام را به من عطا کن. «و سَلَامَةً مِّمَّنْ تَوَعَّدَنِي»؛ و در مقابل تهدید تهدیدکنندگان، در کمال سلامتی باشم، به طوری که قدرت تهدید آن‌ها در انتخاب من و برنامه‌های آینده‌ی من کارساز نگردد. «و وَفَّقَنِي لِطَاعَةِ مَنْ سَدَّدَنِي»؛ و در داشتن روحیه پندپذیری یاریم کن، تا هدایت هدایت‌گران را با جان و دل بپذیرم. «و مُتَابَعَةً مِّنْ أَرْشَدَنِي»؛ و بتوانم متابعت کنم از کسی که در صدد ارشاد من برآمده و هرگز خضر راه خود را بی‌محلی نکنم.

در این فراز دو وجه مورد نظر است؛ یکی تقاضای توانمندی در مقابل ظلم و تجاوز، و دیگر تقاضای شناخت راهنمایان و تبعیت از آن‌ها.

روشن است که به ظلم تن دادن بسیار زشت است و روحیه‌ی خوارطلبی تمام نشاط و امید انسان را در هم می‌ریزد و لذا امام صادق **♦** می‌فرمایند: «لَا يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَذِلَّ نَفْسَهُ»؛⁵⁵ بر هیچ مؤمنی شایسته نیست که خود را خوار نماید. و این است که حضرت سجاد **♦** از خداوند تقاضا می‌نماید شرایطی را که عامل شکست ایشان می‌شود از بین ببرد و شرایط پیروزی در همه‌ی شرایط را برایشان فراهم آورد تا چون سلحشوران زندگی کنند، و نه چون شکست‌خورده‌ها. حضرت علی **♦** می‌فرمایند: «لَا خَيْرَ

فِيْمَنْ لَا يُغْضِبُ إِذَا أُغْضِبَ»؛⁵⁶ هیچ خیري در انساني نیست که چون مورد غضب قرار می‌گیرد، غضب نکند و تجاوز به خود را دفع ننماید. چرا که قوّه غضبیه نباید در جایی که باید به کار گرفته شود، سرکوب گردد، بلکه باید با عقل و شرع هدایت گردد. و اگر دقت بفرمایید و تجربه‌های تاریخی را نیز مدّ نظر قرار دهیم، به این نتیجه می‌رسیم که بالاخره نمی‌شود اجازه دهیم ظالمان حاکم شوند و بعداً از خدا بخواهیم قدرت مقابله با آنها را به فرد فرد ما بدهد، بلکه راهش آن است که حق حاکم باشد تا دیگر ظالمان قدرت برتر نباشند و خداوند هم از ما چنین انتظاری دارد و در راستای چنین عملی دعاهای ما را مستجاب خواهد کرد.

در فراز دوم تقاضای روحیه هدایت‌پذیری از ناصحان مطرح است، وگرنه سلحشوری به تنهایی انسان را چنگیزوار به هلاکت می‌کشاند، چنانچه علی♦ فرمود: «مَنْ قَبِلَ النَّصِيحَةَ آمِنَ مِنَ الْفَضِيحَةِ»؛⁵⁷ هرکس نصیحت ناصحان را پذیرفت از ضایع شدن و بی‌آبروگشتن نجات می‌یابد. پس باید به واقع از خدا تقاضای پدید آمدن روحیه‌ی نصیحت‌پذیری را نمود، باید در مقابل نفس امّاره‌ی سرکش، حکم خدا را که توسط ناصحان به ما گوشزد می‌شود، پذیرفت و از این طریق بر نفس امّاره دهنه زد و آن را در کنترل خود قرار داد، چرا که گفت: ما همه در حکم نفس کافریم در درون خویش کافر پروریم کافر است این نفس نافرمان چنین کی بود آسان چنین

⁵⁶ - ریاض‌السالکین، ج 3، ص 311.

⁵⁷ - غررالحکم، حدیث شماره 4579، ص 225.

هرکه این سگرا به مَردي بندکرد
 عالم شیر آرد در کمند
 در دو
 هرکه این سگرا زبون خویش کرد
 را نیابد هیچ مرد
 گرد کفشش
 هرکه این سگ را نهد بندي گران
 او بهتر زخون دیگران
 خاک

زندگی؛ فوق خشمها و کینهها

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ سَدِّدْنِي لِأَنَّ أَعَارِضَ مَنْ
 عَشَّنِي بِالنُّصْحِ، وَ أَجْزِي مَنْ هَجَرَنِي بِالْبِرِّ، وَ أَثِيبَ مَنْ
 حَرَمَنِي بِالْبَدْلِ، وَ أَكْفِي مَنْ قَطَعَنِي بِالصَّلَةِ، وَ أَخَالَفَ مَنْ
 اغْتَابَنِي إِلَى حُسْنِ الذُّكْرِ، وَ أَنْ أَشْكُرَ الْحَسَنَةَ، وَ أُغْضِي عَنِ
 السَّيِّئَةِ»

یا الله! بر محمد و آل او از جانب من درود
 بفرست، تا من هم در کنار خداوند و ملائکه،
 در زمرة صلواتفرستندگان بر محمد و آل او
 گردم، و یاریام ده تا با کسی که فرییم
 داده، با پند و اندرز برخورد کنم و با آنکس
 که از من دوری میکند، با نیکی برخورد
 نمایم، و در جواب کسی که به من ضرر می
 رساند، بخشش روا دارم، و کار آنکس را که با
 من قطع رابطه کرده با تجدید رابطه جبران
 کنم، و در مقابل آنکس که عیوب مرا برملا
 کرده، با یاد خیر عکسالعمل نشان دهم، و
 بتوانم خوبیها را شکر کنم و از بدیها چشم
 پوشی نمایم.

در این فراز حضرت ♦ از خداوند تقاضا کردند
 که مقابل بدیها برخوردی بالاتر از مقابله به
 مثل داشته باشند، و به جای اینکه بدیها را
 با بدی جواب دهند، توفیق یابند بدیها را با

خوبی جواب دهند، تا سنت تثبیت خوبی‌ها در روابط بین انسان‌ها حاکم شود و انسان در زمره ی عباد الرَّحْمَان قرار گیرد، که خداوند در مورد آن‌ها می‌فرماید: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»؛⁵⁸ عباد الرَّحْمَان کسانی‌اند که بر روی زمین متواضعانه قدم می‌زنند و چون افراد جاهل آن‌ها را مورد خطاب قرار دهند، در مقابل برخورد جاهلانه‌ی آن‌ها، برخورد سالم و همراه با سلامت خواهند داشت. و نیز در وصف همین افراد می‌فرماید: «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا»؛⁵⁹ اینان شهادت ناروا نمی‌دهند و مواظبند قضاوت غلط از آن‌ها سر نزنند و چون با کار لغو و یا سخن لغو و پوچ روبه‌رو شوند، با بزرگواری از آن می‌گذرند و خود را همسنگ انسان‌های در سطح پایین قرار نمی‌دهند.

در این فراز حضرت ♦ از خداوند يك نحوه بردباری و شکیبایی را طلب می‌کنند که در ازای آن انسان بتواند بر ضعف‌ها و نقص‌های سایر انسان‌ها از منظر کرامت نفس بنگرد.

از خدا می‌خواهد: «وَسَدِّدْنِي⁶⁰ لِأَنْ أَعَارِضَ مَنْ غَشَّيْتُ بِالنُّصْحِ»؛ خدایا! تو توانایم کن تا در مقابل هرکس که در مقابل من فریبکاری پیشه کرد، خیرخواهی پیشه کنم.

چون در دنیا فقط يك قدرت و يك آزادی و يك عدالت وجود دارد و آن قدرت حکومت بر خویشتن

58 - سوره فرقان، آیه 63.

59 - سوره فرقان، آیه 72.

60 - سَدِّدْنِي = قَوْنِي وَ ارْشِدْنِي لِلسَّدَادِ، آی ارشدنی للصُّوَابِ مِنْ الْقَوْلِ وَ الْعَمَلِ.

است، پس تقاضا می‌کني خدايا! قدرت مقابله با فریبکاری فریبکاران را، با برخوردی همراه با پند و اندرز به من عطا کن، تا هرچه آن‌ها بیشتر فریبکاری پیشه می‌کنند، من بیشتر خیرخواهی پیشه سازم. درست است که تسلط بر نفس، نیاز به شجاعت و تقوای زیاد دارد، ولی اگر بتوان آن را به دست آورد، ثمره آن آزادی از همه قید و بندهایی است که نفس امّاره بر جان انسان بسته است و به واقع هرکس بر خود مسلط شود، بر دنیا مسلط شده است و این است که از خداوند تقاضا می‌کني قدرتی عطا فرماید که بتوانی در مقابل فریبکاری فریبکاران، راه خیرخواهی را پیشه سازی.

در ادامه تقاضا می‌کني: «وَ أَجْزِي مَنْ هَجَرَنِي بِالْإِثْرِ»؛ و در مقابل هرکس که نسبت به من دوری پیشه کرد، نیکویی پیشه کنم.

در این فراز از خدا می‌خواهی جواب فاصله‌ها را با نیکی‌کردن بدهی، تا هر چه دوست یا آشنای تو بیشتر دوری می‌کند، تو بیشتر نزدیکی کنی و در نتیجه تو منشأ یگانگی‌ها باشی، لذا از خدا تقاضا می‌کني: خدايا! به من آن نوع توانایی لطف کن که جواب دوری‌ها را با نیکی‌ها بدهم؛ و شرط چنین عملی این است که تصمیم بگیری انسان‌ها را دوست داشته باشی و بدانی در دنیا فقط يك نیکی وجود دارد و آن دوست داشتن دیگران است. مسلم وقتی پای دوستی انسان‌ها به میان آمد نمی‌گویی اگر آن‌ها بازدید ما آمدند ما هم دوباره به دیدن آن‌ها می‌رویم، بلکه برعکس، اجازه نمی‌دهی که بین تو و دیگران چنین رابطه‌ای حاکم باشد، بلکه بنای شما نیکی‌کردن است و لذا هرچه دوری و فاصله شدیدتر باشد نیکی‌کردن باید بیشتر شود، تا ما

بر قوه‌ی وَهْمِیَه‌ی خود حاکم باشیم و نه وَهْمِیَه بر ما حکومت کند.

سپس تقاضا می‌کنی: «وَ أُثِيبَ مَنْ حَرَمَنِي بِالْبَدْلِ»؛ یعنی، توانایم کن که در مقابل آن‌کس که مرا از مایحتاجم محروم می‌کند و به من ضرر می‌رساند، بخشش داشته باشم و نه تنها مقابله به مثل نکنم، بلکه بتوانم چیزهایی نیز به او ببخشم. می‌خواهی به آن‌هایی که با محروم کردن تو دل خود را خنک می‌کنند بنمایانی که با بخشش به آن‌ها دل خود را بسیار خنک‌تر می‌کنی، آیا درختی که غرق میوه است و می‌تواند با افشاندن میوه‌هایش خود را بنمایاند، در مقابل کسی که سنگ به شاخ و بر او می‌زند، سنگ پرتاب می‌کند یا میوه می‌افشانند؟ پس:

کم مباش از درخت سایه‌فکن هر که

سنگت زند ثمر بخشش

آن‌کسی جواب سنگ‌زننده را، سنگ می‌دهد که چیز دیگری ندارد تا به او ببخشد، تو که قدرت بخشش داری، در مقابل هر ضرری که به تو می‌زنند، بخششی را قرار ده، چون تو از برادرانت نمی‌ترسی و نگران ضربه‌زدن آن‌ها نیستی، مادامی که ما از برادران خود می‌ترسیم نمی‌توانیم به هدف‌های خود برسیم.

در ادامه تقاضا می‌کنی: «وَ أَكْفِي مَنْ قَطَعَنِي

بِالصَّلَةِ»؛ و بتوانم در مقابل هرکس با من قطع رحم کرد، صلّه‌رحم انجام دهم. می‌گویی: هر عملی را جواب و مکفاتی است، خدایا! من می‌خواهم از آن‌هایی باشم که جواب آن‌هایی که با من قطع رابطه کرده‌اند و به جای صلّه‌رحم، قطع رحم نموده‌اند، صلّه‌رحم را پیشه کنم. هرگز نمی‌خواهم از آن‌هایی باشم که بگویم، چون آن‌ها نمی‌خواهند رابطه داشته باشد، پس من هم قطع

رابطه می‌کنم، در این حالت بالأخره آنچه در میان می‌ماند فرمان نفس امّاره است، در حالی‌که وظیفه هر بشری است که بفهمد چطور بر نفس خود مسلط گردد؛ تقاضا می‌کنی خدایا! راه تسلط بر نفس را وصل به جایی قطع می‌دانم ولی انجام آن مشکل است و این توفیق را از تو می‌خواهم. وقتی دو برادر با هم بجنگند و یکی از جنگیدن توبه کند، احساس محبت را که در نهادش خفته است، بیدار می‌کند، پس خداوند! توفیق چنین عملی را، از این طریق که من همواره شروع کننده وصل باشم به من عطا کن. در همین رابطه

جناب هابیل در مقابل قابیل گفت: «لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ»؛⁶¹ اگر به سوی من دست‌درازی کنی و

بخواهی مرا بکشی من چنین کاری نخواهم کرد، من از خدایی که رب‌العالمین است خوف دارم. در راستایی به کمال‌رساندن این روحیه، تقاضا می‌کنی: «وَ أَخَالَفَ مَنْ اغْتَابَنِي إِلَيَّ حُسْنُ الذِّكْرِ»؛ حالا که دنیا، دنیای عکس‌العمل‌هاست، من در زمره کسانی باشم که عکس‌العمل غیبت‌ها را با ضد غیبت‌ها بدهم، و هر چه سرکه بیشتر ترشی می‌افزاید، من شکر و شیرینی بیشتر اضافه کنم.

هر چه سرکه، سرکگی افزون کند

پس شکر را واجب افزونی بود

من می‌خواهم در مقابل سرکه غیبت، شکر حُسن ذکر بیفزایم و خوبی‌های غیبت‌کنندگان را آشکار سازم، تا سراسر زندگی را زیبایی‌های اخلاق پر کند. می‌شود انسان فقیر باشد ولی زندگی

شیرینی داشته باشد، ولی نمی‌شود اسیر نفس اماره بود و زندگی شیرینی داشت.

به من بگو، به نظر تو شجاعت برای چه کسانی است؟ کسی که پشت توپ سنگر گرفته و آتش می‌کند تا هدف مقابل را قطعه‌قطعه کند، یا کسی که با چهره متبسم، خود را به دهانه توپ نزدیک می‌کند؟ این مقاومت، تمرین جنگی لازم ندارد فقط باید انسان بر نفس خود مسلط باشد، ولی این مقاومت نه هرگز کُند می‌شود و نه می‌شود آن را به غنیمت برد و نه شمشیری است که به غلاف برود، آری؛ آشکارکردن زیبایی‌ها و در مقابل گلوله توپ غیبت، خوبی‌ها را آشکارکردن، نشان دادن توفیق بزرگ الهی است که خداوند به هرکسی ارزانی نمی‌کند.

چون می‌خواهی نگذاری خوبی‌ها در جامعه گم شوند، پس تقاضا می‌کنی: «وَأَنْ أَشْكُرَ الْحَسَنَةَ، وَ أَعْضِيَ عَنِ السَّيِّئَةِ»؛ خدایا! بارها در مقابل خوبی‌ها که به ما شده هیچ تشکری را بروز نداده‌ایم و به راحتی آن را چشم‌پوشی کرده‌ایم، ولی در مقابل کوتاهی‌هایی که نسبت به ما کرده‌اند، هیچ چشم‌پوشی نداشته‌ایم، نه در آنجا اهل شکر بوده‌ایم و نه اینجا اهل عفو. به راحتی حقوق افرادی را که حق داشتند از ما تشکری بشنوند و ببینند، زیر پا گذاردیم ولی نفس خود را زیر پا نگذاشتیم. در این فراز امام سجاد ♦ مبارزه لطف علیه قهر و مبارزه حلم علیه کبر را از خدا می‌خواهد تا داستان محبت در زندگی بشر فراموش نشود، محبت عبارت است از پاداش خوبی‌ها را بهتر و بیشتر دادن و از بدی‌ها گذشتن. چون محبت، معراج انسان است به سوی اوج کمال انسانی، تا قلبها به یگانگی حق، یگانه شوند.

نگذاریم نفس اماره آخرین حرف را بزند

امام سجاد ♦ به ما می‌آموزد با سپاسگذاری از همدیگر، چگونه می‌شود از يك طرف مجذوب یکدیگر شد و از طرف دیگر همه مجذوب خدا گردیم.

محبت قانون اساسی زندگی است، به خصوص موقعی که مردم خشونت را به عنوان يك راه حل قبول کرده‌اند، پس تو برای نجات از خشونت از خدا تقاضا کن: «وَ اَغْضِي عَنِ السَّيِّئَةِ»: خدایا! بتوانم از بدی‌های افراد بگذرم. با به دست آوردن چنین روحیه‌ای تو چیز تازه نداری که به مردم یاد بدهی الا این‌که با محبت و ملایمت، رمز پایداری را به آن‌ها می‌نمایی، چون «حق» و «ملایمت» مانند کوه‌ها، پایدار و پای‌برجایند.

ملایمت چیزی نیست که از حق و حقیقت جدا باشد، چون ملایمت و بردباری و گذشت، وسیله‌اند تا تو را به حقیقت که هدف است برسانند، همچنان‌که خشم و عدم سپاسگذاری تو را از حقیقت فرسنگ‌ها دور می‌کنند.

البته؛ چون ملایمت نیاز به ریاضت دارد، افراد عجول زیر بار انجام آن نمی‌روند و تازه در راه به میدان آوردن ملایمت، عقل و قلب هر دو باید به کار گرفته شوند، وگرنه گرفتار ملایمت غیرعقلانی خواهیم شد و جایگاه ملایمت حقیقی را گم می‌کنیم و ملایمت را که وسیله دفع زشتی‌ها و دشمنی‌هاست عامل رونق بازار ستمکاران خواهیم کرد.

در تمام این فراز معلوم است که امام ♦ به دشمنی دائم بین دو انسان اعتقاد ندارد و معتقد است وقتی دو برادر شمشیر را به يك سو انداختند جز جام محبت چیز دیگری در میان نمی‌ماند که به همدیگر تقدیم دارند. باید به نقش آفرینی شمشیر، بی‌ایمان شویم و به نقش محبت ایمان بیاوریم.

♦ امام به ما یاد می‌دهند به کسانی محبت کنیم که ما را دوست نمی‌دارند. وقتی به اصل خود رجوع کنیم متوجه وحدانیت روح خود با سایر ارواح بشری می‌شویم که متعلقات به عالم کثرت آن‌ها را قطعه‌قطعه کرده و وقتی متوجه وحدانیت روح‌ها شدیم به راحتی از افراد خطاکار دست نمی‌شویم، عمده آن است که نگذاریم نفس امّاره آخرین حرف را بزند. کسی که بر نفس خود حاکم است چرا باید در ارتباط با افراد جامعه خشونت به کار برد؟! و کسی که بر نفس خود حاکم نیست، چگونه می‌تواند بر قلب دیگران حکومت کند!؟

آن‌که می‌خواهد محبت سراسر جامعه را فراگیرد، به نتایج فوری نظر ندارد، چون محبت درختی است که کمی دیر به ثمر می‌نشیند، ولی اگر درست کاشته شود - آن‌طور که امام در این فراز از خدا تقاضا می‌کنند - میوه‌های گرانقدری می‌دهد و قدرت حقیقی را به بار می‌آورد.

محبت بزرگترین قدرت حقیقی است که در دنیا وجود دارد، با این‌همه، محبت از همه قدرتها متواضع‌تر است و به همین جهت مستکبران هرگز نمی‌توانند محبت داشته باشند.

♦ امام می‌دانند که طریق ملایمت و عدم خشونت، مبارزه علیه کلیه بدی‌ها است و از انتقام و کشتار، قوی‌تر است، لذا این‌چنین از خدا تقاضا می‌کنند که بتوانند جواب بدی‌ها را با ضد آن، یعنی با خوبی‌های متناسب با آن‌ها بدهند و معنی این‌که هیچ پیامبر و امامی شروع‌کننده جنگ نبودند، در همین راستا روشن می‌شود، چون باید در مقابل رقیب، بیش از مقاومت جسمی، مقاومت روحی داشت و راه و رسم مقاومت روحی را امام در این فراز نشان می‌دهند.

زیباترین ارتباط با خود

نشانه‌ی متّقین

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَحَلِّني بِحِلْيَةِ الصَّالِحِينَ، وَ
 أَلْبِسني زِينَةَ الْمُتَّقِينَ، فِي بَسْطِ الْعَدْلِ، وَ كَظْمِ الْعَيْظِ، وَ إِطْفَاءِ
 النَّائِرَةِ، وَ ضَمِّ أَهْلِ الْفِرْقَةِ، وَ إِصْلَاحِ ذَاتِ الْبَيْنِ، وَ إِفْشَاءِ
 الْعَارِفَةِ، وَ سِتْرِ الْعَائِبَةِ، وَ لِينِ الْعَرِيكَةِ، وَ خَفْضِ الْجَنَاحِ، وَ
 حُسْنِ السَّيْرَةِ، وَ سُكُونِ الرِّيحِ، وَ طَيْبِ الْمُخَالَفَةِ، وَ السَّبْقِ إِلَى
 الْفَضِيلَةِ، وَ إِثَارِ النَّفْضِ، وَ تَرْكِ التَّعْيِيرِ، وَ الْإِفْضَالِ عَلَى
 غَيْرِ الْمُسْتَحِقِّ، وَ الْقَوْلِ بِالْحَقِّ وَ إِنْ عَزَّ، وَ اسْتِقْلَالِ الْخَيْرِ وَ
 إِنْ كَثُرَ مِنْ قَوْلِي وَ فِعْلِي، وَ اسْتِكْتَارِ الشَّرِّ وَ إِنْ قَلَّ مِنْ قَوْلِي
 وَ فِعْلِي، وَ أَكْمَلْ ذَلِكَ لِي بِدَوَامِ الطَّاعَةِ، وَ لَزُومِ الْجَمَاعَةِ، وَ
 رَفْضِ أَهْلِ الْبِدْعِ، وَ مُسْتَعْمَلِ الرَّأْيِ الْمُخْتَرَعِ»؛

ای خدا! درود و برکات خود را بر محمد و آل او سرازیر گردان تا راه آن‌ها عالم‌گیر شود و مرا نیز به زینت صالحان پوشش ده و با لباس متّقین زینت‌بخش در گسترش عدل و فروبردن خشم و فرونشاندن آتش دشمنی و آشتی‌دادن اهل اختلاف، و ایجاد اتحاد، و گسترش خوبی‌ها، و پوشاندن عیبها و بدی‌ها، و رشد نرم‌خویی و فروتنی، و خوش‌برخوردی و آرامش‌خاطر، و

برخورد خوش، و تلاش هر چه بیشتر در فضیلت‌ها، و انتخاب بزرگی‌ها و ترك سرزنش‌ها، و بخشش به غیر مستحق و گفتن سخن حق در عین دشواری آن، و زیادنپنداشتن کارهای خیر خود، و کم نپنداشتن کارهای بد خود و کامل کردن این صفات را با دوام طاعت، و همراه با مؤمنین و جدایی از اهل بدعت و فاصله‌گرفتن از تكروان موفق گردان.

چنانچه ملاحظه می‌فرمایید؛ در این فراز حضرت ♦ زینت صالحان را از خداوند تقاضا می‌کنند و سپس بیست‌وسه صفت را به عنوان زینت صالحین و متقین برمی‌شمرند و از خدا تقاضای متخلّق شدن به آن‌ها را می‌نمایند تا از طریق تخلّق به آن صفات انسان برای خودش پذیرفتنی باشد و زیباترین ارتباط خود را پیشه کند. آن صفات بیست و سه‌گانه که حضرت ♦ از خدا تقاضا می‌کنند، عبارت است از: «بَسَطِ الْعَدْلُ»؛ این‌که بتوانم در رابطه با دوست و آشنا عدل را گسترش دهم و حقوق افراد را با همه ظرائف رعایت کنم. «وَ كَظُمِ الْعَيْظُ»؛ چون بالأخره در رابطه با انسان‌های متفاوت بارها شرایط ایجاد غضب پیش می‌آید، از خدا می‌خواهی بتوانم آن غضب را کنترل کنم و فرو خورم به طوری که دیگر آثارش در صحنه ذهن و قلب من نباشد. «وَ إِطْفَاءِ النَّائِرَةِ»؛ نائره یعنی، عداوت و فتنه. از خدا تقاضا می‌کنی در وقتی که دشمنی‌ها شعله می‌کشد و طرفین به انواع کینه‌ها گرفتارند، من بتوانم با خیرخواهی تمام این آتش‌ها را فرو نشانم. «وَ ضَمَّ أَهْلَ الْفُرْقَةِ»؛ و در راستای فرو نشاندن دشمنی‌ها، وسیله‌ی رفاقت کسانی شوم که از همدیگر جدا شده‌اند و عامل اصلاح بین مؤمنان گردم تا

قاعده «وَ إِصْلَاحِ ذَاتِ الْبَيْنِ»؛ به دست من بین مؤمنین جاری شود و «وَ إِفْشَاءِ الْعَارِفَةِ»؛ و عامل گسترش اخلاق نیکو و پوشاندن عیبها گردم، چراکه این کار موجب رغبت انسانها به سوی خوبیها می‌شود و بدیها و بدان در انزوا قرار می‌گیرند، ائمه معصومین^{علیهم‌السلام} به ما دستور داده‌اند: «مَنْ لَمْ يَتَغَافَلْ وَ لَا يَغْضُ عَنْ كَثِيرٍ مِنَ الْأُمُورِ تَنَغَّضَتْ عَيْشُهُ»؛⁶² هرکس در بسیاری از امور چشم‌پوشی و تغافل نکند، زندگی اش به مشکلات می‌افتد. به ما فرموده‌اند در مورد بدی دیگران طوری خود را به تغافل بزنید، که گویا اصلاً شما آن بدیها را ندیده‌اید.

حضرت سجاد^{علیه‌السلام} ♦ در ادامه تقاضای خود در رابطه با زینت صالحین و متقین، عرضه می‌دارند: «وَ لِيَنِ الْعَرِيكَةِ، وَ خَفْضِ الْجَنَاحِ»؛ خدایا! مرا به نرم‌خویی و فروتنی آراسته گردان؛ در همین راستا حضرت امام صادق^{علیه‌السلام} ♦ می‌فرمایند: «الْبِرُّ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ يَعْضُرَانِ الدِّيَارَ وَ يَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ»؛⁶³ نیکی و حسن خلق شهرها را آباد می‌کند و عمرها را برکت می‌دهد. حال در این فراز می‌گویی: خدایا! از تو خفض جناح و فروتنی می‌خواهم تا آن فروتنی، صورت بندگی من باشد و مرا از کبر نجات دهد و عامل ریزش رحمت واسعه تو گردد.

«وَ حُسْنِ السَّيْرِ، وَ سُكُونِ الرِّيحِ، وَ طَيْبِ الْمُخَالَفَةِ»؛ و مرا مزین فرما به بهترین راه و رسم و آرامش خاطر و حلم و وقار و اخلاق خوب در معاشرت‌هایم، تا در چنین حالات اخلاقی در نهایت آرامش و تعادل

⁶² - غررالحکم، شماره 10375، ص 451.

⁶³ - کافی، ج 2، ص 100.

وظیفه خود را نسبت به خدای خودم به نحو احسن انجام دهم، سراسر زندگی من طالب بهترین ارتباط با خود و بقیه باشد و از تو چنین چیزی را طلب می‌کنم.

«وَالسَّبْقِ إِلَى الْفَضِيلَةِ، وَ إِثَارِ التَّفَضُّلِ، وَ تَرْكِ التَّعْيِيرِ، وَ الْإِفْضَالِ عَلَى غَيْرِ الْمُسْتَحَقِّ، وَ الْقَوْلِ بِالْحَقِّ وَ إِنَّ عَزَّ»؛ و خدایا! در راستای مفتخر شدن به زینت صالحان و متقین، به من توفیق پیشتازی در داشتن فضائل و کمالات و برگزیدن نیکی‌ها و ترک عیب جویی، و نیکی‌کردن به کسی که کاری در خور نیکی نکرده و گفتن سخن حق در عین دشواری‌اش، عطا کن.

آری؛ «به تماشای رخ یار عجلانه شتاب!» انسان باید فرصت را غنیمت شمرد، شاید شرایط جدیدی پیش نیامد، پس اگر شرایطی فراهم است که می‌توانی فضائل معرفتی و اخلاقی را در خود به وجود آوری، بر این کار شتاب کن، اگر شرایطی پیش آمده که می‌توانی در عین امکان سرزنش، سرزنش نکنی، آن شرایط را با ترک سرزنش، از دست مده، اگر شرایطی پیش آمده که می‌شود نیکی از تو به کسی که اصلاً مستحق نیکی نیست، شروع شود، آن شرایط را از دست مده. اگر شرایطی پیش آمده که می‌توانی سخن حق را در عین دشواری بگویی، فرصت را از دست مده. چنانچه رسول خدا ﷺ به ابازر فرمودند: «يَا أَبَا ذَرٍّ! الْحَقُّ ثَقِيلٌ مَرٌّ وَ الْبَاطِلُ خَفِيفٌ حُلُوٌّ»؛ یعنی، حق برای نفس سنگین و تلخ است و باطل آسان و شیرین است، ولی باید حق را پیشه کرد. بشتاب تا در زمره چنین افراد باشی و برای شتاب در این امور و اینکه کار خیر را به تأخیر نیندازی، از خداوند با تمام وجود تقاضای توفیق بکن.

هنوز برای آذین‌بندی جان به زینت صالحان و متقین یکی از دو زینت مانده است، لذاست که تقاضا می‌کني: «وَ اسْتِقْلَالَ الْخَيْرِ وَ اِنْ كَثُرَ مِنْ قَوْلِي وَ فِعْلِي، وَ اسْتِكْتَارِ الشَّرِّ وَ اِنْ قَلَّ مِنْ قَوْلِي وَ فِعْلِي»؛ خدایا! توفیق کم‌بها دادن به کارهای خوبم را به من عطا کن، هر چند آن کارها زیاد باشد، و توفیق حساس بودن به کارهای بدی که انجام داده‌ام را عطا کن، هر چند آن کارها کم باشد. حضرت سجّاد ♦ خوب می‌دانند ریشهٔ عجبها راضی‌شدن به کارهای خیری است که انجام داده‌ایم و غافل‌شدن از کارهای بدی است که مرتکب شده‌ایم و لذا است که تقاضا می‌کنند: خدایا! این معادله برعکس شود تا من از مهلکه کبر و عجب به گلستان بندگی و تواضع راز و نیاز وارد شوم.

در آخرین فراز از این قسمت از دعای مکارم الأخلاق؛ حضرت رمز کمال این صفات را به چهار عامل مربوط می‌دانند و لذا عرضه می‌دارند: «وَ أَكْمَلُ ذَلِكَ لِي بِدَوَامِ الطَّاعَةِ، وَ لُزُومِ الْجَمَاعَةِ، وَ رَفْضِ أَهْلِ الْبِدْعِ، وَ مُسْتَعْمَلِ الرَّأْيِ الْمُخْتَرَعِ»؛ خدایا! این صفات متعالی را با دوام طاعت و در کنار جماعت مؤمنین بودن و با دوری از اهل بدعت و جدایی از مکتب‌سازان، برایم کامل بگردان، زیرا؛ در دوام طاعت و همراهی با جماعت مؤمنین انوار الهی بر قلب انسان سرازیر می‌گردد و عملاً این صفات فاضله تثبیت می‌شوند. و با دوری از کسانی که یا اعمالی را به اسم دین وارد زندگی انسان‌ها می‌کنند که مربوط به دین نیست و یا افکاری را می‌سازند که جدای از عقاید دینی است، خطر غفلت از فضایل را از زندگی خود بیرون می‌کنیم، چون با مشغول‌شدن انسان‌ها به آن اعمال و به این افکار، عملاً فرصت کسب فضائل از دست

می‌رود. عنایت داشته باشید که رفع موانع اخیر بسیار در سیر قلب به سوی حقیقت کارساز است. به گفته مولوی:

ای برادر! چون ببینی قصر او؟
چون که در چشم دلت رسته است مو
چشم دل از موی علت پاک دار
وانگهان دیدار قصرش چشم دار
اول باید امید خود را از این اسباب
عادی قطع کنی، سپس امید داشته باش که حق
برای تو جلوه کند، تا وقتی امید داری که نام
و نانت نجات دهند چگونه انتظار داری حق
برای تو جلوه کند؟! در ادامه می‌فرماید:

هر که را هست از هوس‌ها جان پاک
زود بیند حضرت و ایوان پاک

هرکس از حجاب هوس خود را آزاد کرد و هوس
نتوانست برای او برنامه‌ریزی کند و گرفتار
عوامل ارضای هوس نبود، به سرعت با جلوه‌های
ظهور پروردگارش روبه‌رو می‌شود. در ادامه می
گوید: چون محمد^ص از حجاب آتش و دود علت خود
را آزاد کرد، هر چه می‌دید وجه‌الله می‌دید.

چون محمد پاک شد از نار و دود
رو کرد وجه‌الله بود

چون رفیقی وسوسه بدخواه را
ببینی ثم وجه‌الله را

تا از توکل بر خدا محرومی و دلواپس نقش
ابزارها هستی، هرگز خداوند را روبه‌روی خود
نخواهی یافت.

هر که را باشد زسینه فتح باب
ز هر ذره ببیند آفتاب

عمده آن است که بدانیم با رفع تأثیر
اسباب و ابزارها، سینه انسان نسبت به حقایق
گشوده می‌شود، در آن حالت هر چه ببیند در آن
چیز نقش و حضور ربّ‌العالمین را می‌بیند.

.....

حق پدید است از میان دیگران
 همچو ماه اندر میان اختران
 شرطش آن است که ما مواظب باشیم چشم دلمان
 را ابزارها نبندند.

دو سر انگشت بر دو چشم نه
 هیچ بینی از جهان؟ انصاف ده

ور نبینی، این جهان معدوم نیست
 عیب جز ز انگشت نفس شوم نیست

اگر با میدان داری هوسهای نفس امّاره، ما از
 رؤیت وجه‌الله محروم هستیم، این طور نیست که وجه
 الله واقعیت ندارد، همچنان‌که اگر دو سر انگشت
 را بر چشم خود بگذاریم و عالم را نبینیم،
 این طور باشد که عالمی وجود ندارد.

تو ز چشم انگشت را بردار هین

وانگهانی هر چه می‌خواهی ببین

آدمی دیده است، باقی پوست است دیده
 آن است، آن‌که دیده دوست است

شاید همه حرف در این بیت اخیر است که می
 فرماید: حقیقت و ارزش آدمی این است که قدرت
 دیدن وجه‌الله را پیدا کند، و اساساً انسان یعنی
 همین رؤیت، و به واقع زینت اصلی زندگی همین
 است و بس، که انسان به رؤیت دوست نائل شود.

چون که دید دوست نبود، کور به

دوست کو باقی نباشد، دور به

چون بدون رؤیت حق زندگی، دروغی بیش نیست و
 دوست حقیقی هم فقط پروردگار ما است، و هم
 اوست که باقی است و دل همواره می‌تواند به او
 دلگرم و شاد باشد، حال هر محبوبي جز او،
 باقی و پایدار نیست، پس بهتر که آن محبوب
 برود تا حجاب بین ما و پروردگارمان نگردد،
 تا ما باشیم و پروردگار ما، که به واقع زینت
 حقیقی صالحین و متقین همین است و بس، و بقیه
 مقدمه‌اند برای رسیدن به چنین مقصدی و اگر

حضرت ♦ تقاضای بسط عدل و کظم غیظ و سایر فضائل مطرح شده در این بخش را می‌نماید، همه و همه برای آن است که به زینت متقین مزین شوند و حجاب‌های بین خودشان و پروردگارشان از بین برود و با چشم دل به تماشای حضرت «الله» بنشینند و به زیباترین ارتباط با خود نایل شوند و به خودی برسند که جز خدا نبینند.

آینده ای آرامش‌بخش

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْ أَوْسَعَ رِزْقِكَ عَلَيَّ إِذَا كَبُرْتُ، وَ أَقْوَى قُوَّتِكَ فِيَّ إِذَا نَصَبْتُ، وَ لَا تَبْتَلِنِي بِالْكَسَلِ عَنْ عِبَادَتِكَ، وَ لَا الْعَمَى عَنْ سَبِيلِكَ، وَ لَا بِالْتَّعَرُّضِ لِخِلَافِ مَحَبَّتِكَ، وَ لَا مُجَامَعَةِ مَنْ تَفَرَّقَ عَنْكَ، وَ لَا مُفَارَقَةَ مَنْ اجْتَمَعَ إِلَيْكَ».

ای خدا! به واقع اعلام وفاداری خود را نسبت به پیامبر و آل او ﷺ هرگز فراموش نمی‌کنیم، پس درود خود را بر آنها جاری بگردان. نیز در هنگام پیری و ناتوانی‌ام، رزق خود را برای من بسیار فراخ گردان، و هنگام واماندگی‌ام نیرومندترین قوت را برای من قرار ده، و در هنگام عبادت، گرفتار بی‌حالی و بی‌ رغبتی‌ام مگردان، و مرا نسبت به راه به سوی خودت گرفتار کوری مکن، و نیز به کاری دست نزنم که خلاف رسم دوستی با تو است، و با

کسی که از تو جداست همراه نباشم و با کسی که با تو همراه است، فاصله نداشته باشم. رابطه‌ی حقیقی، فقط رابطه با حق است که نه تنها انسان را از تنهایی نجات می‌دهد، بلکه به بهره‌ها و ثمرات بی‌کران نائل می‌کند، پس به جاست که اصلی‌ترین طلب هر کس اولاً؛ از خدا باشد، ثانیاً؛ اصلی‌ترین طلب، طلب ارتباط با او باشد، و در این راستا باید تقاضا کرد که موانع چنین ارتباطی از بین برود، آن کسی که در آخر عمر - که وقت به ثمر رسیدن اُنس‌های سراسر عمر است - گرفتار تهیه نان و آب باشد، گرفتار ضرری بزرگتر شده است، لذا است که تقاضا می‌کنی: «وَ اجْعَلْ أَوْسَعَ رِزْقِكَ عَلَيَّ إِذَا كَبُرْتُ»؛ در هنگام کهولت، فراخ‌ترین رزقت را بر من ارزانی دار، که هم در داشتن نان و آب در زحمت نباشم و هم در داشتن ارتباط با تو در بهترین شرایط قرار گیرم.

سپس می‌دانی که امکان تحقق قاعده‌ای در رابطه با خدا هست که انسان طبق آن قاعده و سنت، به قدرت و قوت الهی قدرتمند شود و به نیروی الهی به راحتی بر ضعف و سستی فائق آید، لذا تقاضا می‌کنی: «وَ أَقْوَى قُوَّتِكَ فِيَّ إِذَا نَصَبْتُ»؛ خدایا! نیرومندترین قوتت را بر من جاری فرما، آن هم هنگامی که به ظاهر قدرت انسان‌ها رو به ضعف می‌گذارد. در راستای همین سنت است که در احوالات وجود مقدس پیامبر خدا ﷺ داریم که در آخرین سفر حج در سن 63 سالگی، در یک روز 63 شتر را به دست مبارک خود قربانی کردند و سپس از سرزمین منی حرکت کردند آمدند در مکه طواف انجام دادند و برگشتند به سرزمین منی. این همان معنی «وَ أَقْوَى قُوَّتِكَ فِيَّ إِذَا نَصَبْتُ»؛ می‌باشد که

خداوند در سن شصت و سه سالگی چنین قدرتی را نصیب آن حضرت کرده است. ممکن است هم در این فراز حضرت چنین تقاضا کرده باشند که نیرومندترین قوت را در من جاری کن، هنگامی که برای عبادت به پا می‌ایستم، که باز در این راستا باید متوجه جریان قدرت الهی در انجام امور بود و از او مدد خواست.

پس از آن‌که از خداوند تهیه مقدمات نمودی،

به طلب تمنای اصلی رو می‌آوری و می‌گویی: «وَلَا

تَبْتَئِنِّي بِالْكَسَلِ عَنْ عِبَادَتِكَ»؛ خدایا! در عبادت و بندگی

خودت شور و حال حضور می‌خواهم، پس مرا گرفتار

بی‌رغبتی مگردان، زیرا پیامبر خدا ﷺ بهترین

انسان‌ها را کسی می‌داند که نه تنها نسبت به

عبادت بی‌رغبت نیست، بلکه عاشق عبادت است. می

فرماید: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشَقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ

بِأَشْرَها بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّعَ لَهَا، فَهُوَ لِأَيُّبَالِي عَلَيَّ مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَيَّ

عُسْرٌ أَمْ يُسْرٌ»؛⁶⁴ برترین مردم کسی است که عاشق

عبادت باشد و دست در گردن آن اندازد و با

قلب خود به آن محبت داشته و از طریق بدن به

آن پردازد و برای انجام آن خود را از مشغله

های دنیایی آزاد کند، چنین کسی هرگز نگران

نیست روزگارش به آسانی بگذرد یا به سختی. پس

بسیار شایسته است از خدا خواسته شود در امر

مهم عبادت، گرفتار بی‌رغبتی نگردیم.

«وَلَا الْعَمَى عَنْ سَبِيلِكَ، وَ لَا بِالْتَعَرُّضِ لِخِلَافِ مَحَبَّتِكَ»؛ و

نه تنها در عبادت گرفتار بی‌رغبتی نباشم،

بلکه نسبت به یافتن مسیر تو گرفتار کوری و

نابینایی نگردم تا خدای ناکرده، راه رسیدن

به همه چیز را بدانم ولی نسبت به راه رسیدن

به تو نابینا باشم، همچنان که نمی‌خواهم خلاف رسم محبت نسبت به تو عمل کنم، و به کاری دست بزنم که خلاف راه محبت به تو است.

انسان با محبت به پروردگارش می‌تواند امیدوار و دلگرم باشد، حال اگر راه رسیدن به سوی محبوب را گم کرده باشد و گرفتار عمل خلاف محبت محبوب خود باشد، دیگر به چه چیز دلخوش کند، آن کسی که از خود نگذرد، نه راه رسیدن به محبوب را می‌شناسد و نه از دست زدن به عمل خلاف محبت به حق ابایی دارد، ولی آن کس که قلب خود را دائماً متذکر حضور حق نگهدارد، هم راه به سوی حق را می‌یابد و هم عمل مناسبی جلب رضایت پروردگارش را انجام می‌دهد، این است که می‌گویی: «وَلَا بِاللَّعْرُضِ لِخِلَافِ مَحَبَّتِكَ»؛ به کاری دست نزنم که خلاف رسم محبت به تو باشد.

سپس در راستای باقی‌نگهداشتن محبت قلب عرضه می‌داری: «وَلَا مُجَامَعَةَ مَنْ تَفَرَّقَ عَنْكَ، وَ لَا مُفَارَقَةَ مَنْ اجْتَمَعَ إِلَيْكَ»؛ خدایا کمک کن که تا از خدا دوران، همواره دور بمانم و برعکس، هرگز از مقربان درگاہت دور نباشم.

هرکس شوق نزدیکی به حق دارد، سخت از فضایی که بوی خدا نمی‌دهد گریزان است و از خدا می‌خواهد گرفتار چنان جمعیت و جمعی نشود و سخت مشتاق یگانگی با کسانی است که دوست حق‌اند و با حق یگانه‌اند، تا از طریق همنشینی با آن‌ها، بیشتر و بیشتر متذکر پروردگارش باشد و چه دوستانی بهتر از محمد و آل او علیهم‌السلام. و به واقع علامت دوستی خدای عزوجل، متابعت کردن از دوستان خدا است که فرمود: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ

فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»؛⁶⁵ یعنی، پیامبر! به مؤمنین بگو: اگر مشتاق محبت خداوند هستید، مرا تبعیت کنید تا محبت خدا را به خود جلب نمایید و مورد توجه محبوب خود قرار گیرید.

در این فراز اخیر حضرت امام سجاد ♦ خطر فرو نشستن محبت خدا را می‌نمایانند و آن عبارت است از گرد آمدن با اهل دنیا که موجب می‌شود صفای قلب ضایع گردد و تجلیات انوار الهی به قلب انسان فرود نیاید و شوق توحید که اساسی ترین سرمایه هر قلبی است، از دل برود. در اینجا از خدا می‌خواهی شرایط را طوری فراهم آورد که از این طرف با آن‌هایی که از خدا دورند، جمع نباشی و از طرف دیگر از حضرت بقیة الله اعظم علیه السلام که دوست واقعی توست فاصله نداشته باشی. گفت:

ای پادشاه خوبان داد از غم تنهایی
دل بی‌تو به جان آمد وقت است که بازآیی
مشتاقی و مهجوری، دور از تو چنانم کرد
کز دست بخواهد شد پایان شکیبایی
ای درد توام درمان در بستر ناکامی
وی یاد توام مونس در گوشه تنهایی

برکات توجه به حق در مشکلات

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَصُولُ بَكَ عِنْدَ الضَّرُورَةِ، وَ أَسْأَلُكَ عِنْدَ الْحَاجَةِ، وَ أَنْضِرْ عُنْدَ الْمَسْكِنَةِ، وَ لَا تَفْتِنِّي بِالْإِسْتِعَانَةِ بِغَيْرِكَ إِذَا اضْطُرَرْتُ، وَ لَا بِالْخُضُوعِ لِسُؤَالِ غَيْرِكَ إِذَا أَفْتَقَرْتُ، وَ لَا بِالْتَضَرُّعِ إِلَى مَنْ دُونِكَ إِذَا رَهَبْتُ، فَاسْتَجِمْ بِذَلِكَ خِدْلَانِكَ وَ مَنَعَكَ وَ إِعْرَاضَكَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

خدایا! مرا آنچنان کن که در موقع نیاز، بر تو تکیه کنم و در موقع حاجت، نیازم را از تو بخواهم، و هنگام مسکنّت و بیچارگی، به سوی تو زاری کنم و در هنگام ناچاری، مرا گرفتار طلب یاری از غیر خودت مگردان و هنگام فقر، برای غیر تو خضوع نکنم و فقط از تو تقاضا کنم، و هنگام هراس برای غیر تو تضرّع نکنم، که در آن حال مستحقّ عدم یاری و روی برگردانی و بی‌لطفی از طرف تو خواهم بود، ای بهترین رحم‌کنندگان!

حضرت سجّاد ♦ در این فراز از حضرت پروردگار می‌خواهند تا در صحنه‌های فقر و بیچارگی و وحشت، «دل» قبله‌ی اصلی خود یعنی خدا را گم نکند، چون این طور نیست که در آن ورطه‌ها عنان امور از دست پروردگار عالم خارج شده باشد، پس تمام این صحنه‌ها، صحنه‌های امتحان ما است تا هر چه بیشتر دل را متوجّه پروردگار کنیم و هر چه بیشتر به او معرفت پیدا نماییم.

«در کافی، از حضرت امام صادق ♦ از پدرانش علیهم‌السلام از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گزارش کرده که: خداوند به برخی از پیامبرانش فرمود:

به شأن و شکوه و عزّت و عظمت خودم سوگند که هرکس به‌جز به من امید بندد، نومیدش می‌کنم، لباس خواری بر او می‌پوشانم، او را از درگاه خویش می‌رانم، از وصال و تقرّب خویش دورش می‌دارم، آیا رواست که او در سختی‌ها به دیگری امید بندد، با اینکه گشایش همه سختی‌ها به دست من است؟ آیا رواست که او دل به دیگری بندد و در خانه دیگری را بکوبد، با اینکه کلید همه درهای بسته به دست من است و تنها در خانه من است که همواره به روی همگان باز است؟ آیا تا حال چنین چیزی واقع شده که کسی در سختی‌ها و بیچارگی‌ها به من

امید بسته باشد و من نومی‌دش کرده باشم؟ آیا شده کسی در گشایش کارش تنها به من روی آورده باشد و من گره کارش را نگشوده باشم؟ بنده‌های مرا چه شده؟! من آرزوهای همه را نزد خود نگه داشته‌ام تا اگر از من طلب کردند آن‌ها را برآورده سازم، آسمان‌هایم را از ملائکه‌ای که هرگز از تسبیح و اطاعت خسته نمی‌شوند، انباشته‌ام و آنان را فرمان داده‌ام هرگز میان من و بندگانم حجابی ایجاد نکنند و دري را به روی آنان نبندند، اما گویا بندگان من به سخن من باور ندارند.

آیا بنده‌ای که بلایی به او روی می‌آورد، نمی‌داند که جز من کسی نمی‌تواند آن بلا را از او برگرداند؟ آیا چنین می‌پندارد من که بدون دعا این همه نعمت به او بخشیده‌ام اگر از طریق دعا چیزی از من بخواهد به او نخواهم بخشید؟ مگر من بخیلیم که بندگانم به من چنین گمان برند؟ مگر بخشنده بخشایشگر نیستم و مگر هر بخششی و بخشایشی در دست من نیست که بندگانم در دعا و درخواست از من کوتاهی می‌کنند؟ آیا بندگان من نمی‌ترسند و شرم ندارند که به جز من امید ببندند؟ مگر نمی‌دانند که اگر همه آسمانی‌ها و زمینیان از من درخواست کنند من درخواست همه را برآورده خواهم کرد و هرگز از ملك و قدرت من چیزی کاسته نمی‌شود؟ مگر می‌شود ملك و قدرتی که از من می‌جوشد و من قیّم آن هستم کاهش پذیرد؟ پس وای بر آنان که از درگاه من، از رحمت من، از بخشایش من، و از داد و دهش من امید بریده اند، و فرمانم را زیر پای نهاده‌اند و حقّم را پاس نداشته‌اند.»⁶⁶

66 - قَالَ إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ♦ حَدَّثَنِي أَنَّهُ قَرَأَ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي وَ مَجْدِي وَ ارْتِفَاعِي عَلَى عَرْشِي لَأَقْطَعَنَّ أَمَلَ كُلِّ مُؤْمَلٍ [مِنَ النَّاسِ] غَيْرِي بِالْيَأْسِ وَ لَأَكْسُوْتُهُ تَوْبَ الْمَدْلَةِ عِنْدَ النَّاسِ وَ لَأَتَحْيِيْتُهُ مِنْ قُرْبِي وَ لَأُبْعِدْتُهُ مِنْ فَضْلِي أ

منظور از طرح این روایت نسبتاً طولانی، این نکته ارزشمند است که چرا امام سجّاد ♦ در این فراز از دعا، تقاضا دارند خداوند قلبشان را در تمام مشکلات به سوی خودش معطوف دارد، چون اولاً؛ جای دیگر به جز در درگاه خداوند خبری نیست، ثانیاً؛ در بستر چنین مشکلات است که قلب فرصت انس با خدا را بهتر پیدا می‌کند و چنین انس کاملی که در مشکلات حاصل می‌شود، در بقیه شرایط به عنوان یک سرمایه گرانقدر برای انسان باقی خواهد ماند.

عرضه می‌داری: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَصُولُ بِكَ عِنْدَ الضَّرُورَةِ، وَ أَسْأَلُكَ عِنْدَ الْحَاجَةِ»؛ خدایا! آنچنان شوم که در هر ضرورتی بر تو تکیه کنم و در هر حاجتی از تو فقط درخواست کنم. چون اولاً؛ در آن صورت بنده مفتخر می‌شود که با خدا ارتباط پیدا کند. ثانیاً؛ روحیه بی‌نیازی از مردم و حفظ کرامت انسانی در او زنده می‌ماند و در این حالت است

يُؤْمَلُ غَيْرِي فِي السَّدَائِدِ وَ السَّدَائِدُ بِيَدِي وَ يَرْجُو غَيْرِي وَ يَفْرَحُ بِالْفَكْرِ بَابَ غَيْرِي وَ بِيَدِي مَفَاتِيحَ الْأَبْوَابِ وَ هِيَ مُغْلَقَةٌ وَ بَابِي مَفْتُوحٌ لِمَنْ دَعَانِي فَمَنْ ذَا الَّذِي أَمْلَنِي لِتَوَانِيهِ فَقَطَعْتُهُ دُونَهَا وَ مَنْ ذَا الَّذِي رَجَانِي لِعَظِيمَةِ فَقَطَعْتَ رَجَاءَهُ مِنِّي جَعَلْتَ أَمَالَ عِبَادِي عِنْدِي مَحْفُوظَةً فَلَمْ يَرْضُوا بِحِفْظِي وَ مَلَأَتْ سَمَاوَاتِي مِمَّنْ لَا يَمَلُّ مِنْ تَسْبِيحِي وَ أَمَرْتُهُمْ أَنْ لَا يُخْلِفُوا الْأَبْوَابَ بَيْنِي وَ بَيْنَ عِبَادِي فَلَمْ يَتَّفِقُوا بِقَوْلِي أَلَمْ يَعْلَمْ [أَنْ] مَنْ طَرَفَهُ نَائِبَةٌ مِنْ تَوَانِيهِ أَنَّهُ لَا يَمَلُّكَ كَشَفَهَا أَحَدٌ غَيْرِي إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِي فَمَا لِي أَرَاهُ لَا هِيََا عَنِّي أَعْطَيْتُهُ بِجُودِي مَا لَمْ يَسْأَلْنِي ثُمَّ انْتَزَعْتُهُ عَنْهُ فَلَمْ يَسْأَلْنِي رَدَّهُ وَ سَأَلَ غَيْرِي أَ قَبْرَانِي أَبْدَأُ بِالْعَطَاءِ قَبْلَ الْمَسْأَلَةِ ثُمَّ أَسْأَلَ فَلَا أُحِبُّ سَأَلِي أَوْ بَخِيلٌ أَنَا فَيُبْخِلُنِي عِبْدِي أَوْ لَيْسَ الْجُودُ وَ الْكَرَمُ لِي أَوْ لَيْسَ الْعَفْوُ وَ الرَّحْمَةُ بِيَدِي أَوْ لَيْسَ أَنَا مَحَلُّ الْأَمَالِ فَمَنْ يَقْطَعُهَا دُونِي أَ فَلَا يَخْشَى الْمُؤْمَلُونَ أَنْ يُؤْمَلُوا غَيْرِي فَلَوْ أَنَّ أَهْلَ سَمَاوَاتِي وَ أَهْلَ أَرْضِي أَمَلُوا جَمِيعاً ثُمَّ أُعْطِيتُ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مِثْلَ مَا أَمَلَ الْجَمِيعُ مَا انْتَقَصَ مِنْ مُلْكِي مِثْلَ عَضُو دَرَّةٍ وَ كَيْفَ يَنْقُصُ مُلْكُ أَنَا قَيْمُهُ فَيَا بُؤْساً لِلْفَانِطِينَ مِنْ رَحْمَتِي وَ يَا بُؤْساً لِمَنْ عَصَانِي وَ لَمْ يَرَأْفَتْنِي (الكافي، ج 2، ص 66)

که می‌فهمد چرا خداوند این حاجتها و ضرورتها را برایش به وجود آورد، می‌فهمد قصد اصلی برای قرارداد این حاجتها و ضرورتها آن بود که بنده خود را هر چه بیشتر به خودش نزدیک کند.

سپس تقاضا می‌کني: «وَ أَتَضَرَّعُ إِلَيْكَ عِنْدَ الْمَسْكَنَةِ، وَ لَا تَفْتِنِّي بِالْإِسْتِعَانَةِ بِغَيْرِكَ إِذَا اضْطُرَرْتُ»؛ مرا آنچنان کن که در هر مسکنتی به درگاه تو بنالم تا اولاً؛ در درگاه تو نالیده باشم که خود آن به خودی خود مقصد و مقصود من است و با فقر ذاتی من هماهنگی دارد، ثانیاً؛ تو سرمایه بزرگی برای من خواهی شد که آن سرمایه موجب رفع همه اضطرابها می‌گردد.

«وَ لَا بِالْخُضُوعِ لِسُؤَالِ غَيْرِكَ إِذَا افْتَقَرْتُ وَ لَا بِالتَّضَرُّعِ إِلَى مَنْ دُونِكَ إِذَا رَهَبْتُ»؛ و به چند چیز دچارم مکن: یکی طلب کمک به غیر خودت در هنگام اضطراب و ناچاری، دیگر خضوع در هنگام فقر برای رفع فقر به غیر خودت، و سوم تضرع در مقابل غیر خودت هنگام خطرات و وحشتها. چون می‌خواهم تمام دلم را به تو داده باشم و نیز طمع خود را از هر آنچه در اختیار مردم است بریده باشم، در همین راستا حضرت علی بن الحسین **♦** می‌فرمایند: «رَأَيْتُ الْخَيْرَ كُلَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ فِي قَطْعِ الطَّمَعِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ»؛⁶⁷ کل خیر را در این دیدم (و در این روحیه جمع شده) که انسان از آنچه در دست و اختیار مردم است قطع طمع کند. چنانچه در روایت دیگری فرمودند: «هرکس هیچ امیدی به مردم نداشته باشد و امرش را در هر کاری به خدای **†** واگذارد، خدای **†** در هر کاری او را

اجابت کند.» و نیز از امام صادق **♦** داریم: «حاجت خواستن از مردم موجب سلب عزت و رفتن حیا گردد، و نومیدي از آنچه در نزد مردم است موجب عزت مؤمن در دینش شود، طمع فقري است حاضر و آماده». ⁶⁸ آري؛ باید با مردم خوشرو باشي، ولي سعي کني از آن‌ها بي‌نیاز باشي.

در آخر این بخش عرضه می‌داری: «فَأَسْتَحِقَّ بِذَلِكَ خَذْلَانِكَ وَ مَنَعَكَ وَ إِعْرَاضَكَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»؛ اگر در اضطرار و فقر و وحشت به غیر تو نظر کنم، پس مستحق بی‌یاوري و بی‌لطفی و دوری از طرف تو خواهم شد، پس ای بخشنده‌ترین بخشنندگان! هرگز گرفتار آنچنان مشکلاتم مکن که گرفتار این‌چنین بی‌محلی از طرف تو بشوم.

چنانچه ملاحظه فرمودید، حضرت **♦** رمز و راز توجه به غیر را در این فراز آخر متذکر شدند و عرضه داشتند: خدایا! خودم می‌دانم اگر در مشکلات نظرم به غیر تو معطوف گردد، مستحق بی‌یاوری و منع لطف و اعراض از طرف تو خواهم شد، و این است علت تأکید و اصرار حضرت در این‌که: خدایا! در مشکلات توجه من را به خودت جلب نما. مولوي در راستای جمع بین بنده و پروردگارش می‌گوید:

ای خدا! این جمع را ویران مکن

دشمنان را کور کن شادان مکن

نیست در عالم ز هجران سخت‌تر

خواهی کن و لیکن این مکن

بر درختی کاشیان مرغ تو است

مشکن، مرغ را ویران مکن

این طناب خیمه را برمگسلان

خیمه توست آخر ای سلطان! مکن

راه نجات از وساوس شیطان
 «اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِي رُوعِي مِنَ التَّمَنِّيِّ وَ
 التَّنْظِيِّ وَ الْحَسَدِ، ذِكْرًا لِعَظَمَتِكَ، وَ تَفَكُّرًا فِي قُدْرَتِكَ، وَ تَدْبِيرًا
 عَلَى عَدُوِّكَ، وَ مَا أُجْرَى عَلَى لِسَانِي مِنْ لَفْظَةٍ فُحْشٍ أَوْ هُجْرٍ
 أَوْ شْتَمٍ عَرَضَ أَوْ شَهَادَةٍ بَاطِلٍ أَوْ اغْتِيَابٍ مُؤْمِنٍ غَائِبٍ أَوْ
 سَبِّ حَاضِرٍ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ، نُطْقًا بِالْحَمْدِ لَكَ، وَ اغْرَاقًا فِي
 الثَّنَاءِ عَلَيْكَ، وَ ذَهَابًا فِي تَمْجِيدِكَ، وَ شُكْرًا لِنِعْمَتِكَ، وَ
 اعْتِرَافًا بِإِحْسَانِكَ، وَ إِحْصَاءً لِمِنَّتِكَ».

در مقابل آنچه شیطان بر قلب من القاء می‌کند، از آرزوهای بلند و بدگمانی‌ها و حسادت‌ها، تو یاد عظمتت، و تفکر در قدرتت، و تدبیر و برنامه‌ریزی بر علیه دشمنت را در من القاء فرما، و در مقابل آنچه شیطان جاری می‌کند بر زبان من - اعم از فحش و هرزه‌گویی و آبروریزی و شهادت باطل و غیبت مؤمن غایب و دشنام به مؤمن حاضر و امثال این‌ها - اظهار حمد و غرق شدن در ستایشات و ورود به تمجیدت و شکر نعمتات و اعتراف به احسانات و برشمردن منتهایت را قرار بده.

امام سجّاد ♦ در این فراز از خداوند تقاضا می‌کنند: خدایا! حال که شیطان دو نحوه فعالیت در انسان دارد: یکی روحی و یکی عملی، پس تو در مقابل هر کدام از فعالیت‌های شیطان قدرت مقابله‌ای مناسب را به من عطا کن.

تحركاتی که شیطان در روح انسان انجام می‌دهد، القاء آرزوهای بلند و بدگمانی و حسد است تا انسان را مشغول دنیا نماید و از خدا غافل کند و لذا مقابله‌ای مناسب این القائات، اولاً؛ یاد عظمت خدا است، تا آرزوهای بلند

.....

دنیایی در مقابل توجّه به عظمت پروردگار، تماماً فرو ریزند و ثانیاً؛ تفکر در قدرت خدا، تا بدبینی و حسد از درون انسان ذوب گردد، چراکه وقتی حسد شعله می‌کشد، انسان به حالتی گرفتار می‌شود که چرا آن امکانات را رقیب دارد و من ندارم. با تفکر در قدرت خدا، به یاد می‌آورد خدایی که می‌تواند بهتر از این‌ها را به من بدهد، پس مصلحتی در کار است که نداده و نفع مرا در همین دیده و لذا شعله آزاردهنده حسد خاموش می‌شود. و آن‌جایی هم که انسان بی‌خود به خلق خدا بدبین است و نسبت به مردم گمان بد دارد، وقتی در قدرت خدا تفکر نمود و یاد عظمت حضرت ربّ‌العالمین افتاد، با آن‌همه شکوه و برنامه‌ریزی که هر چیزی را بر اساس حسابگری‌های خاص خود تدبیر نموده است، همه چیز را روی حساب می‌بیند و لذا جایی برای بدبینی و گمان بد بدون دلیل نسبت به مردم نمی‌بیند، چون گمان بد، یعنی انسان بری از گناهی را بدون دلیل گناهکار بینداریم، و ریشه آن بی‌پروا شدن در قضاوت است نسبت به افراد، حال توجّه به عظمت خدا اجازه چنین بی‌پروایی را به ما نمی‌دهد و تفکر در قدرت خداوند ما را متوجّه جایگاه زیبای هر چیزی می‌گرداند، پس جایی برای بدبینی نمی‌ماند.

پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «لَوْ فَكَّرُوا فِي عَظِيمِ الْقَدْرِهِ وَ جَسِيمِ النِّعْمَةِ لَرَجَعُوا إِلَى الطَّرِيقِ وَ خَافُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ»؛⁶⁹

اگر انسان‌ها در قدر عظیم و نعمت‌های فراوان خداوند تفکر کنند به راه بندگی برمی‌گردند و ترس از آتش جهنّم در آن‌ها ایجاد خواهد شد.

حضرت سجاد ♦ از خدا تقاضا می‌کنند برنامه و نقشه‌ای برای مقابله با شیطان که دشمن راه تو است به من القاء بفرما. «اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِي رُوعِي مِنَ التَّمَنِّيِّ وَ التَّنْظِيِّ وَ الْحَسَدِ ذِكْرًا لِعَظَمَتِكَ، وَ تَفَكُّرًا فِي قُدْرَتِكَ، وَ تَذَيُّبًا عَلَى عَدُوِّكَ»؛ خدایا! شیطان از سه طریق به من حمله می‌کند، که بحث آن گذشت و عرض شد اینها را القائات شیطانی می‌نامند، چون موجب انحراف روح و قلب انسان است و راه مقابله با آنها هم اولاً؛ توجه به عظمت خداوند و ثانیاً؛ تفکر در قدرت او و ثالثاً؛ برنامه ریزی برای مقابله با اوست. در واقع در قسمت ثالث می‌خواهد ما را متوجه کند اگر برنامه ریزی نکنیم و متوجه باشیم با برنامه‌ریزی الهی می‌توان با القائات شیطانی مقابله کرد، موفق می‌شویم. عمده آن است که ما باور کنیم می‌توان با برنامه‌هایی که دین در اختیار ما قرار داده است، با القائات شیطانی مقابله کرد و گمان نکنیم ما محکوم القائات او هستیم، بلکه باید دستورات دینی را - اعم از عبادیات و ترک محرمات و انجام واجبات - جدی بگیریم.

پس از توجه به القائات شیطان و تحریک روح در اثر آن القائات، متوجه برنامه‌های شیطان در تحریک بدن می‌شود. روشن می‌کند که چگونه شیطان زبان انسان را در اختیار می‌گیرد و او را آلوده به فحش و هرزه‌گویی و بی‌آبروکردن مردم و شهادت دروغ و غیبت مؤمنین و امثال آن می‌کند، و سپس برای نجات از آلودگی زبان از تحرکات شیطانی تقاضای جایگزینی مناسب در همان زبان می‌نماید که عبارت باشد از: «نُطْقًا بِالْحَمْدِ لَكَ، وَ إِغْرَاقًا فِي الثَّنَاءِ عَلَيْكَ، وَ ذَهَابًا فِي تَمَجِيدِكَ، وَ شُكْرًا

لِنِعْمَتِكَ، وَ اعْتِرَافاً بِإِحْسَانِكَ، وَ إِحْصَاءً لِمِنَّكَ»؛ چون وقتی زبان به حمد خدا مشغول شد و زیبایی‌های عالم خلقت را بر زبان آورد و نیز متوجه کمالات الهی و غرق در ثنای حضرت حق گشت و راه تمجید الهی را پیشه کرد و مجد و عظمت او را بر زبان راند و شکر نعمت او را نمود و نسبت به احسان‌های بی‌حد پروردگارش معترف گشت و منت‌های الهی را برشمرد، آن‌چنان این زبان پاک می‌گردد که محال است شیطان بتواند چنین زبانی را در اختیار گیرد و آن را آلوده فحش و هرزه‌گویی و غیبت و امثال آن بنماید، پس جا دارد که از خدا بخواهیم برای نجات زبان از دست شیطان ما را مفتخر به حمد و ثنای خود بگردان.

آرمانی‌ترین کنترل

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدَ وَ آلِهِ، وَ لَا أَظْلَمَنَّ وَ أَنْتَ مُطِيقٌ لِلدَّفْعِ عَنِّي، وَ لَا أَظْلَمَنَّ وَ أَنْتَ الْقَادِرُ عَلَيَّ الْقَبْضِ مِنِّي، وَ لَا أَضِلُّنَّ وَ قَدْ أَمَكَّنْتَنِي هِدَايَتِي، وَ لَا أَفْتَقِرَنَّ وَ مِنْ عِنْدِكَ وَسْئِعِي، وَ لَا أَطْغَيْنَّ وَ مِنْ عِنْدِكَ وَجْدِي».

خدایا! سلام تو بر محمد و آلش که واسطه فیض تو بر بندگان هستند، که هر اندازه فیض تو بر آنان افزونی یابد، ما از طریق آن ذوات مقدسه از الطاف تو بیشتر بهره‌مند می‌شویم، و چنان کن که مورد ستم واقع نشوم، چراکه تو بر دفع آن از من قادری، و من نیز ستم نکنم، چراکه تو قادری مرا از آن منع کنی، و چنان کن که گمراه نشوم، چراکه در تو، امکان هدایت من وجود دارد، و چنان کن که گرفتار فقر نگردم، چراکه گشایش زندگی من نزد تو است و نیز چنان کن که طغیان نکنم، چراکه هستی من در پیش تو است.

در این فراز حضرت سجاد ♦ با آن روح ظریف‌نگر خود در دو ساحت قلب خود از يك طرف، و قدرت

الهی از طرف دیگر نظر کرده اند و جان خود را برای آرمانی‌ترین نوع زندگی، با توجه به لطف و قدرت خدا، آماده نموده اند، تقاضا می‌کنند: «وَلَا أَظْلَمَنَّ وَ أَنْتَ مُطِيقٌ لِلدَّفْعِ عَنِّي»؛ خدایا! خطراتی مرا تهدید می‌کند و آن اینکه زیر چرخ ستم ستمکارانت خرد و نفله شوم و در اثر آن نه تنها سخت روحیه ام را می‌بازم، بلکه تمام حرکاتم بی‌ثمر و پوچ می‌گردد، و من به خودی خود از افتادن در چنین خطری در امان نیستم مگر اینکه تو با قدرت خودت آن خطرات را از من دفع کنی.

صد هزاران دام و دانه است ای خدا
ما چو مرغان حریص بینوا
دم به دم ما بستۀ دام نویم
هر یکی، گرباز و سیمرغی شویم
میرهانی هر دمی ما را و باز
سوی دامی می‌رویم ای بی‌نیاز⁷⁰

و لذا از خدا تقاضا می‌کنی: چنان نباشد که گرفتار چنین دام‌هایی شوم و تو برای رهایی من از لطف و قدرت خود دریغ نمایی و مورد ستم قرار گیرم.

سپس تقاضا می‌کنی: «وَلَا أَظْلَمَنَّ وَ أَنْتَ الْقَادِرُ عَلَي الْقَبْضِ مِنِّي»؛ نه تنها مورد ستم قرار نگیرم، بلکه از تو می‌خواهم ستم هم نکنم و تو با قدرت خود مرا از آن‌که ستم کنم باز داری، چون ظلم کردن موجب نابودی بنیاد انسان می‌شود و هیچ‌چیز برای انسان نمی‌گذارد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَظْلِمُ مَظْلَمَةً إِلَّا أَخَذَهُ اللَّهُ بِهَا فِي نَفْسِهِ وَ مَالِهِ»؛⁷¹ محال است که کسی ظلمی را روا دارد و

⁷⁰ - مثنوی، دفتر اول، ج اول، شماره 374.

⁷¹ - کافی، ج 2، ص 32.

خداوند او را در جان و مالش به جهت آن ظلم، نگیرد.

حضرت موسی ◆ در کنار چشمه‌ای وضو گرفتند و سپس رفتند بالای تپه‌ای تا نماز بخوانند، در همین موقع اسبسواری جهت نوشیدن آب به کنار چشمه آمد، کیسه پول خود را جا گذاشت و رفت. چوپانی رسید و کیسه را برداشت و رفت، هیزم شکنی از راه رسید و در آنجا استراحت کرد، سواری که کیسه‌ی پول خود را جا گذاشته بود، برگشت و از هیزم‌شکن کیسه‌ی پول را طلب کرد و او برداشتن آن را انکار کرد و با همدیگر درگیر شدند، بالأخره سوار، هیزم‌شکن را کشت و رفت. حضرت موسی ◆ که ناظر ماجرا بودند، با کمال تعجب به خدا عرضه داشت: خدایا! عدل در این قضیه چگونه است؟ خطاب آمد: پیرمرد پدر آن اسبسوار را کشته بود و بین این دو قصاص انجام گرفت، در ضمن پدر اسبسوار به پدر چوپان به اندازه پول همان کیسه مقروض بود، به حق خود رسید، من از روی عدل و دادگری حکومت می‌کنم.⁷²

منظور عرضم از این واقعه این است که ظلم بدون جواب نمی‌ماند ولی رسوایی ظلم‌کننده سرجایش می‌ماند. لذا است که حضرت تقاضا می‌کنند که ظالم نباشم. در متون روایی ما بسیار تأکید شده که از آه مظلوم باید ترسید، امان نمی‌دهد که شب به سحر برسد، چون خود خداوند به دفاع از مظلوم می‌آید.

مولوی در مثنوی داستانی را در این رابطه می‌آورد که شیری در جنگل، خرگوش‌ها را ظالمانه می‌خورد و طوری کرده بود که هر روز باید

خرگوشي به او مي‌دادند تا شير آن را بخورد. يك روز آن خرگوشي كه مأمور بود خرگوش‌ها را براي شير بياورد نقشه‌اي مي‌كشد تا همه خرگوش‌ها از دست شير راحت بشوند، اولاً؛ خرگوشي به همراه نمي‌برد، ثانياً؛ ديرتر از وقت مقرر خودش به تنهائي نزد شير مي‌رود. شير گرسنه و عصباني فریاد مي‌زند: اولاً؛ چرا اين همه دير آمدي؟ ثانياً؛ پس چرا خرگوشي با خود نياوردي؟ خرگوش جواب مي‌دهد: قربان شير ديگري در سر راه مزاحم ما شد و در نهايت هم خرگوش شما را از دست من درآورد و نگذاشت آن را براي شما بياورم. شير گرسنه عصباني تصميم گرفت آن شير مزاحم را از سر راه بردارد. با راهنمائي خرگوش حركت كرد. خرگوش گفت: قربان آن شير مزاحم، خرگوش را گرفت و رفت داخل اين چاه، من را در دست خود بگيريد تا نشانتان دهم. شير چون به درون چاه نگاه كرد - عكس خود و خرگوش را در درون چاه دید - فكر كرد در چاه شيري است كه خرگوشي هم در دست دارد، پريد در چاه تا حساب آن شير مزاحم را برسد و كارش تمام شد، مولوي از اين به بعد نتيجه‌ی بسيار خوبي گرفته، مي‌گويد:

اي كه تو از ظلم چاهي مي‌كني
 از
 براي خويش داممي مي‌كني
 گرد خود چون كرم، پيله بر متن
 بهر
 خود چه مي‌كني، اندازه كن
 گر ضعيفي در زمين خواهد امان
 غلغل
 افتد در سپاه آسمان
 عكس خود را او عدو خويش دید
 لاجرم بر
 خويش شمشيري كشيد
 حمله بر خود مي‌كني اي ساده‌مرد
 همچو آن
 شيري كه بر خود حمله كرد

.....

هر که دندان ضعیفی می‌کند
 کار آن شیر غلط بین می‌کند

سپس در ادامه‌ی دعا حضرت ♦ عرضه می‌دارند: «وَ
 لَا أَضِلُّنَّ وَ قَدْ أَمَكَّنَّاكَ هِدَايَتِي»؛ خدایا! چنان کن که
 گمراه نشوم، در حالی‌که امکان هدایت من در
 دست تو است. آری؛ زمینه پذیرش هدایت باید از
 طرف ما باشد و ما طالب هدایت الهی باشیم،
 ولی هدایت از طرف خدا است، ما به خودی خود
 هرگز راه به جایی نمی‌بریم و باید هدایت خود
 را از خداوند تقاضا کنیم.

بی‌عنایات حق و الطاف حق

گر ملک

باشد، سیه باشد ورق

پس باید چشم دل را متوجّه نور هدایت الهی
 گرداند و از مقام حضرت حق عاجزانه تقاضا
 نمود که کشش به سوی خوبی‌ها را در ما ایجاد
 کند، زیرا:

تو مپندار که مجنون سر خود مجنون شد

از سَمَك تا به سَمَکَش کشش لیلی بود

محبوب باید جذب کند تا من و شما راه
 بیفتیم، کافی است ما شایستگی‌های هدایت را از
 خود نشان دهیم تا او ما را هدایت فرماید، به
 خدا می‌گوید:

من به سرچشمه خورشید نه خود بردم راه

ذَرَه ای بوم و مهر تو مرا بالا برد

من خس بی‌سر و پایم که به سیل افتادم

او که می‌رفت مرا هم به دل دریا برد

جام صهبا ز کجا بود، مگر دست که بود

که در این بزم بگردید و دل شیدا برد

با چنین دیدی است که تقاضا می‌کنی: خدایا!
 با توجه به این‌که تو قدرت هدایت مرا داری و
 من به چنین قدرتی ایمان دارم، پس مگذار من
 گمراه بمانم و از رسیدن به چشمه نورانی

هدایت - که همه چیز در آن به ثمر می‌رسد - محروم باشم .

در ادامه ندا سر می‌دهی: «وَلَا أَفْتَقِرَنَّ وَ مِنْ عِنْدِكَ

وُسْعِي»؛ مرا گرفتار فقر مگردان، در حالی‌که گشایش کار من به دست تو است. عمده آن است که انسان متوجه باشد گشایش کارها نزد خدا است و تنها در این صورت است که جهت و مقصد زندگی خود را تصحیح می‌کند، وقتی انسان برای فرار از تنگناهای زندگی، راه و برنامه‌ای غیر از راه و برنامه الهی پیشه کرد، نه تنها گشایشی در زندگی‌اش پیش نمی‌آید، بلکه یاسی جانگداز تمام شور و نشاط او را تبدیل به خاکستر می‌کند. حضرت سجاد ♦ در افق چنین بصیرتی تقاضا می‌کنند، حال که گشایش زندگی من - در همه موارد - در دست تو است، پس مرا گرفتار تنگی زندگی مگردان، و مسلم چنین بصیرتی عامل به جریان افتادن رحمت پروردگار خواهد شد، چون در چنین شرایطی دیگر راحتی‌ها شخص را به کبر و عجب و غرور گرفتار نمی‌کند.

و سپس تقاضا می‌کنی: «وَلَا أَطْعَيْنَنَّ وَ مِنْ عِنْدِكَ

وُجْدِي»؛ خدایا! اهل طغیان نباشم، زیرا تمام وجود و بودنم در نزد تو است و به راحتی می‌توانی این کجی‌های ما را راست بگردانی، من آنچنانم که از حدود بندگی خارج می‌شوم و مرزهای تعادل را پاره می‌کنم و در نتیجه از آن نتایج بزرگی که می‌توانم در زندگی خود به دست آورم، محروم می‌شوم، از خودم مایوسم که به خودی خود کاری بکنم، ولی از نفوذ قدرت تو که می‌توانی مرا به تعادل برگردانی و از این کجی‌ها راست کنی مایوس نیستم.

هیچ

شاخ را بر تیشه دستی هست؟ نی

شاخ از دست تیشه جست؟ نی

از

حق آن قدرت که آن تیشه تو راست

کرم کن این کژیها را تو راست

امید به مغفرت، بزرگترین سرمایه

«اللَّهُمَّ إِلَى مَغْفِرَتِكَ وَقَدَّتْ، وَإِلَى عَفْوِكَ قَصَدْتُ، وَإِلَى تَجَاوُزِكَ اِسْتَفْتُ، وَبِفَضْلِكَ وَثِقْتُ، وَ أَيْسَرَ عِنْدِي مَا يُوجِبُ لِي مَغْفِرَتَكَ، وَلَا فِي عَمَلِي مَا أَسْتَحِقُّ بِهِ عَفْوَكَ، وَمَا لِي بَعْدَ أَنْ حَكَمْتُ عَلَى نَفْسِي إِلَّا فَضْلُكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ تَفَضَّلْ عَلَيَّ».

ای خدا! با تمام شوق به سوی مغفرت تو آمدم و به سوی عفو تو قصد کردم و به سوی گذشت تو مشتاق شدم و به فضل تو اعتماد نمودم و این در حالی است که آنچه موجب مغفرت شود در من نیست و عملی که مرا شایسته عفو تو گرداند، ندارم، وقتی به نفس خود نظر کنم هیچ چیزی ندارم مگر امید به فضل تو را، پس درود بی‌پایان بر محمد و آل محمد که شایسته تمام رحمت‌های عالم‌اند بفرست و در آن راستا بر من نیز تفضلی بفرما.

در این فراز حضرت سجاد ♦ چشم دل را متوجه‌ی دریای بی‌کران مغفرت و عفو و بخشش و فضل الهی نموده و شوق برخورداري از آن‌ها را با حضرت ربّ‌العالمین در میان گذارده‌اند، چراکه به گفته حافظ:

دانی که چیست دولت، دیدار یار دیدن

در کوی او گدایی از خسروی گزیدن

وقتی انسان نظر به پروردگار عالم می‌اندازد،

او را سراسر رحمت و مغفرت و لطف می‌بیند و

لذا دریغش می‌آید از گدایی مغفرت دست بردارد.

حضرت عرضه می‌دارند: «اللَّهُمَّ إِلَى مَغْفِرَتِكَ وَقَدَّتْ»؛

خدایا! به سوی مغفرت تو وارد شدم و دل را به

آن امیدوار کردم، هنر من فقط دیدن مغفرت تو است به طوری که آن مغفرت از هزار عیب من بالاتر است و تو با دیدن این هنر، آن هزار عیبم را دیگر نخواهی دید که در مورد بنده‌ی تائب گفت:

گر هنري دارد و هفتاد عيب
نبيند به جز آن يك هنر
دوست

پس تمام هنرم دیدن مغفرت تو است: «وَأِلَى مَغْفِرَتِكَ وَفَدَّتْ»؛ و امیدوارم تو هم فقط به همین بنگری، و از همه گناهانم درگذری.

«وَأِلَى عَفْوِكَ قَصَدْتُ»؛ و هدف خود را توجّه به عفو تو قرار داده‌ام تا با عفو خودت سراسر افق جانم را از انوار الهی بپوشانی، که در آن صورت در عالم خاکی، هیچ چیز را توان آن نیست تا گوهر پاک جانم را - که هدیه‌ی تو است به من - آلوده کند، که گفت:

عالم خاك از كجا، گوهر پاك از كجا؟

از چه فرود آمدیم، باز کنند این چه جاست؟

آری؛ دریچه‌های غیب را با عفو خود در مقابل جان من بگشا و من نیز چنین عفوی را قصد کرده‌ام که از همه چیز بگذرم و به عفو تو دل ببندم. «وَأِلَى تَجَاوُزِكَ اشْتَقْتُ»؛ و به سوی گذشت و چشم‌پوشی تو مشتاقم. آمده‌ام تا زیبایی‌های چشم‌پوشی و گذشت تو را ملاقات کنم، پس:

منگر اندر ما، مکن در ما نظر

اندر اکرام و سخای خود نگر

و با شوق به گذشت و چشم‌پوشی‌ات راه قرب و

نزدیکی به تو را یافته‌ام، همچنان‌که: «وَأَبْغَضْتُكَ

وَبَغِضْتُ»؛ و با اعتماد به فضل تو امیدوار شدم و اطمینان یافتم که متوجّه گنج بزرگی شده‌ام و

آن فضل توست و این توجّه ام را با تو در میان می‌گذارم که:

در زمین بودیم و غافل از زمین
غافل از گنجی که در وی بُد دفین

گنج اعتماد به فضل الهی، بزرگترین گنجی است که من بدان دست یافته‌ام و لذا در ادامه عرضه می‌دارد: «وَ أَلَيْسَ عِنْدِي مَا يُوجِبُ لِي مَغْفِرَتَكَ»؛ من اصلاً به خودم نمی‌نگرم که ببینم آیا چیزی دارم که شایسته مغفرت تو شود یا نه، بلکه به مغفرت تو می‌نگرم که می‌خواهد سراسر عالم را فراگیرد، زیرا در اجرای سنت مغفرت، لازم نیست عاملی جهت مغفرت در صحنه باشد، وگرنه دیگر مغفرت معنی نمی‌دهد، کافی است مانعی برای جاری‌شدن مغفرت نباشد و توجّه به مغفرت به تنهایی همه‌ی موانع را مرتفع می‌کند، ای سالک! به خود منگر، که در آن حال از نگاه به مغفرت بازمانده‌ای، بلکه به مغفرت حضرت غفار بنگر.

جمله ما و من به پیش او نهید

مُلک، مُلک اوست، مُلک او را دهید

چون فقیر آید اندر راه راست شیر

و صید شیر خود آن شما است

عرضه می‌داری: «وَ لَا فِي عَمَلِي مَا أَسْتَحِقُّ بِهِ عَفْوِكَ»؛

چون به عمل خود بنگرم چیزی که مرا شایسته عفو تو کند نمی‌یابم. «وَ مَا لِي بَعْدَ أَنْ حَكَمْتُ عَلَى نَفْسِي

إِلَّا فَضْلَكَ»؛ وقتی در مورد خود به داوری

بنشینم، نتیجه داوری‌ام این است که مگر من چه

دارم جز توجّه به فضل تو، و همین توجّه به فضل

خدا، همه‌ی سرمایه‌ی من است، کدام چشمه برای

سیراب‌کردن تشنگان شرط قرار داده است؟ همین

که موجود تشنه‌کام به سوی چشمه حرکت کرد، این

چشمه است که با تمام شوق، سیرابی را به سوی

تشنه‌گان هدیه می‌کند، فقط کافی است سیراب‌کردن

چشمه را به رسمیت بشناسیم و آن را اظهار کنیم، که همان گفتن و اظهارکردن، عامل جهت گیری روح است به سوی آن. گفت:

أمر «قل» زآن آمدت کی راستین

کم نخواهد شد، بگو دریاست این

حرکت و تجلی فضل الهی به سوی مزرعة جان تو،

یک شرط دارد و آن طلب آن است، چراکه:

طیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک

چو درد در تو نبیند، که را دوا بکند؟

پس:

الله، الله زود بشتاب و بجو

چون که بحر رحمت است این، نیست جو

الله، الله چون به فضلت راه داد سر به خاک

پای او باید نهاد

خود که را آمد چنین دولت به دست قطره را

بحری تقاضاگر شده است

چون تقاضا می کند دریا تو را از چه

استادی و واماندی هلا؟

هین بده ای قطره خود را بی ندم تا

بیابی در بهای قطره ایم

پس باید با نظر به فضل و مغفرت او، آن فضل

و مغفرت را بخواهی؛ فقط همین! و لذا در آخر

این فراز عرضه می داری: «فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ

تَقْضِلْنِي عَلَيَّ» ابتدا تقاضای رحمت و فضل برای

پیامبر و اهل البیت^{علیهم السلام} نمودی تا با فیض بیشتری

که بر آن واسطه های فیض مرحمت می کند ما هم

بهره مند شویم و سپس تقاضا می کنی: «وَ تَقْضِلْنِي

عَلَيَّ»؛ یعنی بر من هم رحمت بیکران خود را

سرازیر فرما که شیرین ترین حالت، نگاه به

رحمت توست و آماده برای لطف بی کرانت.

ای برادر موضع ناکشته باش کاغذ

اسپید نابنوشته باش

اسپید نابنوشته باش

تا مشرف گردی از «ن و القلم»

بکارد در تو تخم، آن ذوالکرم

حضرت امام محمد باقر ♦ می‌فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ، يُقْبِلُ النَّوْبَةَ وَ يَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ»؛⁷³ خداوند غفور و رحیم است، لذا توبه را می‌پذیرد و از گناهان می‌گذرد. انسان به راحتی با نظر و امید به رحمت بی‌کران پروردگار، رحمت بی‌کران او را می‌خرد، پس:

یک چشم زدن غافل از آن یار نباشید

شاید که نگاهی کند آگاه نباشید

گفتار هدایت‌بخش

«اللَّهُمَّ وَ أَنْطِقْنِي بِالْهُدَى، وَ أَلْهَمْنِي التَّقْوَى، وَ وَفَّقْنِي لِذَلِكَ هِيَ أَرْكَى، وَ اسْتَعْمَلْنِي بِمَا هُوَ أَرْضَى».

ای خدا! مرا به هدایت گویا گردان، و به تقوا الهام کن، و به آن عملی که پاک‌ترین عمل است موفقم فرما، و به آنچه بیش از همه موجب رضایت توست وادارم.

حافظ در راستای عدم جهت‌گیری صحیح می‌گوید:

ای دل به هرزه، دانش و عمرت به باد رفت

صد مایه داشتی و نکردی کفایتی

به این دلیل زحمات ما به باد رفت که نتوانستیم از استعدادهایی که داشتیم درست استفاده کنیم.

حضرت در این فراز عرضه می‌دارند: خدایا!

«أَنْطِقْنِي بِالْهُدَى»؛ دل انسان آنچنان است که به

دنبال هر آنچه زبان می‌گوید راه می‌افتد، پس

زبان مرا به گفتار هدایت‌آمیز گویا بفرما تا

دل نیز به مسیر هدایت سیر کند و در راستای

هدایت دل به جایی برسم که قبله و مقصودم تو

باشی. مولوی در راستای گله از زبانی که گویای هدایت نیست، می‌گوید:

ای زبان! هم آتش و هم خرمنی
چند این آتش در این خرمن زنی؟
در نهان، جان از تو افغان می‌کند
گرچه هر چه گویایش آن می‌کند
ای زبان هم گنج بی‌پایان تویی
ای زبان هم رنج بی‌درمان تویی

هم صغیر و خدعه‌ی مرغان تویی
هم انیس و وحشت هجران تویی

اگر زبان گویای هدایت نشد، جان انسان را به فغان و ناله در می‌آورد و امام ♦ از خدا می‌خواهند که آن را به هدایت گویایش بگرداند تا جانشان نیز از دست زبانشان در آرامش قرار گیرد. زیرا اگر زبان را در مسیر هدایت قرار ندهیم زبان ما را در مسیر ضلالت سوق می‌دهد. از حضرت صادق ♦ هست که هیچ روزی نیست مگر آن که هر عضوی از اعضاء بدن به زبان خطاب می‌کند، ترا به خدا قسم می‌دهم که ما به عذاب نیندازی. در روایت دیگر هست که گویند: در حق ما از خدا بترس زیرا اگر تو راست باشی همه‌ی ما راستیم، و اگر تو کج شوی ما همه کج می‌شویم.⁷⁴

«وَأَلْهَمْنِي التَّقْوَى»؛ آن نسیم و الهام تقوایی که با لطف و کرم خود بر قلبها می‌وزانی، بر قلب من نیز بوزان تا دائماً مواظب خود باشم و یک لحظه از کنترل «قلب» و «عقل» و «خیال» و «اعضاء» خود غافل نباشم.

در مناجات شعبانیه عرضه می‌داری: «الهي! قَدْ جُرْتُ عَلَى نَفْسِي فِي نَظَرِ لَهَا، فَلَهَا الْوَيْلُ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَهَا»؛ ای

خدا! در راستای عدم توجه و غفلت از نگهداری قلب خود، به خود ستم کردم، وای اگر آن را نبخشی. تقوی همان نگهداری نفس است در راه شریعت، و چنانچه چنین ملکه‌ای را خداوند بر قلب ما الهام فرماید، دائماً مواظب خواهیم بود که نفس خود را در مسیر شریعت نگه داریم. عمده آن است تا بتوانیم عواملی که موجب غفلت قلب می‌شود، مثل آرزوهای بلند دنیایی و یا پرحرفی و یا تکبر را بشناسیم.

«وَوَفَّقَنِي لِلَّتِي هِيَ أَزْكَى»؛ و مرا در به دست آوردن پاکیزه‌ترین و پر فایده‌ترین چیزها موفق بگردان، تا به بالاترین نتیجه‌ها برسم و در آن راستا اطمینانم به تو و به دستورات دین تو بیشتر شود، اگر به اقامه صلاة امر نمودی، موفقم کن به انجام پاکیزه‌ترین نماز، که هیچ فکری جز توجه به ساحت قدسی تو در آن نباشد، و اگر توفیق خدمت‌گذاری عطایم کردی، موفقم کن که در انجام آن خدمت، جلب نظر هیچ کس مدنظرم نباشد، زیرا هراندازه عقیده و عمل، پاک‌تر باشد، بهره‌اش برای انسان بیشتر است و انسان زودتر به نتیجه می‌رسد و بعداً با آن نتیجه همواره به‌سر خواهد برد.

«وَأَسْتَعْمِلُنِي بِمَا هُوَ أَرْضَى»؛ به کاری وادارم که موجب نهایت رضایت تو باشد، نه تنها از اعمال رذیله که موجب خشم تو است بازم دار، بلکه به اعمال حسنه‌ای که صرفاً موجب رفع خشم تو است هم راضی نیستم، بلکه طالب اعمالی هستم که اوج رضایت تو را دربرداشته باشد، مثل اصحاب اباعبدالله♦، که شب عاشورا حضرت به آن‌ها فرمودند: «بیعت خود را از شما برداشتم و لذا از سیاهی شب استفاده کنید و بروید!» آری؛ درست است که اگر رفته بودند، به عذاب جهنم

گرفتار نمی‌شدند و خدا هم بر آن‌ها خشم نمی‌کرد، ولی آن بزرگواران به صرف خشم نکردن پروردگارشان راضی نبودند، بلکه طالب عملی بودند که نهایت رضایت پروردگارشان را در پی داشته باشد و همین طلب موجب رسیدن به چنین موفقیتی شد که در زیر نظر امام زمانشان شهید شدند و راه سیر به سوی قیامت را به بهترین شکل طی کردند. حال خدایا! مرا نیز به چنین کارهایی رهنمون باش.

من فدای آن که نفروشد وجود
سلطان با افضال و جود
چون بگرید آسمان گریان شود
چون بنالد چرخ، یا رب شود
من غلام آن مس همت‌پرست
کاو غیر از
کیمیا نارد شکست

پر برکت‌ترین راه

«اللَّهُمَّ اسْأَلُكَ بِي الطَّرِيقَةَ الْمُتَلَى، وَ اجْعَلْنِي عَلَى مِلَّتِكَ
أُمُوتُ وَ أَحْيَا».

خدایا! مرا در مسیر پاکان سیر بده و این طور برایم مقرر فرما که مرگ و حیاتم سراسر در مسیر دین تو باشد.
در راستای این‌که دل طالب راهی است که به خدا ختم شود و زندگی و مرگش در آن راه باشد، مولوی می‌گوید:

دل من رأی تو دارد، سر سودای تو دارد
رخ فرسوده زردم، غم صفرای تو دارد
سر من مست جمالت، دل من دام خیالت
گوهر دیده نثارت، کف دریای تو دارد
اگرم در تو بیندی، زره بام برآیم
که زهی جان لطیفی که تماشای تو دارد
به دو صد بام برآیم، به دو صد دام درآیم
چه کنم آهوی جانم سر صحرای تو دارد

حضرت در این فراز از حضرت ربّ العالمین تقاضا می‌کنند: مرا به راه بیاور! آن هم راه و طریق مُثَلّی، یعنی طریق اقوم، راهی که همواره در آن برکت و نتیجه هست، که همان طریق اهل‌البیت^{علیهم‌السلام} است، چون اگر انسان به لطف الهی در مسیر حقیقی قرار گرفت، زمین و زمان در تعالی او به کمک او می‌آیند و عالم تکوین در خدمت او قرار می‌گیرد، دیگر سرعت تعادلی‌اش مثل حرکت قایقی است که در مسیر موافق رودخانه حرکت می‌کند، به طوری که به خودی خود سیر می‌کند.

«وَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ مَلِئِكِ أَمْوَتٍ وَ أَحْيَا»؛ و خدایا! تا زنده ام در فضای دین تو تنفس کنم و روحم در معرض نسیم جانفزای دین تو قرار داشته باشد و چون از این دنیا رحلت کردم، با قلبی که سراسر متدین به دین تو است از این دنیا بروم، تا سرنوشت من مطابق سرشت من باشد. زیرا:

هوای کوی تو از سر نمی‌رود آری
غریب را دل سرگشته با وطن باشد

وطن حقیقی ما در زیر سایه‌ی بندگی تو به سربردن است، بندگی و علاقه‌ی به خودت را قبل از خلقت من در من قرار دادی، قصه‌ی این دنیایی، قصه‌ی پایداری بر آن عهد است.

همه عمر بر ندارم سر از این خمار مستی
که هنوز من نبودم که تو در دلم نشستی

راه کسب حکمت

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ مَنِّعْنِي بِالْاِقْتِصَادِ، وَ اجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ السَّادَةِ، وَ مِنْ أَدِلَّةِ الرَّشَادِ، وَ مِنْ صَالِحِ الْعِبَادِ، وَ ارْزُقْنِي فَوْزَ الْمَعَادِ، وَ سَلَامَةَ الْمِرْصَادِ».

خدایا! درود تو بر محمد و آل او که مجاری فیض تو اند و در امر رساندن دین تو به مردم بسیار زحمت کشیدند و خون دل خوردند، و نیز مرا از میانه‌روی در امور بهره‌مند

بگردان، و اهل صواب در قول و عمل قرارم ده، و از راهنمایان به راه راست و از بنده‌های صالح قرارم ده، و رستگاری در معاد و ابدیت و رهایی از کمینگاه دوزخ را رزق من بگردان. از آن‌جایی که انسان جاهل، یا گرفتار افراط است و یا گرفتار تفریط، هرکس به اندازه‌ای که خود را در تعادل و میانه‌روی وارد نمود، خود را از جهل به عقل و حکمت سیر داده است، این است که حضرت ♦ از خدا تقاضا می‌کنند که از اقتصاد و میانه‌روی برخوردار باشم و لذا اگر انسان خواست گرفتار افراط و تفریط نباشد، باید قوه‌ی غضبیه و شهویه خود را تحت کنترل عقل و شرع قرار دهد، در آن صورت قوه‌ی شهویه به عفت تبدیل می‌شود و قوه‌ی غضبیه بدون آن‌که سرکوب شود، به شجاعت مبدل می‌گردد، در آن حالت انسان مفتخر به ملکه حکمت می‌گردد و شرایط ریزش الطاف الهی را بر قلب خود فراهم می‌کند. هر چقدر انسان بیشتر خود را در تعادل و میانه‌روی قرار دهد، بیشتر خود را به ملکه حکمت نزدیک می‌کند، پس جا دارد با تمام وجود تقاضا کنیم: «وَمَتَّعِنِي بِالْاِقْتِصَادِ»؛ خدایا ما را به میانه‌روی مفتخر بگردان.

سپس حضرت تقاضا می‌کنند: «وَاجْعَلْنِي مِنْ اَهْلِ السَّادَةِ، وَ مِنْ اَدِلَّةِ الرَّشَادِ، وَ مِنْ صَالِحِ الْعِبَادِ»؛ خدایا! مرا از کسانی قرار ده که اهل سداد و صواب هستند. قرآن به مؤمنین می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَفُؤَلُوا قَوْلًا سَدِيدًا»؛ ⁷⁵ تقوا پیشه کنید و در گفتار، سخنان سدید و صواب بگویید، گفتاری که انسان‌ها در راستای آن، جهتی به سوی کمال و

حقیقت داشته باشند و نه به سوي پوچي و خیال. حال حضرت در این فراز از خدا چنین شخصیتی را طلب می‌کنند تا زندگی در جهت کمال و حقیقت باشد و نیز «مِنْ أَدِلَّةِ الرَّشَادِ»؛ و از کسانی باشم که راهنما به سوي واقعیات هستند، نه راهنما به سوي پوچی‌ها، چون انسان رشید، انسانی است که راه را از بی‌راهه تشخیص می‌دهد و حضرت ♦ طالب اند که در راهنمایی‌های خود مردم را به سوي مقصد حقیقی‌شان راهنمایی کنند.

«وَ اجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ السَّادَاتِ، وَ مِنْ أَدِلَّةِ الرَّشَادِ، وَ مِنْ صَالِحِ

الْعِبَادِ»؛ و خدایا! مرا از بنده‌های صالح خودت قرار بده، آن‌هایی که صلاحیت بندگی تو را پیدا کرده‌اند، چراکه انسان در ابتدای امر صلاحیت بندگی خدا را ندارد، زحمتهای باید کشید تا خدا! خدا! گفتن برای قلب شیرین گردد و انسان افتخار خود را بندگی خدا بداند. قرآن می‌فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي

الصَّالِحِينَ»؛ ⁷⁶ آن‌هایی که ایمان به خدا و به حقایق غیبی آوردند و عملی مناسب با شریعت انجام دادند، حتماً آن‌ها را در زمرة صالحین وارد خواهیم کرد. پس معلوم است باید مراحل را طی کرد تا وارد مقام بنده‌های صالح گشت. آری؛ اگر کسی وارد مقام بنده‌های صالح گشت و صلاحیت بندگی خدا نصیبش شد و خدا، خدا گفتن برای قلبش شیرین شد، وارد مرحله‌ای می‌شود که بسیاری از مردم از آن محروم‌اند. در روایت قدسی داریم که پیامبر خدا ﷺ از قول خداوند می‌فرمایند: «أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ، مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَ لَا أُذُنٌ

سَمِعَتْ وَ لَاحْظَرَ عَلِي قَلْبِ بَشَرٍ»؛⁷⁷ برای بندگان صالحم چیزی را فراهم کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده است.

«وَ ارزُفْنِي فَوْزَ الْمَعَادِ، وَ سَلَامَةَ الْمِرْصَادِ»؛ خدایا! رستگاری در قیامت و نجات از کمینگاه جهنم را روزی من قرار ده، چون مقطع اصلی زندگی ما در ابدیت ماست، اگر ابدیت ما اصلاح نشود، تمام زندگی را باخته‌ایم، باید کمالاتی به دست آوریم که در آن عالم به کارمان آید، حالا هر چه در این دنیا برای دنیا زرنگ و دانا باشیم، این زرنگی‌ها و دانایی‌ها اگر ما را در ابدیتمان یاری نکند، هیچ دردی از ما دوا نکرده است. به ما خواهند گفت:

ای که خلقان را تو خر می‌خوانده‌ای

این زمان چون خر بر این یخ مانده‌ای

گر تو علامه‌ی زمانی در جهان

نک فَنای این جهان بین این زمان

برای موفقیت در آن جهان و نجات یافتن از کمینگاه جهنم، باید خداوند به ما توفیق دهد تا به کارهایی بپردازیم که آنجا به کار آید. به گفته مولوی:

روز مرگ این حسّ تو باطل شود

نور جان داری که یار دل شود؟

در لَحد کاین چشم را خاک آکند

هست آنچه گور را روشن کند؟

آن زمان کاین دست و پایت بر دَرَد

پَرّ و بالت هست تا جان بر پرد؟

در آن حال کسانی که مبتلا به حبّ شهوات و

زینت دنیا هستند، بیچاره می‌شوند، چون پس از

مفارقت از این دنیا محبوب خود را که دنیا و

شهوات دنیایی بود، نمی‌یابند، و دل را هم به چیزی که آن‌جا به کار می‌آید آشنا نکرده‌اند.

این جهان پوشیده گشتی و غنی
چون از این‌جا می‌روی چون می‌کنی؟

حضرت ♦ از خداوند موفقیت در آن دنیا را طلب می‌کنند تا خداوند در این دنیا به کارهایی متمایلشان کند که آن‌جا به کار آید و آماده زندگی آن جهانی شوند. از پیامبر خدا ﷺ سؤال کردند: زیرک‌ترین اهل ایمان چه کسانی هستند؟ فرمودند: «أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ وَ أَشَدَّهُمْ إِسْتِعْدَادًا لَهُ»؛⁷⁸ یعنی، آنان که بیشتر از همه به یاد مرگاند و بیشترین آمادگی را برای آن دارا هستند.

تقاضای خلوص نفس

«اللَّهُمَّ خُذْ لِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِي مَا يُخَلِّصُهَا، وَ أَبْقِ لِنَفْسِي مِنْ نَفْسِي مَا يُصَلِّحُهَا، فَإِنَّ نَفْسِي هَالِكَةٌ أَوْ تَعَصِمُهَا»؛

خدایا! آنچه موجب خلوص نفس من می‌شود برای خودت بگیر، و از نفسم آنچه موجب اصلاح آن می‌شود را برایم نگه دار، چراکه نفس من به خودی خود در هلاکت است، مگر آن‌که تو آن را نگه داری.

نفس هر انسانی در ابتدای امر هم از ملکات فاضله، و هم از رذائل فاسده، خالی است و سعادتش در گرو تربیت آن است، انسانی که متوجه باشد خلوص نیت چگونه آن را به مقامات و کمالات غیرقابل توصیف سیر می‌دهد، یک لحظه در مراقبه آن سستی به خود راه نمی‌دهد و سعی دارد با هر چه بیشتر خالص‌کردن نیت خود حجاب‌های بین خود و عالم آخرت را برطرف نماید.

حضرت سجاد ♦ در این قسمت از دعا چنین تقاضا می‌کنند: «اللَّهُمَّ خُذْ لِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِي مَا يُخَلِّصُهَا»؛ خدایا! همه تقاضای من خالص‌شدن نفسم می‌باشد، که برای تو خالص شود و بین آن و تو هیچ حجاب و مانعی نباشد، حال هر آنچه نفس مرا به چنین مرحله‌ای می‌رساند در اختیار خودت بگیر تا فقط و فقط برای تو باشد. و مسلم این آرمان محقق نمی‌شود مگر با انجام دقیق فرائض و دوری از محرمات به طور کامل، پس خدایا! در این امور توفیق کامل را نصیب من بگردان. تا تمام توجهم به تو افتد و آن، آن چیزی است که از من برای خودت اخذ می‌کنی و نفسم از نظر به خودش پاک می‌شود.

روی بنما و وجود خودم از یاد ببر
خرمن سوختگان را تو بگو باد ببر

در ادامه تقاضا می‌کنی: «وَأَبْقِ لِنَفْسِي مِنْ نَفْسِي مَا يُصَلِّحُهَا»؛ حال که برای اصلاح نفسم باید چیزی را در اختیار گیری و چیزی را برایش واگذاری، پس آنچه موجب اصلاح من می‌شود را در آن باقی بگذار، مثل ذخیره گرانقدر فطرت که اگر از آن غافل شوم، نور تو را در جانم خاموش کرده‌ام، آن را برایم باقی بگذار و کمک بفرما تا توجه به آن را از دست ندهم، و نیز آن عقلی که به من دادی تا تو را بشناسم و تو را عبادت کنم، و آن نیات پاکی که موجب اخلاص من می‌شود، در نزد خودت برایم حفظ کن و خلاصه هر آنچه موجب اصلاح نفسم می‌شود همه را سراسر برای من باقی و پایدار بدار.

«فَإِنَّ نَفْسِي هَالِكَةٌ أَوْ تَعَصِمُهَا»؛ چراکه اگر آن گرفتن در نزد خودت را و آن باقی‌گذاردن را انجام ندهی، و به عبارت دیگر اگر نفس مرا به خودش

واگذاری، هلاک خواهد شد. نفس دشمنی است که با انسان اظهار یگانگی و رفاقت می‌کند و همین است علت خطرناک‌بودنش، چراکه دشمن هم‌خانه است. بنا به فرمایش علی: **«هُوَ أَكْ أَعْدِي عَلَيْكَ مِنْ كُلِّ عَدُوٍّ فَأَعْلِبُهُ وَ إِلَّا أَهْلَكَ»**؛⁷⁹ خواست خود تو، دشمن‌ترین دشمن تو است، پس به جای میدان دادن به آن، بر آن حکومت کن و کنترلش نما، وگرنه تو را هلاک می‌کند. به گفته مولوی:

حیله کرد انسان و حیله‌اش دام بود

آنچه جان پنداشت، خون‌آشام بود

در ببست و دشمن اندر خانه بود

حیله فرعون از این افسانه بود

آری؛ گاهی انسان فکر می‌کند به نفع خود نقشه می‌کشد، ولی چون گرفتار نفس امّاره است، همان چیزی را که جان می‌پنداشت، خون‌آشام بود و خون او را خواهد ریخت. مثل کسی است که از ترس آن که دشمن وارد خانه نشود در را بسته است، در حالی‌که دشمن داخل خانه است، نقشه‌های فرعون در مقابل موسی **♦** از همین نوع نقشه‌کشی‌ها بود. برای نجات از این خطر، یک راه بیشتر نیست و آن این‌که دست به دامن پروردگار شویم و این فراز از دعا را با تمام وجود جزء اصلی‌ترین تقاضای خود قرار دهیم و بگوییم: خدایا! نفس ما را از ناخالصی‌ها پاک گردان وگرنه هلاک می‌شویم.

صلاح کار کجا و من خراب کجا

تفاوت ره از کجاست تا به کجا

حق؛ مامن جان انسان‌ها

«اللَّهُمَّ أَنْتَ عُدَّتِي إِنْ حَزَنْتُ، وَ أَنْتَ مُنْتَجِعِي إِنْ حُرِمْتُ، وَ بِكَ اسْتِعَانَّتِي إِنْ كَرِهْتُ، وَ عِنْدَكَ مِمَّا فَاتَ خَلْفُ، وَ لِمَا فَسَدَ

صَلَاحٌ، وَ فِيمَا أَنْكَرْتَ تَغْيِيرٌ، فَأَمُنُّ عَلَى قَبْلِ الْبَلَاءِ بِالْعَافِيَةِ،
وَ قَبْلَ الطَّلَبِ بِالْحِدَّةِ، وَ قَبْلَ الضَّلَالِ بِالرَّشَادِ، وَ الْكُفْيِ مَثْوَنَةٌ
مَعْرَةَ الْعِبَادِ، وَ هَبْ لِي أَمْنٌ يَوْمَ الْمَعَادِ، وَ أَمِنْحِنِي حُسْنَ
الْإِرْشَادِ».

ای خدا! تو پشت و پناه من هستی، آنگاه که غم مرا فرا گیرد، و تو محل امید منی، آنگاه که اهل دنیا از همه چیز محروم کنند، و به سوی تو استغاثه می‌کنم، آنگاه که اندوه‌ها از همه طرف به سویم آیند، و عوض و جایگزینی آنچه از دست برود نزد تو است، همچنان‌که اصلاح هر آنچه فاسد شود و تغییر هر آنچه پسندیده نیست، به دست تو است، پس بر من منت گذار و قبل از آن که بلا مرا فرا گیرد، عافیت را جایگزین آن گردان، و قبل از آن که نیازمند شوم، عدم نیاز را جایگزینش فرما و قبل از آن‌که گمراه شوم، ارشاد را جایگزینش کن و مرا از برخوردهای ناشایست بندگان بی‌نیاز گردان و امنیت روز قیامت را بر من مرحمت فرما، و زیبایی هدایت را از من دریغ مدار.

در این قسمت از دعای مکارم الأخلاق، حضرت سجاد ♦ پس از آن‌که به خدا عرضه می‌دارند که تو در همه شرایط نقطه امید جان من هستی و اظهار می‌دارند تبدیل هر بدی به خوبی نزد تو است، بر همین اساس از خدا تقاضا می‌کنند که بدی‌ها را به خوبی تبدیل فرماید.

ابتدا در این بخش می‌گویی: «اللَّهُمَّ أَنْتَ عُدَّتِي إِنْ حَزَنْتُ، وَ أَنْتَ مُنْتَجِعِي إِنْ حُرِمْتُ، وَ بِكَ اسْتِعَاثَتِي إِنْ كَرِهْتُ»؛ ای خدا! با توجه به همه خوبی‌ها که در تو هست و با توجه به اینکه من به گوهر وجود تو ایمان دارم، چون غمی مرا فراگیرد، سرمایه‌های من از آن غم، تو هستی، و چون دشمنانم

.....

حیله کنند تا مرا از آنچه باید داشته باشم محروم نمایند، تویی که محلّ امید و نعمت من هستی، و چون انواع اندوه‌ها و با شدّت بسیار سراسر روح و قلب مرا فرا گیرد، به تو پناه می‌برم، پس تو را دارم و تا تو را دارم به همه تکیه‌گاه‌ها و گنج‌ها دست یافته‌ام، دیگر هیچ مشکلی توان خاکستر کرده شعله حیات مرا ندارد، چون در هنگامه‌ی خطر به جای وای وای گفتن، و خود را نابود کردن؛ خدا خدا می‌گویم و خود را نجات می‌دهم، چراکه:

هر که صید وای خود شد، وای او

گم شود از وای، سر تا پای او

«وَعِنْدَكَ مِمَّا قَاتَ خَلْفٌ، وَ لِمَا فَسَدَ صِلَاحٌ، وَ فِيمَا اَنْكَرْتَ

تَغْيِيرٌ»؛ در کشاکش زندگی و در مسیر بندگی تو، هر آنچه از دست بدهم، عوض و جایگزین آن نزد تو هست، و هر آنچه تباه شود، قدرت اصلاحش نزد تو هست و هر آنچه را نپسندی، تغییرش نزد تو هست.

وقتی انسان متوجّه حضرت رب‌العالمین در زندگی اش شد و تقاضا کرد که خداوند ولایت و سرپرستی او را به دست گیرد، برای تغییر اساسی جهت جان چنین بنده‌ای خداوند تغییراتی در زندگی او به وجود می‌آورد، لذا چیزهایی که او مایل بود بماند، می‌رود، چیزهایی که به آن‌ها امید داشت، از دست می‌دهد و خلاصه دگرگونی‌هایی در زندگی‌اش رخ می‌نماید؛ در این فراز اظهار می‌داری:

ما که دادیم دل و دیده به طوفان بلا

گو بیا سیل غم و خانه ز بنیاد ببر

حالا که پذیرفتیم دیگر ما در صحنه نباشیم و خدا باشد، پس خدایا! سیل غم دوری از مأنوسات را بفرست و بنیاد خانه منیّت و انانیت ما را

به کلّی ویران نما، چون می‌دانم: «وَ عِنْدَكَ مِمَّا فَاتَ خَلْفُ»؛ به جای آنچه می‌رود، جایگزین و عوض نزد تو است، تو با نور خودت آن را جبران می‌کنی، چنانچه به پیامبرش حضرت موسی \blacklozenge فرمود: «يَا مُوسَى! مَا خَلَقْتُ خَلْقًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ فَإِنِّي إِنَّمَا ابْتَلَيْتُهُ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ وَ أَعَافِيهِ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ وَ أَرْوِي عَنْهُ مَا هُوَ شَرٌّ لَهُ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ أَنَا أَعْلَمُ بِمَا يَصْلِحُ عَبْدِي عَلَيْهِ»؛⁸⁰ ای موسی! هیچ موجودی را دوست داشتنی‌تر از بنده مؤمن خلق نکردم، گرفتارش کنم به آن چیزی که برای او بهتر است و عافیتش دهم در آن چیزی که برای او بهتر است و بزدايم از او آنچه برایش شرّ است با جایگزینی آنچه برای او خیر است من به آنچه صلاح بنده‌ی من است عالم‌ترم.

حضرت سجاد \blacklozenge پس از آن‌که اظهار فرمود: آنچه تو برای من می‌کنی سراسر خوبی است، عرضه می‌دارد: «فَأَمْنٌ عَلَيَّ قَبْلَ الْبَلَاءِ بِالْعَافِيَةِ، وَ قَبْلَ الطَّلَبِ بِالْحِدَّةِ، وَ قَبْلَ الضَّلَالِ بِالرَّشَادِ»؛ خدایا! بر من منت بگذار و در زندگی‌ام، عافیت و گذر از موانع را به جای گرفتارشدن در موانع قرار بده.

منگر اندر ما، مکن بر ما نظر

اندر اکرام و صفای خود نگر

و در راستای همان منت‌گذاری و دادن با ارزش‌ترین چیزها به من، قبل از آن‌که گرفتار نیازمندی و فقر شوم، به برخورداری مفتخرم نما تا بتوانم همواره با تو باشم.

در خدا گم شو، وصال این است و بس

گمشدن گم کن، کمال این است و بس

اگر گرفتار فقر شوم، به چنین کمالی دست نمی‌یابم. و در راستای همان منت‌گذاری بر من،

قبل از آنکه گمراهی‌ها به سراغم آید، راهنمایی‌ام کن، وگرنه اگر فرصت‌ها از دست برود و من هنوز مایل به راه‌یابی به سوی تو نباشم و تو را نیافته باشم، به خسران بزرگی گرفتار شده‌ام.

گر من از باغ تو یک میوه بچینم چه شود
پیش پایي به چراغ تو ببینم چه شود؟

گر یا رب اندر کنف سایه‌ی آن سرو بلند
من سوخته یک دم بنشینم چه شود؟

گر آخر ای خاتم جمشید همایون آثار
فتد عکس تو بر نقش نگینم چه شود؟

آری؛ کمک بفرما که در زیر سایه هدایت تو
قرار گیرم و عکس انوار هدایت تو بر نقش نگین
قلب من فرود آید.

«وَ أَكْفِنِي مَوْتَهُ مَعْرَةً⁸¹ الْعِبَادِ»؛ تو خودت برای داشتن
توان مقابله با مکر مردم کفایت کن، چون در
آن صورت «نیست در شهر نگاری که دل ما برد»
مردم بنا دارند مرا گرفتار حيله‌های خودشان
کنند و اگر تو را نداشته باشم، من نیز
گرفتار آن‌ها می‌شوم و سیل مکرها و حيله‌هاست
که سراسر زندگی مرا اشغال می‌کند، عمده آن
است که من فقیر لطف تو باشم و تو برای من
کافی باشی.

گلام همت آن رند عافیت سوزم
که در گداصفتی کیمیایگری آموخت

اگر تو مرا کفایت کنی، در اوج گدایی از تو،
به حقیقی‌ترین کیمیا دست یافته‌ام و دیگر
احوالات من به رد و قبول مردم گرفتار نیست.

امام صادق ♦ می‌فرمایند: «إِنَّ رِضَا النَّاسِ وَ لَا يُمْلِكُ وَ

81 - مَعْرَهُ: در موردی به کار می‌رود که فردی نسبت به دیگری مرتکب بدی می‌شود و عیبی را به او نسبت دهد.

أَسْئَلَهُمْ لِاتِّضَبُّطٍ وَ كَيْفَ تَسْلَمُونَ مِمَّا لَمْ يَسْلَمْ مِنْهُ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ وَ رُسُلُهُ»؛⁸² خوشنودی مردم دست‌نایافتنی است، و زبان آن‌ها قابل‌کنترل نیست و چگونه از آنچه انبیاء و رسولان الهی در امان نبودند، می‌خواهی در امان باشی. حال می‌شود مرا با این مردم بگذاری؟! حضرت موسی ♦ عرض کرد: «یا رب! أَسْأَلُكَ أَنْ لَا يَذْكُرْنِي أَحَدٌ إِلَّا بِخَيْرٍ، قَالَ: مَا فَعَلْتُ ذَلِكَ لِنَفْسِي»؛⁸³ خدایا! از تو تقاضا مندم که شرایطی فراهم نمایی که مردم در مورد من جز به خوبی یاد نکنند. خداوند فرمود: من برای خودم هم چنین کاری نکردم، چگونه می‌خواهی برای تو چنین کنم. لذا در این فراز از دعای مکارم تقاضا می‌کنی: خدایا! مرا با این مردم وامگذار، وگرنه گرفتار مدح و ذم آن‌ها می‌شوم.

لقمان در راهنمایی فرزندش به او گفت: «لَا تَعْلُقْ قَلْبَكَ بِرِضَا النَّاسِ وَ مَدْحِهِمْ وَ ذَمِّهِمْ، فَإِنَّ ذَلِكَ لَا يَحْصُلُ وَ لَوْ بَالِغِ الْإِنْسَانِ فِي تَحْصِيلِهِ بِغَايَةِ قُدْرَتِهِ»؛⁸⁴ قلب خود را به مدح و ذم مردم متعلق نکن که چیزی به دست نمی‌آوردی، حتی اگر در این رابطه نهایت کوشش و تلاش خود را به کار گیری. سپس حضرت لقمان برای این‌که در عمل این نکته را به فرزندش نشان دهند، درازگوشی را انتخاب کردند و ابتدا فرزندشان را سوار نمودند و خودشان پیاده در میان شهر افسار آن را می‌کشیدند. به فرزندشان فرمودند: دقت کن بین مردم چه می‌گویند. مردم به همدیگر می‌گفتند: عجب پسر بی‌غیرتی! خودش روی الاغ نشسته است و پدر پیرش

⁸² - وسائل، ج 27، ص 394.

⁸³ - بحار الأنوار، ج 75، ص 207.

⁸⁴ - بحار الأنوار، ج 13، ص 433.

پیاده است. سپس لقمان به پسرشان گفتند: حالا کار را عکس می‌کنیم، من سوار می‌شوم و تو افسار الاغ را بکش. چون به سخنان مردم گوش دادند، شنیدند می‌گویند: چه پیرمرد بی‌رحمی! سوار الاغ شده و به این جوان رحم نمی‌کند و پیاده او را این طرف و آن طرف می‌برد. سپس گفت: حالا دوتایی سوار می‌شویم. باز به سخنان مردم گوش دادند، شنیدند می‌گویند: چه آدم‌های بی‌انصافی! به این حیوان زبان‌بسته رحم نمی‌کنند، دوتایی سوار آن شده‌اند. گفت: حالا دوتایی پیاده می‌رویم. چون به سخنان مردم گوش دادند، شنیدند می‌گویند: چه آدم‌های بی‌عقلمی! سوار حیوان نمی‌شوند و خود را خسته می‌کنند.

سپس لقمان روی به فرزندش کرد و فرمود: «تَرِي فِي تَحْصِيلِ رِضَاهُمْ حِيلَةً لِمُحْتَالٍ»؛ آیا برای انسان باتدبیر به منظور جلب رضایت مردم، جای دیگری برای اعمال تدبیر و چاره‌جویی باقی هست؟ ولی دیدی که در هیچ حالتی اظهار رضایت نکردند. پس در زندگی باید جهت خود را در راستای رضایت خدا قرار دهیم تا خداوند خودش ما را از مردم کفایت کند، وگرنه راهی برای نجات از حيله‌ها و طعنه‌های مردم از طریق تلاش خودمان نمی‌توانیم به دست آوریم.

«وَوَهَبَ لِي أَمْنًا يَوْمَ الْمَعَادِ»؛ و امنیت روز بازگشت به سوی خودت را به من مرحمت فرما، زیرا اصل زندگی آن‌جاست و از طرفی آن روز برای عده‌ای، روز فَرَعِ اکبر و بی‌تابی بزرگ است و اگر به لطف خودت مرا در آن روز زیر سایه‌ی اَمْنِ خود قرار ندهی تمام زندگی خود را باخت‌ام. هرچه هست در ابدیت است، شرایطی با اوج شکوفایی و داشتن ظرفیتی که همه‌ی رحمت‌های عالی‌ه‌ی الهی

یکجا می‌تواند به بنده برسد، خدایا در چنین شرایطی امنیت استفاده از آن نعمت‌های ابدی را به من مرحمت فرما تا برای همیشه حیات خود را در جوار رحمت تو بگذرانم و در آن عالم بقاء باقی به صفای تو باشم.

«وَ اٰمِنِحْنِي حُسْنَ الْاِرْشَادِ»؛ نعمت حُسن ارشاد و هدایت مردم به نحو صحیح را به من عطا کن تا بتوانم انسان‌های گرفتار شده در بیراهه‌ها را به زیباترین شکل به راه آورم و وسعتی به وسعت همه‌ی انسان‌های هدایت‌یافته برای خودم کسب کنم، می‌دانم هر عنایتی که در اثر اسلام به هر کسی بفرمایی، ابتدا به پیامبر اسلام ﷺ می‌رسد و سپس به ائمه علیهم‌السلام و سپس به علما و اساتید آن کسی که هدایت می‌کند، و سپس به خود آن کس، حال چنین نقشی را به من عنایت فرما تا از عنایات وسیع تو برخوردار شوم و به اوج هدایت‌یافتگی برسم.

تقاضای هدایت بر سر دو راهی‌ها

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اَدْرَأْ عَنِّي بِلُطْفِكَ، وَ اَغْذِنِي بِنِعْمَتِكَ، وَ اَصْلِحْ لِي بِكَرَمِكَ، وَ دَاوِنِي بِصُنْعِكَ، وَ اَظْلِنِي فِي دَرَاكِ، وَ جَلِّ لِي رِضَاكَ، وَ وَقِّفْنِي إِذَا اشْتَكَلْتُ عَلَيَّ الْأُمُورُ لِأَهْدَاهَا، وَ إِذَا تَشَابَهَتِ الْأَعْمَالُ لِأَزْكَاهَا، وَ إِذَا تَنَاقَضَتِ الْمِلَلُ لِأَرْضَاهَا».

ای خدا! بر بهترین آیات خود - یعنی محمد و آل او- صلوات و درود خود را بفرست تا هم نمونه‌ای از اعلان وفاداری ما به آن آیات عظمی باشد و هم سراسر مردم عالم از انوار معنوی آن‌ها بهره‌مند گردند، و به لطف خود هر بلایی را از من دفع بفرما، و به نعمت خود مرا تغذیه کن، و به کرم خود اصلاح نما، و به کمک پرورش خاص خودت درمانم کن، و در زیر

سایه‌ی پوشش خودت جایم ده، و خلعت رضای خودت را بر من بپوشان، و وقتی امور و موقعیت‌ها مرا به اشتباه می‌کشاند مرا به سوی درست‌ترین آن‌ها راهنمایی فرما، و وقتی کارها بر من مشتبه می‌شوند در عمل به انجام پاکیزه‌ترین آن‌ها موفقم گردان، و وقتی مذاهب مختلف درهم می‌آمیزد مرا در انتخاب پسندیده‌ترینش موفق بدار.

در این فراز حضرت سَجَّاد ♦ پس از درود بر پیامبر و آل او علیهم‌السلام حضور هر چه بیشتر حضرت حق را در زندگی طلب می‌کنند. و از خداوند عالی‌ترین موضع‌گیری‌ها را در کلیه امور می‌طلبند. لذا عرضه می‌دارند: «وَأَدْرَأُ⁸⁵ عَنِّي بِلُطْفِكَ»؛ خدایا! حالا که باید موانع ارتباط با مقصد و مقصود خود را دفع کنم، تو با «لطف» خودت در این امر به کمک من بیا. چون خیلی فرق است که با لطف الهی یک مشکل دفع شود و یا اینکه با برنامه‌های ناقص خودمان بخواهیم آن مشکل را مرتفع نماییم، زیرا ظرائف و لطائفی که در اسم لطیف حضرت رَبِّ الْعَالَمِينَ هست بیشتر با مدارای ما بنده‌اش او را به مقصد می‌رساند نه با تنبیه او را از کاری منصرف کند. «وَأَغْذِنِي بِنِعْمَتِكَ»، و خدایا! حالا که باید تغذیه شوم، منشأ آن تغذیه، نعمت تو باشد، که در راستای آن نعمت، خود رزق هم وسیله‌ی بندگی من خواهد شد، زیرا ممکن است انسان رزق مقسوم خود را از طریق حرام به دست آورد که در آن حالت بدون آن که رزق بیشتری نصیب خود کرده باشد، آلوده به معصیت نیز شده است. چنانچه حضرت صادق ♦ از

قول پیامبر خدا ﷺ دارند که: «... قَدْ قَسَمَ الْأَرْزَاقَ بَيْنَ خَلْقِهِ فَمَنْ هَتَكَ حِجَابَ السِّرِّ وَعَجَلَ فَأَخَذَهُ مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ، قُصَّ بِهِ رِزْقُهُ الْأَحْلَالِ وَ حُوسِبَ عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛⁸⁶ رزق های مردم بین مردم از قبل مشخص شده، حال هرکس در طلب آن ها، راه حرام را پیشه کند و عجله نماید، همان رزقی را به دست می آورد که برایش مشخص شده، منتها از طریق غیر حلال، در آن صورت در غیبی که از رزق حلال خود کم کرده، در روز قیامت گرفتار عذاب آن عمل حرام می شود. حضرت سجاد ♦ با آگاهی بر این قاعده تقاضا می کنند: خدایا! با نعمت خود تغذیه ام نما. و تغذیه نمودن در موارد دیگر - مثل علم و آبرو و ... - نیز بر همین اساس است که اگر از طریق نعمت الهی باشد برای انسان برکت دارد، وگرنه وبال انسان می شود.⁸⁷

سپس تقاضا می کنی: «وَأَصْلِحْنِي بِكَرَمِكَ» و خدایا! با اسم کرمت مرا اصلاح کن؛ یعنی بر اساس استحقاق ما بر ما منگر، بر اساس کرم خودت بر ما نظر کن و در اصلاح ما عنایت فرما. منگر اندر ما، مکن بر ما نظر اندر اکرام و صفای خود نگر

چون وقتی سالک به کرم خدا نظر کرد، خدا هم با اسم کریم خود با او برخورد می کند و در این حالت است که اصلاح انسان بدون هیچ پیش شرطی از طرف خدا شروع می شود، کارها به راحتی جلو می رود و سالک آماده پذیرش الطاف الهی می گردد، و دیگر نگران این مسئله نیست که من کجا و رسیدن به مقامات عالیة معنوی کجا! این جاست که به ما گفته اند:

⁸⁶ - مستدرک الوسائل، ج 13 ص 28.

⁸⁷ - به کتاب «جایگاه رزق انسان در هستی» رجوع فرمایید.

.....

تو مگو ما را بدان شه راه نیست

با کریمان کارها دشوار نیست

سپس می‌گویی: «وَ دَاوْنِي بِصُنْعِكَ»؛ خدایا! مرا با عمل خودت و به دست خودت مداوا کن، بیماری‌های قلبی و اخلاقی چیزی نیست که من بتوانم با افتان و خیزان‌های خودم از دست آن‌ها راحت شوم، دواي تو را می‌طلبید و علاج تو را می‌خواهد.

از که جویم اُنس جان، چون مونس جان یاد توست

با که گویم درد خود، چون غایت جانان تویی

سپس عرضه می‌داری: «وَ أَطَّلِنِي فِي دَرَاكَ»؛⁸⁸ مرا در سایه حمایت خودت قرار ده و در تحت پوششی که وابسته به ذات مقدس خودت می‌باشد جایم ده، چون وقتی در زیر سایه رضای تو باشم، در مرکز هستی قرار دارم و گویا همه عالم در اختیار من است و هیچ‌چیز در مقابل رسیدن به حوائج من مانع نیست، عمده آن است که تمام طلب من قرار گرفتن در زیر سایه لطف و قدرت تو باشد، تا تو بر من فرمان برانی و نَفْس من در مقابل تو، خَاكِ خَاكِ باشد، به طوری که جایی برای بروز نفس اماره باقی نماند، در این حالت است که امکان رویش کمالات معنوی در خَاكِ وجود من ممکن می‌گردد و لذا در واقع از طریق این تقاضا ابتدا با نفس خودم سخن می‌گویم که:

خَاكِ

از بهاران کی شود سرسبز سنگ

شو، تا گُل به رویی رنگ‌رنگ

آزمون

سال‌ها تو سنگ بودی دل‌خراش

را، يك زمانی خَاكِ باش

و حالا از خداوند می‌خواهی مرا که در مقابل عظمت تو خاک شده‌ام، در زیر پوشش خود قرار دهی و بر آن، لاله‌های معنویت و قرب را برویانی.

«وَجَلَّيْ رِضَاكَ»؛ و خلعت رضای خودت را بر من بپوشان، چون وقتی تو از من راضی شدی و با رضای خود بر من نظر کردی، آیا من می‌توانم به چیز بالاتری فکر کنم، فقط می‌توانم فریاد بزنم: «مژده بده، مژده بده، یار پسندید مرا» در این حال من راضی‌ام به اینکه تو ربِّ من هستی و من به تمام مقصود خود رسیده‌ام و امیدوارم که تو با نظر رضایت به من بنگری، در این حالت است که می‌توان گفت:

دلبران را دل اسیر بی‌دلان

جمله معشوقان، شکار عاشقان

هر که عاشق دیدی اش معشوق دان

کو به نسبت هست هم این و هم آن

تشنگان گـر آب جویند از جهان

آب جویند هم به عالم تشنه‌گان

چون که عاشق اوست، تو خاموش باش

او چو گوشت می‌کشد، تو گوش باش

خدایا! من چنین عالمی را می‌خواهم که تو با نظر رضا و محبت، بر من نظر کنی، و من با تمام وجود در مقابل تو خاموش باشم، تو گوش مرا بخواهی که فقط بشنوم و هیچ دم نزنم و من هم تماماً گوش باشم، زیرا:

جانور فربه شود، لیک از علف

آدمی فربه ز عزّ است و شرف

آدمی فربه شود از راه گوش جانور

فربه شود از راه نوش

آری؛ گوش آدمی، دهان جان اوست، خوشا وقتی

که جان انسان در مقابل پروردگارش گوش شود!

.....

حال پس از آن که با لطف و نعمت و کرم و صنع و پوشش و رضای پروردگار، تقاضای اصلاح خود نمودی، در فراز دیگر تقاضا می‌کنی که: خدایا! در مقابل وقایع بهترین برخوردها را از تو طلب می‌کنم، می‌گویی: «وَوَفَّقَنِي إِذَا اسْتَكَلْتُ عَلَى الْأُمُورِ لِأَهْدَاهَا»؛ خدایا! آنگاه که امور بر من مشکل می‌شود و خطر موضع‌گیری‌های نامناسب مرا تهدید می‌کند، از تومی‌خواهم مرا در درست‌ترین موضع‌گیری موفق بگردانی، زیرا:

بی‌عنایات حق و الطاف حق

گر
 ملك باشد سیه باشد ورق

پس محال است که من به تنهایی بتوانم عالی‌ترین برخورد را در مقابل مشکلات داشته باشم، من به خودی خود کوتاه‌بین و عجولم. «وَو إِذَا تَشَابَهَتْ الْأَعْمَالُ لِأَرْزَاغَاهَا»، و نیز آنگاه که در مقابل کارهایی قرار می‌گیرم که سخت مشابه هم هستند، مرا موفق گردان تا پاکیزه‌ترین آن‌ها را انجام دهم که سرمایه واقعی زندگی زمینی من در ابدیتم باشد و روزمرگی‌ها مشغولم نکند تا به صرف انجام کارها دلخوش باشم، گفت:

از کار آن دارد که حق را شد مرید

برای او ز هر کاری بُرید

دیگران چون کودکان این روز چند تا به شب

در خاک بازی می‌کنند

گویدم از کار خستندم خلق غرق

بیکاری است جانش تا به حلق

و سالک در این فراز از خدا می‌خواهد بهترین کارها که کار برای خدا است، کار او باشد و او گرفتار کارهای کاذب نشود.

«وَو إِذَا تَنَاقَضَتِ الْمِلَلُ لِأَرْضَاهَا» و موفقم گردان تا آن

گاه که با انواع برداشتها از دین، هرکس مدعی

پیمودن راه رسیدن به خدا است موفقم گردان تا راهی را انتخاب کنم که بیشتر مرضی تو است و پسندیده‌ترین راه به سوی تو باشد، به تعبیر دیگر:

بر افکن پرده تا معلوم گردد که

یاران، دیگری را می‌پرستند

خطر بزرگ آن است که انسان‌ها حساسیت یافتن راه را برای رسیدن به خدا در خود زنده نگه ندارند و به اندک اعمال عبادی راضی شوند، چون نمی‌دانند اگر راه را صحیح انتخاب کنند چه برکات غیرقابل تصویری نصیبشان می‌شود. گفت:

ز آن‌که ایشان در فراق فانی‌اند

غافل از لعل بقای کانی‌اند

علت عدم حساسیت نسبت به راه صحیح بندگی، آن است که می‌خواهند دنیای بیشتر داشته باشند و از عالم معنا غافل‌اند، خدا خدا می‌گویند، ولی نه برای اینکه به خدا برسند.

آن گدا گوید خدا از بهر نان

متقی گوید خدا از عین جان

و لذا است که از خدا تقاضا می‌کنی که در آشفته‌بازار مدعیان راه رستگاری، مرا در شناخت و انجام راهی موفق گردان که پسندیده‌ترین آن‌ها باشد. که آن با تجلی اسماء جامع «الله» از چشمه‌ی نور محمدی ﷺ عملی است.

بهترین بستر برای انس با خدا

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ تَوَجَّيْنِي⁸⁹ بِالْكَفَايَةِ، وَ سَمِّنِي حُسْنَ الْوِلَايَةِ، وَ هَبْ لِي صِدْقَ الْهُدَايَةِ، وَ لَا تَفْتِنِّي بِالسَّعَةِ، وَ أَمْنِحْنِي حُسْنَ الدَّعَةِ، وَ لَا تَجْعَلْ عَيْشِي كَدًّا كَدًّا، وَ لَا تَرُدَّ دُعَائِي عَلَيَّ رَدًّا، فَإِنِّي لَا أَجْعَلُ لَكَ ضِدًّا، وَ لَا أَدْعُو مَعَكَ نِدًّا».

ای خدا! درود و سلام خود را بر لطیفترین و پاکترین قلبها - که همان قلب پیامبر و آل او^ﷺ است- برسان، تا آنها با عنایتی که به بندگان خدا دارند من را نیز از آن برخوردار کنند، تاج کفایت و استغنا از غیر را بر سرم بگذار، و به راهی راهبریام فرما که آن بهترین برنامه ریزی باشد، و بر من راستترین هدایتها را ببخش و با گشایش در اموراتم به آزمایشهای سخت و فتنه انگیزم مینداز و با آسان کردن زندگیام بر من منت بگذار و زندگی ام را گرفتار چه کنم، چه کنم، نکن. دعایم را به خودم برمگردان و از استجابت آن محروم منما، من تو را به یگانگی می شناسم و برای تو رقیبی قرار نمی دهم و در کنار تو شریکی را نمی خواهم.

در این بخش حضرت سجاد[♦] از حضرت «الله» تقاضای شریاطی را می کنند که بهترین بستر برای انس با خدا است. ابتدا عرضه می دارند: «وَ تَوَجَّيْنَا بِالْكَفَايَةِ»؛ خدایا! کفایت و استغنا از غیر، تاج عزت و شرف بنده است، پس مرا مفتخر به آن بگردان تا در حال کفایت و بی نیازی باشم، بدون توسعه ی بیش از حد، و هم بتوانم مهمات مردم را کفاف کنم. در این فراز نمی گوید خدایا ثروت مرا زیاد کن، عرضه می دارید خدایا! مرا مفتخر به کفاف بکن.

در خبر داریم رسول خدا^ﷺ در مسیر خود در بیابانی جهت رفع تشنگی کسی را نزد شترچرانی فرستادند تا جهت رفع عطش کمی شیر بگیرد، جواب داده بود شیری که داریم غذای عشیره است، پیامبر خدا^ﷺ درباره او دعا فرمودند که: خدایا! مال و فرزندش را زیاد کن! سپس به گوسفندچرانی برخورد کردند که به تقاضای فرستاده پیامبر^ﷺ جواب مثبت داد. پیامبر

خدا^{۹۰} گفتند: بارالها! به او کفاف زندگی را عطا فرما. اصحاب تعجب کردند، به آن اولی که جواب تقاضای پیامبر^ص را نداد، تقاضای زیادی مال و فرزند کردند، ولی در مورد دومی از خدا برای او کفاف خواستند، یعنی در حدی داشته باشد که نیازمند نباشد، حضرت در جواب تعجب اصحاب فرمودند: مال کم که نیازهای زندگی را کفایت کند، بهتر است از مال بسیاری که موجب غفلت آدمی از خداوند شود، سپس عرضه داشتند: «اللَّهُمَّ ارْزُقْ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ مَنْ أَحَبَّهُمُ الْعِافَ وَ الْكِفَافَ»؛ خدایا! روزی محمد و آل محمد و هر کس که آنها را دوست می‌دارد، در حد عفاف و کنترل حرص، و کفاف و رفع نیاز قرار ده.⁹⁰

در ادامه می‌گویی: «وَ سَمْنِي حُسْنَ الْوَلَايَةِ»؛⁹¹ و بهترین ولایت و برنامه‌ریزی را در کاری که به عهده می‌گیرم برایم مقرر بکن، چون انسان‌ها نسبت به برنامه‌ریزی‌های خود مغرور می‌شوند و همین‌که می‌بینند برای خود برنامه‌ای دارند، مجذوب آن می‌گردند و در تشخیص نقص‌های آن ناتوان می‌گردند، لذا لازم است انسان از خداوند تقاضا کند تا بهترین ولایت و سرپرستی را در کاری که به عهده می‌گیرد به او عطا کند، چون به گفته مولوی:

صد هزاران دام و دانه است ای خدا
 ما چو مرغیان حریص بینوا
 دم به دم ما بسته دام نوایم
 هر یکی، گرباز و سیمرغی شویم
 می‌رهانی هر دمی ما را و باز
 سوی دامی می‌رویم ای بی‌نیاز

90 - بحار الأنوار، ج 69، ص 67 .

91 - سؤم؛ یعنی رفتن در پی چیزی و طلب کردن آن.

.....

و این است که اگر خداوند ما را به بهترین برنامه‌ریزی راهنمایی فرماید، خطر فرو افتادن در این دام‌ها رفع می‌گردد و اگر هم مشکلات و دام‌هایی در پیش باشد، با توجه سالک به نور توحید، آثار سوء آن از بین می‌رود که گفت:

گر هزاران دام باشد در قدم
 چو تو با مایی نباشد هیچ غم

وقتی که سالک از خداوند «حُسْنُ الْوَلَايَةِ» یا بهترین سرپرستی و برنامه‌ریزی را طلب کرد، تا بتواند به بهترین نحو به مردم کمک کند، برکات چنین کاری این می‌شود که رسول خدا ﷺ در رابطه با آن فرمودند: «کسی که ولایت و تصدی چیزی از امور امت مرا عهده‌دار شود و ضمیرش نسبت به مردم پاک و منزه باشد، خداوند هیبتی از او در قلب مردم قرار می‌دهد که اگر دست خود را در کارهای خوب نسبت به مردم بگشاید، محبوب جامعه می‌شود و اگر به مال مردم دست نگشاید، خداوند مالش را زیاد می‌کند، و اگر حق مظلوم را از ظالم بگیرد، در بهشت مصاحب من خواهد بود، و اگر عفو و گذشتش بسیار باشد، عمرش طولانی می‌گردد، و اگر عدلش گسترده و عمومی باشد، بر دشمنش پیروز می‌شود.» این‌ها همه از برکات «حُسْنُ الْوَلَايَةِ» است و لذا است که جا دارد انسان از خدا چنین کمالی را طلب کند.

«و هَبْ لِي صِدْقَ الْهَدَايَةِ»؛ خدایا! مرا از موهبت راهنمایی صادقانه برخوردار کن تا بتوانم مردم را به صادقانه‌ترین و واقعی‌ترین حقایق عالم راهنمایی کنم. چه چیزی واقعی‌تر از خدا است؟ پس هدایت صادقانه هدایتی است که بتوانیم انسان‌ها را متوجه خدا نماییم و از

امیدواری به خیال‌های دروغین نجاتشان دهیم. و بعد از خدا، چه چیزی واقعی‌تر از قرآن است که ما را متوجه حقایق و سنن جاری در هستی می‌کند و ما را از گرفتارشدن در پندارهای باطل می‌رهاند؟ و بعد از آن چه چیزی واقعی‌تر و صادق‌تر از سخنان و سیره پیامبر و امامان معصوم علیهم‌السلام است که معنی صحیح زندگی کردن را می‌نمایانند و پوچی زندگی‌های دروغین را بر ملا می‌سازند؟ پس در واقع در این فراز، از خدا تقاضا می‌کنی: خدایا! کمک کن تا بتوانم خود را و بقیه را به واقعی‌ترین واقعیات رهنمون باشم، زیرا که:

راه هموار است و زیرش دام‌ها

قحط معنی در میان نام‌ها

مگر آن‌که خداوند به نور هدایت خود ما

را از آن دام‌های پنهان برهاند.

حرف زیاد است ولی حقیقت کم

«وَلَا تَقْتَنِي بِالسَّعَةِ»؛ خدایا! حال که امتحان کردن

بندگان از سنت‌های حتمی توست، مرا با ثروت زیاد امتحان نکن که آن خطرناک‌ترین شرایط امتحان است. ثعلبه بن حاطب از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

تقاضا کرد که جهت ثروتمندشدنش، برای او دعا

کنند، حضرت فرمودند: ای ثعلبه! «قَلِيلٌ تَوَدَّى شُكْرَهُ

خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ لَا تُطِيفُهُ»؛ مال قلیلی که بتوانی شکرش

را اداء کنی بهتر از مال زیاد است که طاقت و

تحملش را نداشته باشی. ولی او مرتب اصرار

کرد، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم دعا کردند و او

گوسفندداری را شروع کرد و آن‌قدر گوسفندانش

زیاد شدند که مجبور شد جهت نگهداری و تغذیه

آن‌ها از مدینه به یکی از وادی‌های اطراف

برود، ولی پس از آمدن آیه زکات، زکات نداد و

گفت این جزیه است. آن‌گاه این آیه در مذمتش

آمد: «گفتند چون خداوند از فضلش به ما عطا

کند صدقه می‌دهیم، ولی بخل ورزیدند».⁹² و با وزر و وبال همان مال زیاد از دنیا رفت.⁹³ پس انسان همواره باید از ثروت زیاد نگران باشد، چون خطر این‌که نتواند در آن شرایط از عهده‌ی امتحان به درستی در آید، برایش هست و در همین راستا است که پیامبر خدا ﷺ می‌فرمایند: «لَيْسَ بِمُؤْمِنٍ مُسْتَكْمِلٍ الْإِيمَانِ مَنْ لَمْ يَعِدِ الْبَلَاءَ نِعْمَةً وَ الرَّخَاءَ مُصِيبَةً»؛⁹⁴ هنوز به درجه‌ی ایمان کامل نرسیده کسی‌که بلا را نعمت، و گشایش را مصیبت نداند.

«وَ اَمِنْحِنِي حُسْنَ الدَّعَاةِ»⁹⁵، وَ لَا تَجْعَلْ عَيْشِي كَذَا كَذَا؛
خدایا! در عین این‌که از تو می‌خواهم با ثروت زیاد امتحانم نکنی، ولی تقاضایمم زندگی راحتی را به من مرحمت فرمایی تا گرفتار چه کنم چه کنم نباشم. زیرا وقتی ذهن انسان دائماً گرفتار پیدا کردن راهی بود تا مایحتاجش را برآورده کند، دیگر برایش حضور قلبی نمی‌ماند که در اثر آن دائماً خدا را حاضر و ناظر بیابد و در عباداتش شرایط انس با خدا فراهم شود. آری؛ به واقع باید از خدا خواست که انسان را گرفتار مایحتاج دنیایی‌اش نکند، زیرا فرمودند: «الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ»؛⁹⁶ فقر مرگ بزرگ است، در حالی‌که موت بدن، موت اصغر است. و هیچ راهی هم برای نجات از فقر جز این‌که

92 - وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ* لَمَّا آتَاهُمْ

مَنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ» (سوره توبه، آیات 75 و 76).

93 - وَ زَامِ بْنِ أَبِي فَرَّاسٍ، مَجْمُوعَةُ وَ زَامِ، ج 2، ص 282.

94 - نَهْجُ الْفَصَّاحَةِ، حَدِيثُ شِمَارَةَ 2391.

95 - دَعَاةٌ؛ سَهُولَةُ زَنْدِغِي

96 - حَضْرَتِ عَلِيِّ، كَلَامُ 163 نَهْجِ الْبَلَاغَةِ

خدا شرایطی برای رفعش مرحمت فرماید، نیست و خداوند هم همین را از ما می‌خواهد که از من بخواه تا رزق تو را تأمین کنم و تو بیشترین همت خود را در مسیر بندگی صرف کن، به طوری که می‌فرماید: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا»؛⁹⁷ هیچ جنبنده‌ای نیست مگر این‌که خداوند تأمین رزق او را به عهده گرفته است؛ عمده آن است که ما از خداوند رفع فقر خود را بخواهیم، تا او هم اجابت فرماید و سپس پیام او به ما این خواهد بود که:

بر دل خود کم نه اندیشه‌ی معاش

عیش کم ناید تو بر درگاه باش

«وَلَا تَرُدُّ دُعَائِي عَلَيَّ رَدًّا»؛ خدایا! دعایم را به خودم برمگردان و از استجابت آن محروم نکن، چون وقتی همه راه‌ها بسته شود، امیدم به راهی است که تو در مقابلم می‌گشایی و دل‌گرمی‌ام به دعاها و نجوایی است که با تو دارم، وای اگر این راه بسته شود! که این برای من بزرگ‌ترین محرومیت خواهد بود. «هر چه خواهی کن ولیکن این مکن» به قول مولوی:

نیست در عالم زهجران سخت‌تر

هر چه

خواهی کن ولیکن این مکن

چون وقتی خداوند دعای انسان را ردّ کند، می‌گوید تو شایسته ارتباط با من نیستی و این بزرگترین بلا است، این است که باید ندا سر دهی:

رحم کن بر وی که روی تو بسید
 فرقت تلخ تو چون خواهد کشید؟
 صد هزاران مرگ تلخ شمت تو
 نیست مانند فراق روی تو

بر امید وصل تو مُردن خوش است
 تلخی
 هجر تو فوق آتش است⁹⁸

در قسمت آخر این فراز می‌گویی: «فَإِنِّي لَا أَجْعَلُ لَكَ

ضِدًّا، وَ لَا أَدْعُو مَعَكَ نِدًّا»؛ این‌که اینچنین به تو نظر دارم و همه این‌ها را از تو می‌خواهم و تقاضا دارم دعایم را به خودم برنگردانی، چون تو آن یگانه‌ی مطلق هستی که هیچ ضدّ و رقیب و هیچ نِد و مانندی با تو نیست که بتوان جهت جان را به سوی آن انداخت. اساساً دل انسان مُهر توجّه به یگانه‌ی مطلق دارد و علاوه بر این که می‌داند همه کارها به دست اوست، نفس اُنس با یگانه‌ی مطلق، نهایت طلب جان انسانی است و نمی‌تواند با او در نجوا و راز و نیاز نباشد، چون همان‌طور که از نظر وجود تکوینی، بقاء هر موجود عین ربط به حق است، دل هر انسانی در حیات تشریعی خود، وقتی به واقع در نشاط و حیات واقعی قرار دارد که تماماً خود را متصل به حق ببیند و این حالت با توجّه قلب به آن یگانه مطلق حاصل می‌شود و اگر متوجّه یگانگی او شد، تقاضای طلب و ارتباط در او شعله می‌کشد و به خود خواهد گفت:

سوی دریا عزم کن زین آب گیر
 بحر
 جُو و ترک این مرداب گیر

و لذا است که در فراز اخیر می‌گویی: من نه برای تو رقیبی سراغ دارم و نه مانندی را در کنار تو می‌خوانم، ای یگانه مطلق! و چنین

ارتباطی زیباترین ارتباط ممکنه است که در هستی واقع می‌شود. زیرا به یک معنی انسان با توجه به هویت تعلق‌اش در ذات خود، دعا است، پس آن‌گاه که از دعا دست بردارد از موجودیت خود خارج شده است.

راه‌های مدیریت صحیح اقتصادی

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَامْنَعْنِي مِنَ السَّرْفِ، وَحَصِّنْ رِزْقِي مِنَ التَّلْفِ، وَوَفِّرْ مَلَكَتِي بِالْبَرَكَةِ فِيهِ، وَاصْبِرْ بِي سَبِيلَ الْهُدَايَةِ لِلْبِرِّ فِيمَا أَنْفَقُ مِنْهُ».

ای خدا! درود و صلوات تو بر محمد آل او که با زحمات فوق‌العاده‌ی خود دین خود را به ما رساند، و مرا از اسراف و زیاده‌روی در کارها بازدار و رزق مرا از تباهی حفظ فرما، و آنچه دارم برکتش را فراوان گردان و راه صحیح نیکوکاری را در آنچه از مال خود خرج می‌کنم نشانم ده.

حضرت سجاد ♦ در این بخش از خداوند می‌خواهند تا از ضعف بزرگی که انسان‌ها نسبت به ثروت مندشدن برایشان پیش می‌آید، در امانشان دارد، چراکه گاهی اوقات خداوند مسیر داشتن ثروتی را به سوی ما باز می‌کند تا آن را به بهترین نحو به سوی مقصد اصلی‌اش هدایت کنیم، ما را شایسته دیده است که اموال مردم از طریق ما مدیریت و برنامه‌ریزی شود، این‌جاست که خطر از بین‌بردن آن مال ظاهر می‌شود و اگر غفلت کنیم خداوند آن مال را از ما می‌گیرد، ولی وبال و روسیاهی آن برای ما می‌ماند.

حضرت ♦ عرضه می‌دارند: «وَامْنَعْنِي مِنَ السَّرْفِ»؛ خدایا! مرا از این‌که در خرج و برنامه‌ریزی آن ثروت و مالی که در اختیار من گذارده‌ای، گرفتار اسراف شوم، باز دار. چون اسراف؛ خارج شدن از حد تعادل است و با کنترل دقیق

دستوارت شرعی، می‌شود خود را در مرز مصرف صحیح قرار داد و اگر کوچک‌ترین غفلت بر ما غلبه کند با مجموعه‌ای از توجیه‌ها، گرفتار اسراف شده‌ایم، صفتی که خداوند در موردش فرمود: «**إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ**»؛⁹⁹ خداوند مسرفین و اهل اسراف را دوست نمی‌دارد. دوست‌داشتن خدا، خسارت بزرگی برای انسان است، چون دیگر نظر محبت‌آمیز خود را از ما باز نمی‌گیرد و لذا نور هدایتش در زندگی ما خاموش می‌شود و ما در ظلمات خود گرفتار می‌گردیم. قرآن صفت شاخصه فرعون را اسراف‌کاری او می‌داند و همین صفت باعث شد که در مقابل نبوت بایستد و به آن هلاکت سهمگین دچار شود، می‌فرماید: «**وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ**»؛¹⁰⁰ فرعون در زمین برتری پیشه کرد و او از مسرفین بود که به چنین کاری کشیده شد. چون وقتی انسان از مرز مصرف صحیح پا را فراتر گذارد، گمان می‌کند تافته‌ی جدابافته‌ای است که امکان چنین ریخت و پاشی را پیدا کرده، و لذا در مقابل سخن حق که دستور کنترل میل‌هایش را به او می‌دهد، می‌ایستد، زیرا خود را و اعمال خود را حق می‌پندارد.

حضرت صادق **♦** می‌فرمایند: «ای اَبان‌بن‌تغلب! ¹⁰¹ گمان مکن خداوند آن را که مشمول عطا کرده، تکریم نموده است و آن را که اعطا نفرموده خواسته است او را تحقیر نماید، بلکه مال، امانت است تا انسان آن را به اعتدال مصرف کند و مازاد آن را به فقرا بازگرداند تا

99 - سوره اعراف، آیه 31.

100 - سوره یونس، آیه 83.

101 - اَبان‌بن‌تغلب نام یکی از اصحاب حضرت است.

پراکندگی آنان را جمع کند و اگر بیش از اعتدال مصرف شود، حرام است.» و در جایی دیگر حضرت می‌فرمایند: «وَأَمَّا عَلَامَةُ الْمُسْرِفِ فَأَرْبَعَةٌ: الْفَخْرُ بِالْبَاطِلِ وَ يَشْتَرِي مَا لَيْسَ لَهُ وَ يَلْبِسُ مَا لَيْسَ لَهُ وَ يَأْكُلُ مَا لَيْسَ عِنْدَهُ»؛¹⁰² نشانه اسراف‌کننده چهار چیز است که عبارت باشد از این‌که به باطل فخر کند و متاعی را می‌خرد که برای او نیست، و لباسی را می‌پوشد که برای او نیست و غذایی را می‌خورد که غذای او نیست.

قرآن می‌فرماید: مواظب باشید تحت‌تأثیر عمل مسرفین قرار نگیرید که آن‌ها هر چند به ظاهر کارشان اصلاح است، ولی در واقع کار آن‌ها فساد در زمین است. می‌فرماید: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا، وَ لَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ، الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ»؛¹⁰³ تقوای الهی پیشه کنید و از کارهای مسرفین پیروی نکنید که آن‌ها با این اسراف‌کاری خود، در زمین فساد راه می‌اندازند و هیچ اصلاحی صورت نمی‌دهند. به عبارت دیگر مسرفین ارزش‌های کاذب و جذابی را در جامعه شکل می‌دهند و بقیه را به آن دعوت می‌کنند که خداوند ما را از پیروی از ارزش‌های کاذب آن‌ها نهی می‌فرماید. حضرت در این فراز از خدا همین را می‌خواهند که مواظب ما باشد تا گرفتار اسراف نشویم.

در فراز بعد، حضرت ♦ تقاضا می‌کنند: «وَ حَصِّنْ رِزْقِي مِنَ التَّلَفِ»؛ خدایا! این خطر هست تا رزقی را که برای من مقرر فرموده‌ای، از جهات مختلف تلف شود، پس آن را حفظ کن، یا از طریق عوامل طبیعی مثل سیل و آفات نباتی و غیره تلف شود

102 - بحار الأنوار، ج 1، ص 119.

103 - سوره شعراء، آیات 150 و 151 و 152.

و یا از جهت مصرف در جهتی که نتیجه لازم را به بار نیاورد، ولی اگر تو کمک کنی آن رزق بدون هیچیک از این مشکلات، به نحو سالم به دست من می‌رسد و به نحو سالم نیز نتیجه‌بخش خواهد بود. زیرا آن‌هایی که نگران بی‌ثمر شدن دارایی‌های خود نیستند و با تقاضا از خداوند طلب صحیح مصرف‌شدن آن‌ها را نمی‌نمایند، همان دارایی‌ها وبال دنیا و آخرت آن‌ها خواهد شد.

سپس حضرت ♦ عرضه می‌دارند: «وَقَرُّ مَلَکَتِي بِالْبَرَکَةِ

فِیْهِ»؛ و آنچه در اختیارم قرار دادی، با برکتی که در آن قرار می‌دهی فراوانش گردان، تا به جای آن‌که مرا به خود مشغول کند، وسیله‌ای باشد که من بیشتر به عبادت تو و اعمال مورد رضایت تو مشغول شوم، چون ثروت‌هایی که مرا مشغول می‌کند، برکت نیست و برکت حقیقی، ایمان و تقوی و یا هر آن چیزی است که موجب تقویت ایمان و تقوی شود، و از آن طرف هم اگر ایمان و تقوی در زندگی انسان فعال باشد، بقیه امکانات به برکات تبدیل می‌شوند و برکات زمین و آسمان به سوی انسان جریان می‌یابد و در

همین راستا خداوند می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَکَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»¹⁰⁴ اگر مردم ایمان

داشتند و تقوی پیشه می‌کردند، ما برکات آسمان و زمین را بر آن‌ها می‌گشادیم و لکن نبوت انبیاء را تکذیب نمودند، پس ما هم به جهت آنچه انجام داده بودند، به عذاب گرفتارشان کردیم. در همین راستا علی ♦ می‌فرماید: «إِذَا

ظَهَرَتِ الْجِنَايَاتُ اِرْتَفَعَتِ الْبَرَكَاتُ»؛¹⁰⁵ وقتی گناهان زیاد شد برکات می‌رود.

نمونه‌ی زندگی با برکت را شما در زندگی پیامبران و امامان^{علیهم‌السلام} ملاحظه می‌کنید که چگونه با حداقل امکانات نهایت نتیجه را به دست می‌آورند. در این فراز از دعا چنین لطفی را از خدا تقاضا می‌کنی و در ادامه می‌گویی:

«وَأَصِْبْ بِي سَبِيلِ الْهُدَايَةِ لِلْبِرِّ فِيمَا أَنْفَقُ مِنْهُ» خدایا! راه صحیحی از نیکوکاری را نشانم بده که آنچه از دارایی‌ام خرج می‌کنم، در راه نیکوکاری باشد، طوری خرج کنم که برای شهرت و فخر نباشد، دارایی‌ام برای من و در اختیار من باشد و نه من برای مال و در اختیار دارایی‌ام باشم. چون اگر مواظب نباشیم مالی را با تلاش خود برای دیگران باقی‌گذارده‌ایم که در ازاء به‌دست آوردن آن خود را باقی‌نگذارده‌ایم و عمر خود را در به‌دست‌آوردن آن مال از بین برده‌ایم و در آن حال، مال و ثروت ما، دین ما را خورده است و خودش مانده است. در حالی‌که باید ما مال خود را با درست‌خرج‌کردن و در راه نیکی‌ها خرج‌کردن، می‌خوردیم، قبل از آن‌که ایمان و عمر ما را بخورد. این مسئله مهمی است و عموماً مردم در این مورد نقطه‌ضعف دارند و باید از خدا خواست که به ما کمک کند تا در این مهلکه گرفتار نشویم و بگوییم: خدایا! راهی در مقابلم قرار ده که در خرج‌دارایی‌هایم، به نیکی‌ها دست یابم.

راه آسان‌رسیدن رزق

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ اكْفِنِي مَوْنَةَ الْاِكْتِسَابِ، وَ ارْزُقْنِي مِنْ غَيْرِ اِحْتِسَابٍ، فَلَا اُسْتَعْلَ عَنْ عِبَادَتِكَ بِالطَّلَبِ، وَ لَا اِحْتِمَلٍ اِصْرَ تَبِعَاتِ الْمَكْسَبِ».

خدایا! رحمت کامل خود را بر محمد و آل او ارزانی دار و در راستای همان رحمت، مرا در راه کسبِ روزی کمک‌کار باش، و رزق مرا از راهی که پیش‌بینی نکرده‌ام برسان، و مرا در به‌دست‌آوردن رزق گرفتار دویدن به دنبال آن نکن تا سختی طلب رزق را بدوش نکشم.

در این بخش از خدا تقاضا می‌کنی که در طلب رزق آنچنان در تنگنا نیفتی که همه‌ی زندگی به فشارهایی در راستای به‌دست‌آوردن مایحتاج زندگی تبدیل شود.

به هر حال مسلم است که رحمت خدا وسیع است و دنیا هم آنچنان بی‌برکت نیست که مایحتاج ما در آن قرار نداشته باشد، پس اگر مشکلی در راستای به‌دست آوردن رزق در زندگی ما هست، ریشه‌اش در خراب‌شدن رابطه ما با صاحب دنیا

است. خداوند هم به ما تذکر فرمود که: «وَمَنْ

أَعْرَضَ عَنِ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

أَعْمَى»؛¹⁰⁶ هرکس مرا فراموش کرد و رابطه قلبی‌اش

را با من خراب نمود، زندگی پر تنگنایی خواهد

داشت، و در قیامت هم کور محسور می‌شود. چون

چشم دل خود را در دنیا از طریق ارتباط با

خدا باز ننمود. حال حضرت سجاد **♦** در راستای

همین قاعده نظر خود را متوجه خدا می‌کنند و

در راستای ارتباط با خدا از او می‌خواهند در

زندگی دنیا گرفتار رزق خود نباشند. و در

فراز اول این بخش عرضه می‌دارند: «وَ اكْفِنِي مَوْنَةَ

الاکْتِسَابِ»؛ خدایا! حالا که می‌دانم تو می‌توانی وسیله به دست آوردن ما محتاجم را کفایت کنی، آن را از من دریغ مدار، تا اولاً؛ اهل کسب و تلاش باشم. ثانیاً؛ در راستای به دست آوردن ما محتاج خود سختی‌های زندگی‌سوز گرفتار نشویم.

«وَ ارْزُقْنِي مِنْ غَيْرِ احْتِسَابٍ»؛ و از راه‌هایی که حساب نکرده‌ام رزق مرا برسان، چون خودت فرمودی: «وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ يَتَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»¹⁰⁷ هرکس تقوای

الهی پیشه کند، برای او راه‌های خروج از مشکلات را قرار می‌دهم و از راهی که حساب نمی‌کند رزق او را می‌رسانم، و هرکس بر خدا توکل کند، خدا او را کافی است. چون وقتی انسان وارد ادب تقوی شد، در واقع وارد مسیری شده است که باید وارد آن می‌شد و خداوند زمین و تمام امکانات آن را برای چنین انسانی خلق کرده است، چنانچه می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا

فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً»¹⁰⁸ خدایی را عبادت کنید که آنچه در زمین هست، همه و همه را برای شما خلق کرده تا به راحتی بتوانید عبادت او را پیشه خود سازید. پس حالا اگر کسی عبادت و تقوای الهی را پیشه خود بسازد، بدون تلاش‌های طاقت‌فرسا، از راه‌های مختلف شرایط بهره‌برداری از زمین برایش فراهم می‌شود. و بر اساس همین قاعده حضرت سجاد ♦ از خدا تقاضا می‌کنند تا خدا وسیله‌ی کسب رزق را از طریقی که خود خدا می‌داند برایشان فراهم کند.

107 - سوره طلاق، آیه 3.

108 - سوره بقره، آیه 29.

«فَلَا أَسْتَغِلَّ عَنْ عِبَادَتِكَ بِالطَّلَبِ»؛ پس در نتیجه در راستای لطفی که به من می‌کني تا از طریق که حساب نمی‌کنم رزقم برسد، مرا به جای مشغول شدن به عبادت، گرفتار دیدن به دنبال نیازهای دنیایی مگردان، که در این حالت معنی خلقتم گم می‌شود و فلسفه‌ی وجودی‌ام که عبادت خودت بود¹⁰⁹ از دستم می‌رود و پوچی واقعی همین است و بس. بدترین نوع زندگی آن وقتی است که انسان تمام همتش صرف به دست آوردن مایحتاج

زندگی مادی‌اش بشود. امام صادق ♦ می‌فرماید: «مَنْ أَصْبَحَ وَ أَمْسَى وَ الدُّنْيَا أَكْبَرُ هَمِّهِ، جَعَلَ اللهُ تَعَالَى الْفَقْرَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ شَتَّتْ أَمْرَهُ وَ لَمْ يَتَلَّ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مَا قَسَمَ اللهُ لَهُ، وَ مَنْ أَصْبَحَ وَ أَمْسَى وَ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ هَمِّهِ، جَعَلَ اللهُ الْغِنَى فِي قَلْبِهِ وَ جَمَعَ لَهُ

أَمْرَهُ»؛¹¹⁰ هرکس صبح را شب کند و طلب دنیا همت اصلی‌اش باشد، خداوند فقر را در جلوی چشمانش قرار می‌دهد و اموراتش را آشفته می‌نماید و با همه تلاشی که می‌کند، از دنیا جز همان مقداری که خداوند برای او قرار داده است بدست نمی‌آورد، و هرکس صبح را شب کند و آبادانی آخرت همت اصلی‌اش باشد، خداوند در قلبش بی‌نیازی قرار می‌دهد و اموراتش را سر و سامان می‌دهد.

حضرت سجّاد ♦ از خداوند جنبه‌ی دوم حدیث فوق را طلب می‌کنند و عرضه می‌دارند که: طوری زندگی‌ام سر و سامان داشته باشد که هیچ چیزی مرا از عباداتم محروم نگرداند، همچنان‌که رسول‌خدا ✌ می‌فرمایند: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشَقَ الْعِبَادَةَ

¹⁰⁹ - خداوند در سوره ذاریات، آیه 56 می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»؛ یعنی جن و انس را خلق نکردم مگر برای عبادت.

¹¹⁰ - کافی، ج 2، ص 319.

فَعَانِقُهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا، فَهُوَ وَ لِأَيُّبَالِي عَلِيٍّ مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلِيٍّ عُسْرٍ أَمْ عَلِيٍّ يُسْرٍ»؛¹¹¹ برترین مردم کسی است که عاشق عبادت خدا باشد و دست در آغوش آن اندازد و آن را با تمام قلب خود دوست بدارد و با جسد خود همراه آن باشد و زندگی خود را برای آن عبادت فارغ گرداند، چنین کسی دیگر برایش مهم نیست که زندگی دنیایی اش به سختی طی شود یا به آسانی. عمده آن است که خداوند به ما لطف کند و شرایط زندگی دنیایی مان را طوری قرار دهد که بتوانیم برای عبادت خدا فارغ شویم، و حضرت سجاد ♦ چنین شرایطی را تقاضا می‌کنند، لذا در انتهای این بخش عرضه می‌دارند: «وَ لَا أَحْتَمِلُ إِصْرَ تَبِعَاتِ الْمَكْسَبِ» طلب رزق برایم همراه با تحمل سختی‌ها و فشارها نباشد.

چون وقتی عبادت خداوند برای ما مهم شد، دیگر دنیا برای ما مهم نخواهد بود و لذا به آنچه خداوند مقرر فرموده و با اندک تلاشی که باید در راه کسب آن نمود، بدست می‌آید، اکتفا می‌کنیم و بیشترین هم خود را صرف عبادت و بندگی خدا می‌نماییم. شرط چنین حالتی آن است که دنیا را به چیزی نگیریم. پیامبر خدا ﷺ می‌فرمایند: «إِنِّي أَحِبُّ مِنَ الصَّيِّبَانِ حَمْسَةَ خِصَالٍ، الْأَوَّلُ: إِنَّهُمْ الْبَاكُونَ. وَالثَّانِي: عَلَيُّ الثَّرَابِ يَجْتَمِعُونَ. وَالثَّلَاثُ: يَخْتَصِمُونَ مِنْ غَيْرِ حَقْدٍ. الرَّابِعُ: لَا يَدْخِرُونَ لِغَدٍ. الْخَامِسُ: يَعْمرُونَ ثُمَّ يَحْرِبُونَ»¹¹² من از کودکان پنج خصلت را دوست دارم؛ یکی این‌که: اهل گریه هستند. دوم این‌که: روی خاک می‌نشینند. سوم این‌که: با همدیگر دعوا می

111 - وسائل الشیعه، ج 1 ص 83.

112 - آیت‌الله مشکینی «رحمة الله علیه»، تحریر المواعظ العدیدیه، ص 389.

.....

کنند، بدون اینکه کینه‌ای از همدیگر در دلشان بماند. چهارم اینکه: برای فردای خود چیزی ذخیره نمی‌کنند. پنجم اینکه: چیزی را می‌سازند و سپس به راحتی آن را خراب می‌کنند.

حالا شما حساب کنید اگر ما هم چنین روحیه‌ای داشتیم، آیا خداوند مخارج ما را به عهده نمی‌گرفت و بدون سختی‌های طلب رزق، رزق ما به ما نمی‌رسید؟ پس چه شده است که وظیفه اصلی خود را که اُنس هر چه بیشتر با خدا است، فراموش کرده‌ایم و با دست خود، خود را گرفتار زندگی دنیایی نموده‌ایم. این‌جاست که جا دارد این بخش از دعا که گذشت را با تمام وجود از خدا بخواهیم. سپس عرضه بداریم:

چگونگی یافتن امنیت روحی

«اللَّهُمَّ فَاطِلِبِنِي بِقُدْرَتِكَ مَا أَطْلُبُ، وَ أَجِرْنِي بِعِزَّتِكَ مِمَّا أَرْهَبُ».

خدایا! آنچه را من طلب می‌کنم به قدرت خودت برآورده ساز، و به عزت خودت از آنچه بیم دارم و نگرانم پناهم ده.

امنیت اقتصادی و روانی که ریشه در عالم قدس داشته باشد، اساسی‌ترین نیازهای انسان در زندگی دنیایی اوست و اکثر مردم به‌جهت این دو نگرانی سراسر عمر خود را صرف دنیا کرده‌اند تا به گمان خود از این دو امنیت برخوردار شوند ولی نتیجه‌ای به عکس گرفتند، زیرا خداوند راه به دست آوردن آن دو در نزد خود گذارده است تا بندگان را با خودش آشنا سازد و نظرشان را به کمال واقعی جلب کند، ابتدا نیاز بنده‌اش را به او گوشزد می‌کند و سپس راهنمایی‌اش می‌کند که آن نیاز را از طریق تقاضا و تضرع از رحمت بیکرانه حق طلب کند، تا از این طریق به خدا وصل شود. عمده آن است

که متوجه شویم فلسفه‌ی وجود این نیازها، راه یافتن به خدا و تقاضا و تضرع به درگاه او است. گفت:

چون بگریانم بجوشد رحمتم
 آن خروشنده بنوشند نعمتم
 گر نخواهم داد، خود ننمایمش
 چونش کردم بسته دل، بگشایمش
 رحمتم موقوف آن خوش‌گریه‌هاست
 چون گریست، از بحر رحمت موج خاست

در فراز اول این بخش می‌گویی: «اللَّهُمَّ فَاطِبْنِي بِقُدْرَتِكَ مَا أَطْلُبُ»؛ خدایا! مرا به سرنوشتی که اهل دنیا گرفتار آن شدند، گرفتار مساز - آن‌هایی که خواستند بدون تو مایحتاج زندگی‌شان را برآورده سازند - پس خودت با قدرت خود آنچه را من نیاز دارم و به دنبال آن هستم، برآورده ساز تا دینم لگدمال دنیایم نشود، ما می‌دانیم تو می‌خواهی ما را به سوی خودت راهنمایی کنی، پس آنچه را نیاز داریم تا تو را و قدرت تو را ببینیم برآورده ساز که:

کس دل به اختیار به مهت نمی‌نهد
 دامی نهاده‌ای و گرفتار می‌کنی

در فراز بعدی می‌گویی: «وَ أَجْرِنِي بِعِزَّتِكَ مِمَّا أَرْهَبُ»؛ حال که اهل دنیا برای امنیت خود اسلحه‌های مخوف ساختند، و امنیت خود و بقیه را به خطر انداختند، غافل از این‌که امنیت حقیقی در دست تو است، پس خودت به عزت و احاطه عالی‌ها از هرگونه تهدیدی پناهم ده. اسم «عزیز» حضرت حق، اسمی است که بر همه چیز و همه‌کس غلبه دارد و در این فراز از خدا می‌خواهی با تجلی اسم عزیزش راه هرگونه غلبه‌ی افراد را بر تو بربندد و تو مظهر اسم عزیز او شوی. در راستای چنین شرایطی امنیت حقیقی حاصل می‌شود

و انسان به راحتی با خدای خود مانوس می‌گردد، عمده آن است که عزت او به صحنه آید تا کارها به نتیجه برسد، که گفت:

گویی آنگه راست و بی‌نقصان شود
زخم دست شه رقصان شود

راه‌های آبرومندی

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدَ وَ آلِهِ، وَ صُنْ وَجْهِي بِالْيَسَارِ، وَ لَا تَبْتَدِلْ جَاهِي بِالْأَقْتَارِ فَاسْتَرْزِقْ أَهْلَ رِزْقِكَ، وَ اسْتَعْطِي شِرَارَ خَلْقِكَ، فَأَقْتِنَنَّ بِحَمْدِ مَنْ أَعْطَانِي، وَ أَبْتَلِي بِذَمِّ مَنْ مَنَعَنِي، وَ أَنْتَ مِنْ دُونِهِمْ وَ لِيِ الْإِعْطَاءُ وَ الْمَنْعُ».

ای خدا! بر نمونه‌های کامل بندگی‌ات - یعنی محمد و آل او - سلام و درود بفرست، که اینان قطب جان هر انسانی است که می‌خواهد تو را بندگی کند، و نیز آبرویم را با سهولت کامل حفظ کن، و منزلتم را با تنگدستی مبتذل مساز، که مجبور شوم از کسانی رزق خود را طلب کنم که خود آن‌ها روزی‌خوار تواند و یا از کسانی تقاضای عطا کنم که بدترین انسان‌ها هستند، و در نتیجه مبتلا شوم به ستایش کسی که به من عطا کرده و به ذم و بدگویی کسی که به من چیزی عطا نکرده، در حالی‌که تو ماوراء آن‌ها، در دادن و ندادن، سرپرست من هستی.

خطری که موجب می‌شود توحید انسان ضعیف گردد، عبارت است از غفلت از مبادی امور عالم، حال اگر انسان پرده‌های دیده خود را کنار زد و بدون تحریکات عجولانه شیطانی، نظر به اصل و اساس همه حرکات عالم نمود، جز خدا را صحنه گردان امور نمی‌بیند.

هم پرده‌های دیده را داروی صبر
بسوزد هم بسازد شرح صدر
آینه‌ی دل چون شود صافی و پاک
نقش‌ها بینی برون از آب و خاک

هم ببینی نقش و هم نقاش را

فرش

دولت را و هم فراش را

وقتی انسان متوجه شد خداوند برای آبرومند کردن بندگان راه‌هایی قرار داده است که فقط انسان‌های مؤمن می‌توانند به آن راه‌ها دست یابند و انسان‌های غیرمؤمن هر چه تلاش کنند به بی‌راهه می‌روند و در بی‌آبرویی زندگی را به انتها می‌رسانند، از خدا می‌خواهد که: «صُنْ وَجْهِي بِالْإِسَارِ»؛ خدایا! آبروی مرا از طریق آسان‌ترین راه‌ها حفظ کن، زیرا در آبرومندی است که انسان می‌تواند سرزنده و بانشاط زندگی را ادامه دهد.

«وَلَا تَبْتَذِلْ جَاهِي بِالْأَقْتَارِ»؛ قدر و منزلت مرا با تنگدستی از بین مبر، به طوری که نتوانم اهل بخشش و سخاوت و کمک به فقرا باشم. من که می‌دانم از طریق الطاف تو می‌توانم با شرافت و بزرگواری زندگی کنم، چرا از تو نخواهم که مرا شامل چنین الطافی نمایی، و چگونه امیدوار نباشم در حالی‌که دوستان خودت را به چنین منزلت‌هایی رسانده‌ای؛ و چرا بر این تقاضای خود اصرار نورزم؟ چون خطرات محروم شدن از چنین لطفی بسی بزرگ است و آن خطر این است که گرفتار مدح و ذمّ اهل دنیا خواهم شد. لذا در چند فراز بعدی همین خطرات را به خودت متذکر می‌شوی تا در طلب خود از خدا با اصرار بیشتر پایداری کنی.

می‌گویی: «فَأَسْتَرْزِقْ أَهْلَ رِزْقِكَ، وَ أَسْتَعْطِي شِرَارَ خَلْقِكَ، فَأَفْتِنَ بِحَمْدِ مَنْ أَعْطَانِي، وَ أُبْتَلَى بِذِمِّ مَنْ مَنَعَنِي» خدایا! من به ضعف خود آگاهم که اگر منزلت مرا با تنگدستی مبتذل نمایی، به سوی مخلوقات تو - همان‌هایی که روزی‌خوار تواند- روی می‌آورم و از

اهل دنیا - همان مال دوستها و مال جمع‌کن‌ها و حاکمان ظالم - که بدترین مخلوقات تواند، تقاضا می‌کنم تا به من چیزی بدهند و از این طریق وارد مهلکه‌ای می‌شوم که در اثر آن، هرکس که به من چیزی داد، حمد و ستایشش می‌کنم و هرکس به من چیزی نداد، بدگویی‌اش را می‌نمایم، و وای که چقدر چنین زندگی زشت و آزاردهنده است. خدایا! آیا راضی می‌شوی این بنده تو به روزی بیفتد که صاحبان ثروت را ارزشمند و فقرا را پست بدانند؟¹¹³ مسلم تو چنین هلاکتی را برای بنده ات نمی‌پسندي، پس امورات مرا به غیر خودت واگذار مکن، زیرا به گفته‌ی علی: ♦ هرکس در مقابل اهل دنیا فروتنی و ستایش نمود، تقوای خود را رها کرده،¹¹⁴ و این در حالی است که تو به عنوان سرپرست واقعی من، ماوراء صاحبان دنیا، عهده‌دار بخشیدن‌ها به من و یا خودداری کردن بخشش‌ها به من هستی، پس چرا تو را رها کنم و غیر تو را بگیرم و چرا مایحتاج خود را که از طریق واسطه‌ها از تو می‌گیرم، از تو نخواهم و به تو نظر نکنم؟ تویی که به واقع سرپرست و برنامه‌ریز داده‌ها، و نداده‌ها به من هستی، پس خودت آبرویم را حفظ بفرما و منزلتم را محفوظ بدار و گرفتار عطا‌های اشرارم مگردان.

اوقات فراغت: هدیه‌ی خدا برای بندگی

113 - حضرت سجّاد ♦ در دعای 35 صحیفه عرضه می‌دارند: «وَاعْصِمْنِي مِنْ أَنْ أَظُنَّ بِذِي عَمَلٍ حَسَّاسَةً أَوْ أَنْ أَظُنَّ بِصَاحِبِ ثُرْوَةٍ فَضْلًا»؛ خدایا! مرا حفظ فرما از این‌که در مورد فقرا و ناداران گمان حقارت کنم، یا این‌که نسبت به ثروتمندان گمان فضیلت داشته باشم.

114 - «مَنْ تَدَلَّى الْأَبْنَاءَ الدُّنْيَا، تَعَرَّى مِنْ لِبَاسِ التَّقْوَى»

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَارْزُقْنِي صِحَّةً فِي عِبَادَةٍ، وَفَرَاغًا فِي زَهَادَةٍ، وَعِلْمًا فِي اسْتِعْمَالٍ، وَوَرَعًا فِي إِجْمَالٍ».

ای خدا! در خلقت انسان نظر تو به ذوات مقدسی بود که نمایش کامل اسماء و صفات تو هستند، و تو و ملائکه بر آنها درود و صلوات می‌فرستید و از آن انسان‌ها که نمایشگاه خوبی‌هایند چشم برنمی‌دارید. ای خدا! از طریق ما و به نیابت ما نیز بر آنها بنگر و درود و صلوات ما را نیز بر آنها ارزانی دار تا ما نیز یک لحظه از نظر داشتن بر آنها غافل نباشیم، و پس از سلام و صلوات بر محمد و آل او^ص، سلامتی برای بندگی، و فراغت برای دوری از دنیا، و علمی برای عمل، و ورعی در عین اجمال و میانه‌روی، نصیب من بگردان.

در این بخش تقاضاهایی مطرح می‌شود که در ازاء آنها فقط یک چیز مدنظر سالک است و آن این‌که همه‌چیز برای نظر کردن به حضرت حق مهیا گردد. می‌خواهد از همه‌چیز و همه‌کس چشم بر دارد تا بتواند چشم دل را به جمال حق باز کند.

بر دوخته‌ام دیده چو باز از همه عالم
تا دیده من بر رُخ زیبای تو باز است

از خدا تقاضا می‌کنی: «وَارْزُقْنِي صِحَّةً فِي عِبَادَةٍ»؛ سلامتی و آرامش لازم را جهت بندگی و عبادت نصیب من بگردان، حال چه سلامت بدن و چه سلامت خیال و عقل و قلب، تا در هیچ‌کدام از این ساحات چهارگانه، مانعی برای جهت‌گیری به سوی تو در میان نباشد و دل و زبانم در توجه به تو، یکی باشد. چون:

خلقی زبان به دعوی عشقش گشاده‌اند
ای من غلام آن که دلش با زبان یکی است

در فراز بعد می‌گویی، چطور من بتوانم از تو چشم بدزدم و به عالم کثرات نظر کنم و در این

حالت هلاك شوم؟ پس خودت اولاً؛ بي‌رغبتی و زهد لازم را نسبت به این کثرات، نصیبم کن. ثانیاً؛ فرصت و فراغت و خلوتی به من بده تا در عین بی‌رغبتی به عالم کثرت، متوجه وجود مقدس وحدانی تو گردم.

من بَهرآن‌یکي، دل و دین داده‌ام به باد
عیبم مکن که حاصل هر دو جهان یکی است
سودانیان عالم پندار را بگوي
سرمایه کم کنید که سود و زیان یکی است

آری؛ وقتی انسان به وجود مقدس وحدانی حضرت حق آگاه شد، دیگر همه‌ی عالم برای او چیزی جز پندارها و خیال‌های واهی نخواهد بود و لذا با تمام وجود از خدا تقاضا می‌کند: «وَفَرَاغَا فِي زَهَادَةٍ»؛ شرایط آسوده‌ای برای دوری از دنیا و دل سپردن به حضرتت را نصیبم کن تا:

رازی که بر خلق نهفتیم و نگفتیم
با دوست بگویم که او محرم راز است

حال در نظر بگیر اوقات فراغت اولیاء الهی به چه شکل می‌گذرد و اوقات فراغت اهل دنیا چگونه است، یکی از خداوند تقاضای فراغت می‌کند تا از دنیا و عالم کثرات فاصله بگیرد و بیش از پیش با خدای خود مأنوس شود و تقاضا دارد در حالت فراغت هیچ توجه و اعتنایی به دنیا در قلب او نباشد، دیگران هم اوقات فراغت را وسیله هر چه بیشتر دنیایی‌شدن خود و روح و روان خود می‌کنند، یک فرصت است با دو رویکرد.

اینچنین نخلی که لطف یار ما است

چون که ما دزدیم لطفش دار ما است

ما باید خودمان مواظب درست استفاده کردن از

شرایطها باشیم، چنان‌که رسول‌خدا ﷺ می‌فرمایند:

«نِعْمَتَانِ مَفْتُونٌ فِيهَا كَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ؛ الْفِرَاقُ وَالصَّحَّةُ»؛¹¹⁵ دو نعمت است که اکثر مردم نسبت به آن‌ها به بیراهه می‌روند؛ یکی نعمت «فراغت» و دیگری نعمت «سلامت».

«علم عملی» یا «علم نافع»

در فراز بعدی تقاضا می‌کنی: «وَعَلْمًا فِي اسْتِعْمَالٍ»؛ خدایا! علمی نصیب کن که بتوانم آن را به کار گیرم و از آن نتیجه‌گیری کنم، چه سودی برای من دارد آن آگاهی‌هایی که مرا به سوی تو - ای مقصد و مقصود همه انسان‌ها! - نمی‌رساند و در آن زمینه‌ی رسیدن به تو نیز فراهم نمی‌شود. گفت:

گویند که در سقسین شخصی دو کمان دارد
 ز آن هر دو یکی گم شد، ما را چه زیان دارد
 خدایا! از علمی که مرا به خود مشغول می‌کند
 و در عین ایجاد غرور کاذب، چشمه‌ی زندگی مرا
 خشک می‌کند، به تو پناه می‌برم و می‌گویم: «اللَّهُمَّ
 إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ» گفت:

علم کز تو، تو را نه بیستاند
 بسیار به بود ز آن علم
 جهل

به لطف تو؛ من علمی بیاموزم که راه آزاد شدن از خود و متصل شدن به تو را به من نشان دهد، وگرنه اگر آن علم ذوق آزادی از خود را در من پدید نیاورد، هزاران هزارش هیچ است، هیچ. پناه می‌برم به تو از نزدیک شدن به سرنوشت انسانی که گرفتار علم لاینفع شده.

ذوق آزادی ندارد جان او

هست صندوق صور میدان او

او
 گر ز صندوقی به صندوقی رود

سمائی نیست، صندوقی بود

جز

گر هزارانند، يك تن بیش نیست

خیالات عدداندیش نیست

علمی که انسان را به کار آید، معرفت‌النفس و معرفت‌الرب خواهد بود و هر علمی باید به چنین معرفتی ختم شود، تازه معرفت‌النفس وقتی ارزش دارد که به معرفت‌الرب بینجامد و اساساً چنین علمی است که زمینه تفکر خواهد شد و برکات مخصوص تفکر را به همراه دارد. امام صادق \blacklozenge می‌فرمایند: «فِكْرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِنَةٍ، وَ لَا يَنْتَالُ مَنْزِلَةَ النَّفْكَرِ إِلَّا مَنْ خَصَّهُ اللَّهُ بِنُورِ الْمَعْرِفَةِ وَ التَّوْحِيدِ»؛ ¹¹⁶ يك ساعت تفکر از يك سال عبادت برتر است؛ و به منزلت تفکر دست نمی‌یابد مگر آن کسی که خداوند مخصوصش کند به نور معرفت و نور توحید.

این‌همه، علم بنای آخور است

بودِ گاو و اشتر است

علم آن باشد که جان زنده کند

مرد را

باقی و پاینده کند

يك وقت معلوم مورد نظر، ارزش آن را ندارد که مورد علم قرار گیرد و نباید انسان سراسر عمرش را صرف آن کند، يك وقت معلوم مورد نظر، معلوم قابل‌ارزش است، ولي انگیزه عالم در آگاهی به آن، فاسد است و در این صورت هم آن علم به کار نمی‌آید، بلکه می‌خواهد از طریق آن علم به نفس امّاره و به نیازهای دنیای خود جواب دهد و این نیز وسیله هلاکت صاحبش خواهد بود که فرمودند: «العلماء رجُلان، رجُلٌ عالمٌ أخذٌ بعلمه فهذا ناجٍ و عالمٌ تاركٌ لعلمه فهذا هالكٌ»؛ ¹¹⁷ علماء دو دسته اند: دسته‌ی اول عالمی که به علمش عمل می‌کند

116 - مستدرک، ج 11، ص 184.

117 - کافی، ج 1، ص 44.

که او نجات می‌یابد و دسته‌ی دوم عالمی است که به علم خود عمل نمی‌کند تا هلاک می‌شود.

چون پی دانه، نه بهر روشنی است

همچو طالب علم دنیای دنی است

طالب علم است بهر عام و خاص نی

که تا باید از این عالم خلاص

در این حالت است که عالِم از علم خود

استفاده نمی‌کند، بلکه فقط وسیله‌ای است جهت

انتقال علم به دیگران، مثل جوی آب که آب را

به سوی بقیه می‌فرستد و خودش استفاده نمی‌برد.

همچو جوی است او، نه او آبی خورد آب

از او بر آب‌خواران بگذرد

آب در جوی می‌گیرد قرار

زان که آن جو نیست تشنه و آب‌خوار

و در آن فراز که عرضه داشت: «وَعِلْمًا فِي

اِسْتِعْمَالٍ»؛ هیچ‌کدام از این نوع علم را نمی

خواهد، بلکه علمی را تقاضا می‌کند که جمال

محبوب را بنمایاند و با نشان دادن نقص ما و

کمال او، ما را راهنمایی کند که چگونه به

سوی او سیر کنیم، وگرنه علمی است که: «لَا يَضُرُّ

مَنْ جَهَلُهُ وَ لَا يَنْفَعُ مَنْ عَمِلَهُ»؛¹¹⁸ نه آن‌کس که آن را

ندارد ضرر کرده است و نه آن‌کس که آن را دارا

است نفع برده است. چنین علمی ما را به چه

کار آید؟

و در آخرین فراز از این بخش عرضه می‌داری:

«وَوَرَعًا فِي اِجْمَالٍ»؛ یعنی ورع و پرهیزگاری

متعادلانه را نصیب من گردان، تا با دقت در امر

شناخت محرمات و شبهات و با فاصله‌گرفتن از آن

ها خود را در تعادل روحی قرار دهم و در

نهایت با کنترل میل‌های سرکش، به یگانگی

شخصیت دست یابم و در يك كلمه با توحید شخصیت - از طریق کنترل نفس و ایجاد ورع- شایسته‌ی قرب با یگانه‌ی مطلق بگردم. و در این راه نه جانب افراط را بگیرم و بدون دلیل بر خود سخت‌گیری کنم و نه جانب تفریط را بگیرم و از کنترل لازمه غافل گردم، که در هر حال از تعادل مطلوب محروم شده‌ام.

انتهای پاك

«اللَّهُمَّ اخْتِمْ بَعْفُوكَ أَجَلِي، وَ حَقِّقْ فِي رَجَائِ رَحْمَتِكَ أَمَلِي، وَ سَهِّلْ إِلَيَّ بُلُوغَ رِضَاكَ سُبُلِي، وَ حَسِّنْ فِي جَمِيعِ أَحْوَالِي عَمَلِي».

خدایا! انتهای عمرم را با عفو خود همراه گردان، و آرزویم را در امیدواری به رحمتت، برآورده ساز، و راه‌های رسیدن به رضایت خودت را برایم آسان گردان، و در همه احوال معلم را نیکو گردان.

آنچه برای انسان بصیر مهم است و در سیر و سلوک آن را همواره مدنظر دارد، انتهای زندگی دنیایی اوست، تا اینکه برآیند سال‌های عمر او در قیامت، يك زندگی ابدی قابل پذیرش باشد و لذا در تمام حرکات و سکناتش چنین هدفی را دائماً مدنظر دارد و بقیه ابعاد زندگی را در راستای تحقق چنین هدفی تعریف می‌کند و ارزش گذاری می‌نماید.

پَر دولت	گر ببینی میل خود سوي سماء
	بر گشا همچون هُما
نوحه مي	ور ببینی میل خود سوي زمین
	کن هیچ منشین از حنین
جاهلان	عاقلان خود نوحه‌ها پیشین کنند
	آخر به سر بر می‌زنند

ز ابتدای کار، آخر را ببین
تا نباشی تو پشیمان یوم دین
حضرت ♦ در راستای چنین هوشیاری، عرضه می
دارند: «اللَّهُمَّ اخْتِمْ بِعَفْوِكَ أَجَلِي»؛ خدایا! عمرم طوری
به انتها برسد که با عفو تو همراه باشد، و
در انتهای کار با نور عفو تو برخورد کنم،
چون اگر لطف تو نباشد، مثل بسیاری از انسان
ها که دست به دامان عفو تو نزدند، گرفتار
سوء عاقبت می‌شوم و از تو تقاضامندانه می
خواهم در پایان زندگی با کرم و عفو خود با
من برخورد کنی تا به ورطه‌ی سوء عاقبت فرو
نیفتیم.

منگر اندر ما، مکن بر ما نظر

اندر اکرام و صفای خود نگر

پیامبر خدا ﷺ می‌فرمایند: «لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ خَائِفًا مِنْ
سُوءِ الْعَاقِبَةِ، لَا يَتَّقِيَنَّ الْوُصُولَ إِلَيَّ رِضْوَانِ اللَّهِ حَتَّى يَكُونَ وَقْتُ نَزْعِ
رُوحِهِ وَظُهُورِ مَلَكِ الْمَوْتِ لَهُ»؛¹¹⁹ مؤمن در طول زندگی‌اش
نسبت به سوء عاقبت خود نگران است. در رسیدن
به رضوان الهی، تا هنگام قبض روحش و ظهور
ملك الموت، هیچ اطمینانی ندارد که نکند کارش
با سلامت به انتها نرسد، چون می‌داند:

بی‌عنايات حقّ و الطاف حق

گر ملك

باشد سیه باشد ورق

این‌جاست که دائماً دست به دامان پروردگار
خود می‌زند تا مبادا لطف خود را از او
بازگیرد و او را به خود واگذارد و در نتیجه
گرفتار سوء عاقبت شود.

در انتهای خطبه شعبانیه که رسول خدا ﷺ در
آخر ماه شعبان در رابطه با ماه رمضان ایراد
فرمودند، حضرت علی ♦ از آن حضرت سؤال کردند:

«مَا أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ فِي هَذَا الشَّهْرِ؟»؛¹²⁰ چه اعمالی در این ماه از همه اعمال برتر است؟ پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْوَرَعُ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ»؛ بهترین اعمال در این ماه، دوری از محرمات و مشتبهات است، سپس رسول خدا ﷺ شروع به گریه کردند، حضرت علی علیه السلام علت آن را پرسیدند، و رسول خدا ﷺ فرمودند: گریه ام برای ضربه ای است که در این ماه شقی‌ترین مردم به تو می‌زند که ریش تو را به خون سرت رنگین می‌کند. علیه السلام سریعاً پرسیدند: «يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ ذَلِكَ فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي؟»؛ ای رسول خدا! در این حال دین من سالم است؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: آری.

شما عنایت بفرمایید که حضرت علی علیه السلام اصلاً نگران کشته شدنشان نیستند، بلکه سریعاً از عاقبت خود سؤال می‌کنند، معلوم است که یک چیز همه ذهن حضرت را متوجه خود کرده و آن عبارت بوده از حُسن عاقبت و دوری از سوء عاقبت، و توجه به همین مسئله بود که علی علیه السلام شد، و غفلت از همین مسئله بزرگ بود که معاویه، معاویه شد. پس جا دارد که مؤمن بصیر اساسی ترین تقاضایش از خدا همین نکته باشد که: «اللَّهُمَّ اخْتِمْ بِعَفْوِكَ أَجَلِي»؛ خدایا! انتهای زندگی را با عفو خودت به پایان برسان.

در فراز بعدی از این بخش عرضه می‌داریم: «وَ حَقَّقْ فِي رَجَائِ رَحْمَتِكَ أَمَلِي»؛ خدایا! من چیزی از جانب خود ندارم ولی به رحمت تو امیدوارم، پس این آرزوی مرا برآورده ساز و بدان که هرگز از

رحمت تو چشم بر نمی‌دارم، زیرا خودت فرمودی: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»¹²¹ ای پیامبر! به بنده‌هایی که در مورد خود زیاده‌روی کردند بگو از رحمت خدا ناامید نشوند، چون خداوند همه گناهان را می‌بخشد و نیز فرمودی: «وَمَنْ يَفْقَطُ مِن رَّحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ»؛¹²² چه کسی از رحمت خدا مأیوس می‌شود، جز گمراهان. حضرت سجاد ♦ در دعای شریف ابوحمزه عرضه می‌دارند: «إِلَهِي لَوْ قَرَنْتَنِي بِالْأَصْفَادِ وَمَنْعَتَنِي سَيِّبِكَ مِنْ بَيْنِ الْأَشْهَادِ وَدَلَلْتَ عَلَيَّ فِضَائِحِي عُيُونَ الْعِبَادِ وَأَمَرْتَ بِي إِلَى النَّارِ وَحُلَّتْ بَيْنِي وَبَيْنَ الْأَبْرَارِ مَا قَطَعْتَ رَجَائِي مِنْكَ وَ مَا صَرَفْتَ تَأْمِيلِي لِلْغَفْوِ عَنْكَ وَلَا خَرَجَ حُبِّكَ مِنْ قَلْبِي» خدایا! اگر بر زنجیرها ببندی ام، و عطایت را در بین خلق از من منع کنی، و رسوایی‌ام را در بین مردم آشکار سازی، و فرمان دهی مرا به سوی آتش دوزخ بکشند، و میان من و نیکان جدایی افکنی، باز هرگز رشته امیدم از تو قطع نخواهد شد و با امیدی که به عفو تو دارم از تو منصرف نمی‌شوم و محبت تو از دلم بیرون نمی‌رود.

این‌جاست که می‌بینید حضرت سجاد ♦ در این فراز از دعا عرضه می‌دارند: «وَ حَقَّقْ فِي رَجَاءِ رَحْمَتِكَ أَمْلِي»؛ این امیدواری به رحمت خودت یعنی ختم عاقبت به عفو را که آرزوی من است برآورده ساز، تا همیشه به این رحمت تو امیدوار باشم.

121 - سوره زمر، آیه 53.

122 - سوره حجر، آیه 56.

سپس می‌گویی: «وَسَهَّلْ إِلَى بُلُوغِ رِضَاكَ سُبُلِي»؛ خدایا! مهم‌ترین مطلوب من کسب رضایت تو است و چنین مطلبی به خودی خود کار مشکلی است مگر این‌که تو لطف کنی، پس خودت راه مرا در رسیدن به رضایت خودت آسان بگردان.

خداوند در قرآن می‌فرماید: رستگاری عظیم نه بهشت است و نه مساکن طیّبة آن، بلکه رستگاری عظیم، رضایت الهی است. می‌فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»¹²³

خداوند به مردان و زنان مؤمن بهشتی را وعده داده که در زیر آن نهرها جاری است و در آن جاودانه خواهند بود و مسکن‌های پاک و بدون عیب در بهشت قابل‌ماندن برای آن‌هاست، و رضایت خداوند از همه‌ی این‌ها بهتر است و رستگاری عظیم همین رضایت خداوند است. و حال در این فراز از خداوند آسان‌کردن راه رسیدن به رضایت او را تقاضا می‌کنی، چون ممکن است انسان‌ها کارهایی انجام دهند که راه رسیدن به رضایت خدا برایشان مشکل گردد و در نتیجه از دستیابی بدان محروم شوند. کافی است خداوند حبّ دنیا را از دل ما بیرون کند و در عین معرفت توحیدی، شیرینی مناجات با خودش را در قلب ما بیندازد، در آن حال به سرعت راه رسیدن به رضایت او را طی خواهیم کرد، چون در آن حال ما به آنچه او به ما داده است، راضی خواهیم شد و در نتیجه او از ما راضی خواهد بود.

خالک درت بهشت من، مهر زخت سرشتمن
سرنوشت من، راحت من، رضای تو
عشقتو

در انتهای این بخش تقاضا می‌کني: «وَحَسِّنْ فِي جَمِيعِ أَحْوَالِي عَمَلِي»؛ خدایا! در تمام احوال و حالاتم معلم را نیکو بگردان تا هر چه از من سر می‌زند خوبی و نیکویی باشد، چون وقتی قلب بیدار شد و مؤدب به دستورات الهی گشت، اعضاء و جوارح - اعم از دست و پا و زبان و چشم - همه تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد و در نتیجه آن اعضاء، مظهر اعمال الهی می‌شوند و چنین عملی، عمل خالصانه خواهد بود و موجب تقویت خلوص می‌گردد. چنانچه می‌فرماید: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»¹²⁴ عقیده پاک به سوی خدا صعود می‌کند و عمل صالح آن را بالا می‌برد، و لذا اعمال نیکو موجب تثبیت عقاید پاک گشته و ظاهر و باطن انسان را توحیدی می‌کند، و از خدا می‌خواهیم که یاریمان کند تا به چنین توفیقی نائل شویم، چراکه:

جهان آفرین گرنه یاری کند
بنده پرهیزگاری کند
کجا

تقاضای محبت یا نهایت قرب

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَنَبِّهْنِي لِذِكْرِكَ فِي أَوْقَاتِ الْعَفَلَةِ، وَاسْتَعْمَلْنِي بِطَاعَتِكَ فِي أَيَّامِ الْمُهَلَّةِ، وَانْهَجْ لِي إِلَى مَحَبَّتِكَ سَبِيلًا سَهْلَةً، أَكْمِلْ لِي بِهَا خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ».

ای خدا! بر محمد و آل او صلوات خودت را ارزانی دار، صلواتی که من نیز در آن شریک باشم و در زمرة کسانی قرار گیرم که از زیبایی‌های وجود آن ذوات مقدس غفلت نکرده‌اند، و نیز نظاره‌گر آنها باشم، به طوری که

يك لحظه از آنان چشم برندارم. و پس از صلوات بر محمد و آلش، خدایا مرا نسبت به حضور و یاد خودت در هنگامه های غفلت، هوشیاری ده، و در این فرصت محدود زندگی، مرا به اطاعت خودت بکشان، و برای نیل به محبتات راه آسانی را به رویم بگشا، و از این طریق خیر دنیا و آخرت را برایم به نهایت برسان.

وقتی انسان به این درجه از بصیرت رسید که همه کاره‌ی عالم و آدم خدا است و سراسر عالم در قبضه تدبیر اوست، یاد خدا در قلب او تجلی می‌کند و همواره در هر صحنه‌ای نحوه‌ای از حضور حق را مشاهده می‌کند، گاهی او به اسم رزاق جلوه‌گر است، گاهی به جلوه اسم علیم در صحنه است و گاهی ربوبیت خود را می‌نماید و قس علی هذا؛ حال در یاد و ذکر خدا بودن به این معنی است که حادثه‌ها نه تنها حجاب حضور حق نمی‌شوند، بلکه متذکر حضور حق‌اند و برعکس، اگر حادثه‌ها حجاب حق شدند، غفلت شروع می‌شود، در این حالت رزق را می‌بینی ولی رزاق را نمی‌بینی، در حالی‌که در حالت یاد خدا، یا رزق را به رزاق می‌بینی و یا حتی رزق را نمی‌بینی و رزاق را می‌بینی.

در فراز اول این بخش، از خدا تقاضا می‌کنی: «و نَبِّهْنِي لِذِكْرِكَ فِي أَوْقَاتِ الْعَفَلَةِ»؛ خدایا! هوشیارم کن تا در اوقات غفلت که پدیده‌ها حجاب توجه به حضور تو می‌شوند- من متوجه حضور تو باشم و تو در منظر و خاطر من باشی، نه خودم حجاب توجه به تو شوم و نه سایر پدیده‌ها؛ بلکه آنچنان از ماوراء این حجاب‌ها خود را به من بنمایان که همه حجاب‌ها بسوزد و هیچ شود و همه چیز نمایش حضور تو گردد، در آن حالت دیگر رزق، حجاب توجه رزاق نیست، بلکه ظهور رزاق است،

یعنی حجاب روی او هم، روی او خواهد شد و
سالك ندا سر می‌دهد:

حجاب روی تو هم روی تو است در همه حال
نهان ز چشم جهانی زبس که پیدایی
در این حال در عینی که مخفی است، ظاهر است
و در واقع ظهور خود مخفی است، مثل خورشید که
در نور خورشید مخفی است و لذا همواره سالك
در یاد خدا است و اظهار می‌دارد:

ای تو مخفی در ظهور خویشتن

و ی رُخت پنهان به نور خویشتن
وقتی خداوند لطف فرمود و ما را نسبت به
حضور خود آگاه و هوشیار کرد، دیگر نمی‌گردیم
تا خدا را پیدا کنیم، بلکه متوجّه حضور همه
جانبه او می‌شویم.

گفتم به کام وصلت خواهم رسید روزی؟

گفتا
که نیک بنگر شاید رسیده باشی
در این حالت است که یاد خدا محقق شده و در
واقع ذاکر با ذکر خود به تماشای جلوات حق می
پردازد، اگر اظهار می‌دارد: «یا حی یا قیوم» در
واقع دارد حی و قیوم بودن او را که از سراسر
عالم ظاهر است به قلب خود متذکر می‌شود که ای

قلب! ببین و بگو: «یا حی یا قیوم»؛ ای قلبها!

یک چشم‌زدن غافل از آن یار نباشید

شاید که نگاهی کند، آگاه نباشید

در این فراز از خدا می‌خواهیم خودت مرا
متوجّه خودت کن و تنها در این حالت من مفتخر
به یاد تو می‌شوم و از ظلمت غفلت از تو نجات
یابم و در این صورت که رُخ زیبای تو بر قلب
من جلوه می‌کند، هر چیز دیگری بخواهد خود را
به رُخ من بکشد، هیچ می‌شود، هیچ. در این حالت
سالك متذکر به یاد خدا، احوالات خود را چنین
می‌سراید:

مهر خوبان دل و دین از همه بی‌پروا برد
 رُخ شطرنج نبرد آنچه رُخ زیبا برد
 تو میندار که مجنون سر خود مجنون گشت
 از سمک تا به سُهائش کشش لیلی برد
 این همان چیزی است که در این فراز از خدا
 می‌خواهی، یعنی خدایا! تو باید لطف کنی و
 جذبه به سوی خودت را شروع کنی، لذا در ادامه
 چنین خواهی گفت:

من به سرچشمه خورشید نه خود بردم راه
 ذرّه‌ای بودم و مهر تو مرا بالا برد
 من خَس بی‌سر و پایم که به سیل افتادم
 او که می‌رفت مرا هم به دل دریا برد
 جام صهبا زکجا بود، مگر دست که بود
 که در این بزم بگردید و دل شیدا برد
 یعنی جام صهبای حضرت رب ابتدا شروع‌کننده
 بود و مرا متوجّه شراب جمال خود کرد.
 خم ابروی تو بود و کف مینوی تو بود
 که به یک جلوه زمن نام و نشان یکجا برد
 خود را نمایاندي و همه‌چیز در مقابلم سوخت،
 به طوری که از خودم نام و نشانی برایم
 نماند.

خودت آموختی‌ام مهر و خودت سوختیم
 با برافروخته‌رویی که قرار از ما برد
 تو خودت مهر خودت را در قلب من انداختی تا
 با رفع حجاب، همه عالم را جلوه زیبای تو
 ببینم و حجاب خودی خودم را هم با آن مهري که
 خودت در من ایجاد کردی، سوزاندي، به طوری که
 جز تو هیچ‌چیزی برای من نمانده.

آری از خدا در این فراز می‌خواهی: «و نَبِّهْنِي
 لِذِكْرِكَ فِي أَوْقَاتِ الْعَفَلَةِ»؛ مرا نسبت به خودت هوشیار
 گردان تا در اوقات غفلت در پشت حجاب‌ها هم تو
 را ببینم و هرگز در خاطر من جز تو نماند.

نامدگان و رفتگان از دو کرانه‌ی زمان
 تو می‌دوند هان، ای تو همیشه در میان
 «وَأَسْتَعْمَلُنِي بِطَاعَتِكَ فِي أَيَّامِ الْمُهْلَةِ»؛ و در این مدت
 عمر و ایام مهلت، مرا به طاعت خودت بکشان و
 نسیم الهامات معنوی خود را بر قلب من بوزان
 و قلبم را متذکر فرما، که ای انسان! در این
 فرصت دنیا یک چیز است که سرمایه حقیقی ابدیت
 تو خواهد شد و آن اطاعت از خدا و تابعیت از
 اوست، اگر خواستی با یگانه، یگانه شوی، باید
 در اطاعت از او یگانه شوی و هرگز دستور نفس
 اماره به میدان نباشد، به خودت بگو:

گرت هوا است که معشوق نگسلد پیوند

نگاه دار سررشته تا نگه دارد

و از خدا بخواه مرا در نگاه داشتن سررشته
 پیوند که همان اطاعت از تو است- موفق بگردان.
 به خودت بگو:

مرا تا جان بود در تن، بکوشم

جام او یک جرعه نوشم

و این صرفاً با تبعیت از حکم حضرت احد ممکن
 است، هر چه بیشتر حکم احدی بر زندگی ما حاکم
 شود، بیشتر از کثرات فاصله می‌گیریم و با
 یگانگی روح به سوی یگانه‌ی مطلق بهتر سیر می
 کنیم و لذا وقتی یگانگی بر قلب ما حاکم شد و
 یک دله شدیم، هم‌سنخ احد خواهیم شد و می
 توانیم از جام وجود یگانه او جرعه‌ای بنوشیم،
 که گفت:

ای یک دله صد دله، دل یک دله کن

صَراف وجود باش و خود را یله کن

یک روز به اخلاص بیا بر در ما

گر کام تو برنیامد، آنگه گله کن

و با اطاعت از خداوند همه‌ی یگانگی‌ها با

حضرت احد عملی می‌شود.

در فراز بعدی تقاضا می‌کنی: «وَ انْهَجْ لِي اِلَى مَحَبَّتِكَ سَبِيلاً سَهْلَةً»؛ حال که نسبت به یاد خودت هوشیارم کردی و مرا به طاعت خود مفتخر گردانیدی، هنوز يك قدم مهم دیگر مانده است و آن راه رسیدن به محبت خودت می‌باشد، پس در مقابل راه‌های بسیار سخت، راهی را برای رسیدن به این محبت بر من بنمایان که آن سختی‌ها را نداشته باشد، آری؛ چون موضوع بسیار بسیار بزرگ است، طبیعی است که برای رسیدن به آن باید گردنه‌های بسیار بلندی از ریاضت‌های عمیق و دقیقی را طی کرد، ولی به خدا بگو:

آب دریا، جمله در فرمان توست
و آتش، ای خداوند! آن توست
گر تو خواهی، آتش آب خوش شود
نخواهی، آب هم آتش شود

حال که چنین است، خدایا! محبت خودت - این بزرگترین هدیه‌ات به بندگان را - از راهی آسان نصیبم گردان تا من هم مثل اولیاء الله محبوب حقیقی خود را پیدا کرده باشم و از سرگردانی درآیم. به ما گفته‌اند:

اگر که یار نـداری چـرا طلب نکنی

اگر به یار رسیدی چرا طرب نکنی

به خیرگی بنشینی که این عجب کاری است

عجب تویی که هوای چنین عجب نکنی

آری؛ عجیب است که انسان در این دنیا با همه چیز به سر ببرد و با محبوب حقیقی جان و قلبش به سر نبرد. و باز به ما گفته‌اند:

آن گر چه وصالش نه به کوشش دهند

قدر ای دل که توانی بکوش

و ما هم تقاضای خود را آورده‌ایم که خدایا!

حال که تو باید راه وصال خود را به ما

بنمایانی، راهی آسان بر ما بگشا، تا قصه‌ی ما
 هم، قصه‌ی آن‌هایی شود که گفتند:
 تنگچشمان نظر به میوه کنند
 تماشاکنان بستانیم
 ما هر چه گفتیم جز حکایت دوست
 در همه عمر از آن پشیمانیم
 ترک جان عزیز بتوان گفت
 ترک یار عزیز نتوانیم
 در این حالت ای خدا! تو جانان آنان شده‌ای،
 در همه‌ی حالات با یاد تو دلخوشاند و تو تنها
 دلخوشی واقعی آن‌ها هستی. چون می‌دانم تو باید
 ما را به محبت خود راهنمایی کنی، عرضه می
 دارم: «وَ انْهَجْ لِي إِلَىٰ مَحَبَّتِكَ سَبِيلًا سَهْلَةً»؛ تازه در آن
 صورت است که می‌فهمیم چه لطف بزرگی به ما
 کرده‌ای. چرا که:

کس دل به اختیار به مهت نمی‌نهد
 دامی نهاده‌ای و گرفتار می‌کنی
 ما طالب همان دام هستیم، ولی دامی آسان که
 سختی آن ما را مایوس از وصال نکند. به ما
 گفته‌اند اگر می‌خواهی به محبت حق زنده باشی:
 در تمام کارها چندین مکوش
 جز به کاری که بود در دین مکوش
 عاقبت تو رفت خواهی ناتمام
 کارهایت ابتر و ننان تو خام
 در بلکه خود را در صفا گوری کنی
 منئی او کنی دفن منئی
 تا خاک او گردی و مدفون غمش
 دمت یابد مدها از دمش
 پس ای خدا! این‌که باید خود را در خودی تو
 نیست کنیم را برای ما آسان بگردان، چون ما
 نمی‌توانیم از یافتن محبت تو دست برداریم.
 «أَكْمِلْ لِي بِهَا خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»؛ حال که مرا مفتخر
 به محبت خودت نمودی، آن محبت را آنچنان جهت

.....

 بده که خیر دنیا و آخرتم را از طریق همان محبت به تنهایی خود برسانی. نمی‌خواهم امورات دنیایی و آخرتی‌ام را با يك حالت انجام دهم، و محبت به تو را در يك حالت دیگر؛ تقاضا مندم سراسر کارهایم با سوز محبت تو همراه باشد، عباداتم سراسر در شور و سوز محبت به تو غرق باشد و نه تنها عباداتم، کارهای مربوط به زندگانی‌ام نیز در دل این محبت انجام گیرد، در يك کلمه، دین و دنیايم، دین و دنیاي محبت باشد و از طریق محبت، دین و دنیايم را کامل بگردان. به گفته حضرت روح‌الله خمینی «رضوان‌الله‌علیه»:

دوستان می‌زده و مست و زهوش افتاده
 بی‌نصیب آن‌که در این جمع چو من عاقل بود
 عاشق از شوق به دریای فنا غوطه‌ور است
 بی‌خبر آن‌که به ظلمت‌کده ساحل بود
 لذا است که در این فراز اخیر که به يك معنی آخرین قسمت این دعاست، از خدا می‌خواهی دنیا و آخرت غرق محبت به او باشد و اظهار می‌داری:

همه عمر برندارم سر از این خمار مستی
 که هنوز من نبودم که تو در دلم نشستی
 و لذا هرچه بیشتر در وادی محبت تو وارد شوم
 بیشتر بر عهد اولیهی خود پایدار مانده‌ام و
 لذا خیر دنیا و آخرتم را در دوری از اغیار،
 برای روی‌کردن به یار قرار ده تا معنی زندگی
 در شور طاعت از تو شکل گیرد. از همه‌چیز می
 توان سخن گفت مگر از محبت و عشق، آن‌که چنین
 تقاضایی را از خدا کرده و گفته است: «وَأَنْهَجْ لِي
 إِلَىٰ مَحَبَّتِكَ سَبِيلًا سَهْلَةً»؛ می‌داند چه آرزوی بلندی را
 از خدا خواسته. گفت:

بی‌جان گردم گر تو ز من برگردی
 ای جان جهان، تو کفر و ایمان منی

آری! در این فراز نهایت قرب را طلب می‌کنی؛
 «صاحب‌دل بداند و آن چه حال است»، از ما بیش
 از طلب آن محبت کاری بر نمی‌آید، او باید آن
 را دریغ نفرماید.

جایگاه صلوات در سلوک الی‌الله

«اللَّهُمَّ وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ
 مِنْ خَلْقِكَ قَبْلَهُ، وَ أَنْتَ مُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَهُ، وَ آتِنَا فِي الدُّنْيَا
 حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً، وَ قِنِي بِرَحْمَتِكَ عَذَابَ النَّارِ» .

ای خدا! سلام و صلوات خود را بر محمد و آل
 او بفرست، آن هم بهترین نوع از سلام و
 صلواتی که تا حال بر خلقت فرستاده‌ای و بعد
 از آن نیز خواهی فرستاد - چون بهترین صلوات
 مخصوص بهترین مخلوقات است و بهترین مخلوقات
 محمد و آل او هستند- و ما را نیز در دنیا و
 آخرت حسنه عطا بفرما و به رحمت خودت از
 عذاب آتش باز دار.

حضرت ♦ دعا را با صلوات تمام نمودند، آن
 هم صلواتی تمام و کامل -کامل‌ترین صلواتی که
 خداوند از ابتدای خلقت تا انتهای آن برگزیده
 ترین مخلوقات خواهد فرستاد- چون وقتی دعایی با
 صلوات شروع شود و با صلوات هم به انتها
 برسد، خداوند آن دعا را مستجاب می‌کند و کرم
 او آنچنان است که وقتی ابتدا و انتهای دعا
 مستجاب است، بین آن‌ها را از استجابت خارج
 نمی‌نماید.¹²⁵

125 - امام صادق ♦ می‌فرمایند: «مَنْ كَانَتْ لَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَاجَةٌ فَلْيَبْدَأْ
 بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ثُمَّ يَسْأَلْ حَاجَتَهُ ثُمَّ يَخْتِمُ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ فَإِنَّ اللَّهَ
 عَزَّ وَ جَلَّ أَكْرَمُ مَنْ أَنْ يَقْبَلَ الطَّرْفَيْنِ وَ يَدْعَ الْوَسْطَ إِذَا كَانَتِ الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ
 لَا تُحْجَبُ عَنْهُ». (الكافي»، ج 2، ص 494) هرکس به درگاه خدای تعالی حاجتی
 دارد باید به صلوات بر محمد و آلش شروع کند، و سپس حاجت
 خود را بخواهد، و در آخر هم به صلوات بر محمد و آل محمد
 پایان دهد، زیرا که خدای تعالی کریم‌تر از آن است که دو طرف دعا

از ابتدای دعا در هر بخش که با صلوات شروع می‌شد، سعی شد اشاره‌ای به فلسفه و جایگاه صلوات در اصلاح نفس انسان بشود و در آخر به عنوان جمع‌بندی در مورد صلوات نکاتی را عرض می‌کنیم؛

ابن‌اثیر در معنی صلوات بر پیامبر خدا ﷺ می‌گوید: «عَظَّمَهُ فِي الدُّنْيَا بِأَعْلَى ذِكْرِهِ، وَ إِظْهَارِ دَعْوَتِهِ، وَ إِبْقَاءِ شَرِيعَتِهِ، وَ فِي الْآخِرَةِ بِتَشْفِيعِهِ فِي أُمَّتِهِ، وَ تَضْعِيفِ أَجْرِهِ وَ مَثُوبَتِهِ»¹²⁶ با صلوات بر پیامبر خدا ﷺ، از خدا تقاضا می‌کنیم او را در دنیا عظیم بدار، با بزرگی نامش و نشر دعوت و پایداری شریعتش، و در آخرت به شفاعت کردن امتش و مضاعف کردن اجر و ثوابش.

بنا به فرمایش علامه طباطبایی «رحمة الله عليه» صلواتی که ما می‌فرستیم، از خودمان چیزی اهداء نمی‌کنیم، بلکه به خداوند عرض می‌داریم و از او می‌خواهیم که بر پیامبر و خاندانش رحمت ویژه خود را بفرستد و اگر چه این خاندان به ما محتاج نیستند، ولی به ذات اقدس خداوند نیازمندند و باید فیض الهی دائم بر آنها نازل شود. از طرف دیگر ما از طریق این صلوات‌ها در واقع خود را به این خاندان نزدیک می‌کنیم، مثل این‌که باغبانی از گل‌های صاحب باغ یک دسته گل به صاحب باغ هدیه کند، درست است همه گل‌ها از صاحب باغ است، ولی همین عمل باغبان موجب قرب او به صاحب باغ می‌شود، چون

را بپذیرد، و وسط دعا را واگذارد، زیرا صلوات بر محمد و آل محمد محبوب نیست.

این کار یک نوع ادب است. صلوات ما، ادب ما را ثابت می‌کند، وگرنه ما که از خود چیزی نداریم، بلکه از ذات اقدس الله مسئلت می‌کنیم که بر مراتب و درجات این بزرگواران بیفزاید و همین عرض ادب موجب تقرب ما است.¹²⁷

معنی صلوات این است که خدایا! رحمتت را بر پیامبر و آل او نازل فرما، وقتی رحمت خداوند بر آنها نازل شد، چون آن ذوات مقدسه مجاری فیضانند، آن رحمت به دیگران هم می‌رسد و اساساً اگر خداوند بخواهد خیری به بقیه برسد باید به عنوان رحمت خاصه، نخست بر آنها نازل نماید تا سپس به دیگران برسد و بر همین اساس شما در جای‌جای این دعا صلوات بر محمد و آل او را از خداوند تقاضا می‌کردید، چون در واقع با این کار قلب خودت آماده می‌شود تا بتواند معارف الهی را دریافت کند.

در روایت داریم: «لَا يَزَالُ الدُّعَاءُ مَحْجُوبًا حَتَّى يُصَلِّيَ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»؛¹²⁸ پیوسته دعا محجوب است تا بر محمد و آلش صلوات فرستاده شود.

و نیز از حضرت رضا ♦ داریم: «أَنْقَلُ مَا يُوَضَعُ فِي الْمِيزَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الصَّلَاةُ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ»؛¹²⁹ سنگین ترین چیزی که در میزان عمل نهاده می‌شود، صلوات بر محمد و اهل او است. چون با صلوات زندگی انسان جهت خود را می‌یابد و انسان می‌فهمد به چه کسانی نظر کند و راه را چگونه طی نماید.

127 - آیت‌الله جوادی «حفظه الله تعالی» از قول علامه طباطبایی «رحمة الله عليه»، کتاب پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ج 1، ص 78.
128 - «الكافي»، ج 2، ص 491.

و در این بخش از دعا هم پس از اینکه به کاملترین نحو تقاضای صلوات بر محمد و آتش نمودی، به کاملترین نحو تقاضایت را مطرح می‌کنی و می‌گویی:

«وَ اِنَّا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ فِي الْاٰخِرَةِ حَسَنَةٌ، وَ قِنِي بِرَحْمَتِكَ عَذَابِ النَّارِ»

خدایا! در دنیا و آخرت حسنه به من عطا کن و با رحمت خودت از عذاب آخرت بازم دار. این دعای خیر به یک اعتبار کامل ترین تقاضا است و همه آنچه از ابتدای دعا تا انتها به طور تفصیل بیان کردی، در این جمله به نحو اجمال نهفته است.

آری؛ حسنه در دنیا یعنی اخلاق نیک و برخورد سالم و آزادی از نفس امّاره و محبت به خدا، و حسنه در آخرت یعنی روبه‌رو شدن با اسم رحمت حضرت ربّ‌العالمین و همواره در آن عالم بقاء و کمال، تحت سایه‌ی رحمت حضرت حق به‌سربردن و از آتش جهنّم که همان دوری از حق است با همه لوازم و صُوری که به همراه دارد، آزاد بودن. زیرا نظر به قیامت، به معنی نظرکردن به کامل ترین وجه زندگی است.

آن جهان و راهش را پیدا بُدی کم کسی یک

لحظه در اینجا بُدی

چون ما اینجایی نیستیم، می‌خواهیم در محلّ اصلی خود به دور از جهنّم و حجاب‌های بین ما و خدا، با خدای خود به سر بریم و از خدا چنین حسنه‌ای را تقاضا می‌کنیم.

من از برای مصلحت در حبس دنیا مانده‌ام

من از کجا، حبس از کجا، مال که را دزدیده‌ام؟

پس اصل و جایگاه ما این دنیایی نیست، گوهر

ما آن دنیایی است.

عالم خاک از کجا، گوهر پاک از کجا

از چه فرود آمدیم، باز کنید این چه جاست؟

از خدا هم همین را می‌خواهیم که ما را به رحمت خودش از عذاب جهنم که همان آلودگی‌های این دنیا است پاک نگهدارد تا در محلّ اصلی خود چیزی از این دنیا که از سنخ ما نیست آنجا مانع ما نباشد. به ما توصیه کرده‌اند حالا که در این دنیا هستی و سنت «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ»¹³⁰ بر تو جاری شده:

با سلیمان خو کن ای خفّاش رَدّ
ظلمت نمایی تا ابد

حسنه‌ی دنیا یعنی همراهی با سلیمان و یک لحظه هم چشم از پیامبر خدا ﷺ به چیز دیگر نینداختن و عقل را هم غرق او کردن که:

مصطفی اندر جهان، آنگه کسی گوید که عقل؟
آفتاب اندر سما، آنگه کسی گوید سُها¹³¹؟

و داشتن چنین حسنه‌ای، یعنی شریعت محمدی ﷺ موجب برخورداري از همه کمالات مورد نیاز بشر - اعم از نیازهای دنیایی و آخرتی- خواهد بود، پس خدایا! محبت پیامبر و آتش را به ما مرحمت کن تا حسنه دنیا و آخرت را به ما مرحمت کرده باشی و به نور ذوات مقدسه‌ی ائمه‌ی معصومین^{علیهم‌السلام} از عذاب آتش رهایمان نمایی، آمین یا رب العالمین.

الهی! حال که به ما لطف کردی و ما را با دعای گرانقدر مکارم الأخلاق آشنا نمودی، توفیق ممارست با آن را نیز به ما عطا کن و در استجابت آن بر ما مئت بگذار یا ارحم الراحمین.

«والسلام علیکم ورحمة‌الله وبرکاته»

130 - سوره تین، آیه 5.

131 - سُها؛ یعنی ستاره کوچک.

.....
.....